

# خامدا و صلیا و صلیا

الحمد لله الذي جعل في كتابه من انوار شدة انقطة و سره وجوده و سره كنهه و سره زمان شهود و سره اسوة الحقيقين  
 سراج السالكين العظام امام الواصلين تاج العارفين كاشف اسرار طريقت واقف  
 اسرار حقيقت حامی شریع عظیم رکن کبریا بنین شاهانوار ارشاد و هدایا تارید و صلا  
 مجتهد سید عالمی پادشاه ایلان کده لانا و منفذ انا و سیدنا حضرت سید شاه الواسعین احمد نوری الملقب  
 به باب الحیاریت سجاد بر کاتب ابرجت سجاد فاضل طایرة ابد الاین بدیه ضیة و خورشید سیر مالک و دار فاعلی

# سراج العواری فی الصلوات

حسب فرائض واقف حقایق معقول و مقول کاشف و قایل فروع و اصول فطیحة شایسته رضا  
 مصدر برکات شریعت غراسب القوة القدسیة ذو النفس الزکیة فاضل شین ماهر طریقت  
 ذوالایام الطویل صیر مقام غیر مطام عالم المعنی فاضل نودی علاءه طلیل قهانه نیل بدیه الا و فی  
 والا و اخر حاکمالات و المفاخر جناب سولانا مولوی محمد عبد القدر صاحب سلیح الرسول قادری  
 بدایونی مد ظله العالی بالیاه و العالی باسنتام ششی محمد آغا جان صاحب کهنوی مالک و منهم

# و کتوبه سرین ایلون طبع کرید



صفحه	مضمون
۵۷	روزن قلب پنجاب و دیگر در بزرگی بهم کشاده میشود
۵۷	تقسیم نفس
۵۷	فرق ملوین و ملوین
۵۷	صورت سرمدی چیست
۵۷	فرق کامل و مکمل
۵۷	بابت خواب
۵۸	ساکلن راه بعضی کلمات و بعضی بعد از کجوت زبان کشاید
۶۰	تذکره اهل سکر اهل محو فرض است
۶۰	کسی که کمال محو قوه کلمات اهل سرگزندین و مرندگروه
۶۱	اقوال صوفیه در عوالم بنگاه
۶۱	عدم صدف موجود که محو مفهومات باشد سوا می واجب تعالی
۶۲	سبب وجود حال
۶۲	تولید فنا و بقا
۶۲	تقسیم اهل وصول سهو آفتابا کرام
۶۲	دلالت چهار قسم است
۶۲	افزون و ادب
۶۵	کرامت جینی در است
۶۶	الولاية علی شین
۶۶	نسبت اویسی
۶۷	رساله عمل و عمل
۶۷	و عاقل بعد طعم
۶۸	طریقه نماز متعبه
۶۸	ترکیب کشایش رزق
۶۹	ترکیب رزق و مفقوت
۶۹	نماز چاشت
۶۹	نماز صبح
۶۹	تقسیم خلق در عوالم
۶۹	شرع اولیای از فرق و ادب
۶۹	درین اعتبار اولیای از عوالم
۶۹	و معنی تصور که شریعت دیگر است و طریقت دیگر
۶۹	شیخین بانی و پرورش کننده شجر نبوت
۶۹	توضیح تمام ترقی و منزل
۶۹	تذکره اولی که در اهل حق است که بخیر بگذرد
۶۹	اصول الاسرار درین راه بزرگ شیخ است
۶۹	تحقیق عالم برین
۶۹	آدمی را سهوت و چهار حیانت باشد
۶۹	حکایت نشاء و عشر
۶۹	تقسیم نسبت
۶۹	صدق طلب طالب را محروم ندارد
۶۹	روح چیست
۶۹	انسان عالم صغیر و ماسو احوال عالم کبیر
۶۹	عین صفات باری تعالی
۶۹	انسان را وقت بلوغ ستر و سیر
۶۹	در هر زمان غوثی سرور دوره خود میباشد
۶۹	الولاية افضل من النبوة
۶۹	الغیر و البطلان کلاما حالان شریفان
۶۹	رویت یارینجا که چشم سرور و بنا
۶۹	سراج حمیدی در لفظ صافی می باشد
۶۹	معنی استماع سماع
۶۹	مرتبه دلالت که فوق و مرتبه دیگر نیست
۶۹	ولی را اخلاص حال خود فرض است
۶۹	تقسیم حضور قلب در عبادات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۹	دو گانه بار سوز	۸۲	طریق مقامات طلب درین راه
۹۹	دخالت عشا	۸۲	فایده از وصایای مبارک قابل لحاظ و یادداشت
۹۰	تذیبه وقت خواب	۸۳	شغل دومیم که از اسرار خدا نشئت
۹۰	ذکر حق چهار روزی و ذکر سندی	۸۳	حکمت در تقسیم اسرار خدایان
۹۱	الترتیب چهارم جهات این راه است	۸۳	حکمت عطا فی خلاف وقت بغیر انتظار تکمیل
۹۱	ذکر چند نکته دیگران جنون گویند	۸۴	طریق اخذ فیضان از اوقات
۹۱	رباعی طاعت اعمال است	۸۴	طریق شناخت تعذیب و تقسیم
۹۱	مقامات دولت و لغزش این راه	۸۴	اختصار حال سیت و انظار حال سیت مبتدع
۹۲	بر کشف خود و خود را عیب کند و نکست را مطلع سازد	۸۴	انوار بی کس از انوار و اشتیاق پیدا میشوند
۹۲	مقدار خوردن طعام	۸۸	اختلاف حالات وجد
۹۳	خوف سور خاتمه	۸۹	تأکید تحصیل علوم دینی و توقفت رنج و زوجه
۹۳	در طلب انسان وقت بلوغ و شیطان مستقر میشوند	۹۰	آداب مقام بر علما و اولیا
۹۳	طریق وصول بیرون از شماراند	۹۰	اختصار حال خود و بهر سالک این راه
۹۵	تقسیم اوقات شهر روزی	۹۲	بیان حالت بهمان
۹۴	طریق فائده حضرت شجره	۹۲	وسوسه و بهمان
۹۴	انج کج صغیر	۹۲	حقایق راه سلوک
۹۴	انج کج کبیر	۹۳	اگر از ذکر حالت پیدا نماید نفوسه گردد
۹۴	ادراخ	۹۳	نماز و نماز و ته که در اهل ذکر و شغل است
۹۸	اشغال حسه	۹۳	مقامات ضرب ذکر
۹۹	طریق تبعیت و طالب نمودن	۹۳	مرازا ذکر و شغل و مراقبه
۸۰	اگر کسی بجای دیگر مدبر باشد و مدبر دیگر کند	۹۳	آداب سالک و دانه گونه است
۸۰	عدم جواز تجدید سبب	۹۴	مراتب فنا
۸۱	مدبران با مدبران شیخ دیگر و باش دیگر نشینند	۹۴	ادراخ و سبب جمعه و روز جمعه
۸۱	طریق توجه خاندان قادریه	۹۸	حکم خود واحد
۸۱	زن جنیده از سبب از حرام نمیشود	۹۹	مقامات سلام و کلام و مراقبت با فاسق معطن
۸۱	اشغالی که وقت شیخ را با آنها متوجه سلوک ختم نموده	۹۹	تأکید مسواک





صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۱۳	وقت خوف فتنه زمانه از زیارت تمویز دارد	۱۱۷	انتقام از خصم
۱۱۴	تقسیم نژادی انسان	۱۱۸	صله رحم
۱۱۵	پنج نژاد عقل از تکلیف شرعی انسان بیرون نیاید	۱۱۹	معاملت با خدودان
۱۱۶	بعضی انسانها بعد از انقضای الطلاق	۱۲۰	درج مسلم رو بر دیش
۱۱۷	افزون بین از زمین پخته وجود میشود	۱۲۱	احسان و سلوک با همسایه
۱۱۸	بوت زن مرد اجنبی گردد جز در حق نظر	۱۲۲	بر روی زبان کار نیک شدن
۱۱۹	کسی که با حق تعالی در زمین دشمنی دارد	۱۲۳	غضب از شیطان است
۱۲۰	و باطنی عمر نرود و شیطان را در دنیا بکشد	۱۲۴	خوف خدا
۱۲۱	کفو و شکریه بخشد	۱۲۵	پوشیدن عیب
۱۲۲	سوءایات تجاری دیگر در مالک الکریم غفلت نمیشود	۱۲۶	علامت دوست خالص
۱۲۳	را خود کینه گو	۱۲۷	در مسلح نه راه
۱۲۴	پیشانی عالم نگر قبول او نکرد	۱۲۸	در عیال و عیال نه راه
۱۲۵	عادت نیکو از اختیار کردن عبادت ایشان اختیار کردن	۱۲۹	اشتغال بدوخت خرابیم حلیه کلبه پر خط است
۱۲۶	نصیحت فاستان	۱۳۰	خوف سلب ایمان عالمان غرام
۱۲۷	ترجمه از دستان	۱۳۱	تشنه جن از آتشان
۱۲۸	در عیال و عیال نه راه	۱۳۲	تفریق جن بر آستان
۱۲۹	حکمرانی جانوران	۱۳۳	قاصد خاص بهیضت و نافع درونیم انجمن
۱۳۰	تعود سجده پناه از حاجت		
۱۳۱	خوف سوره خاتم بانکدار اولیا		
۱۳۲	ملاقات سنا فغانه		
۱۳۳	حزین دیدن خط فنی و سخن پوشیده شنیدن		

وَمَا جَلَّتْ رَحْمَةُ الرَّحْمَنِ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ

الحمد لله على احسانه كتاب فيض انتساب مصنفه جناب حضرة قدوة الكالمين  
زبدة العارفين خلاصة خاندان معظوي نقاده وودمان مرتضوي واقف اسرار شريعت  
كاشف استار حقيقت باهر مظهر لقيت سيدي سندی بلجائی وداوائی مرشد المسترشدين  
في الدارين حضرت سيد شاه ابوالحسنين احمد نوري الملقب ميافنازي سجاد برکاتيه بهرام  
بظلاله العالي الموسوم به

# سراج العوارف في الوصايا والمعارف

٩ . سنة ١٣٠٠ هـ

درين ايام هيئت التزام  
بحسن سعی و انتظام بالاكلام حافظ سراج الدين - محمد ذاکر نام تاجر کتب  
خطه هايون بدايون خادم مصنف کتاب بنامرف بغرض استفاده طالبان راه  
عرفان و سالکان طريق ايقان باهتمام منشئي محمد آغا جان کهنوي مالک هتم

وَكَيْفَ يَأْتِيَنَّكَ الْيَقِينُ فَيُخْرِجْكُم مِّنْ ظُلُمٍ إِلَىٰ نُورٍ مُّبِينٍ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2432

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوتى سراج المعارف - في قلوب اهل المعارف - فافصح سبل الدين - لمن تنورت  
 عيونهم بدليل اليقين - وجعل الشريعة منهاج المستدين - تنضام كل دو نها شبهة الملحقين - حول الحقيقة  
 الحققة لطنا وظهرا - عين الشريعة وردا وصدر - فصار الابواب وودها مسدودة - وكل حقيقة تروها زائدة  
 مروءة - وجعل بفضل سبيل السلوك - توصل الملوك - الى مجالس الملوك - وزين التصوف  
 بزین الاتباع - وحمل حماه عن شين الابتداع - فخص نعمة القرب والولاية - اهل السنة والنقمة  
 والهداية - فبهم يقينى - وبنورهم يهتدى - ومن اتقى اثرهم فلن يهلك ابدا - جلنا الله سبحانه عن  
 من الفانزين بجنات ليعلم العرفان واليقين - وافضل صلوات الله واسلم تسليما - الله عز وجل  
 سميات الله والى بركات الله على خير خلق الله وصلاح افع الله ومعدن رفق الله الذي منه بدى الخلق  
 وعليه انتهى - وبعرف اليه انتهى بل منه ظهر فيه لطن وتجلي في كل وفيه اكل منه الكمال الى الكمال  
 وعليه الكمال - وهو الكمال - به فاض الجود - واستفاض الوجود فيجوده انعمت اتمار الشريعة والطريقة - وهو  
 اوقت اشجار المعرفة والحقيقة - وعلى آله الكرام - وصحبه النظام - واولياد امته السادة الكاملين - والحمد لله

القادة العالمين - لاسيما على مركز دائرة الولاية - وقطب مدار العرفان والهداية - المحيط بطريقها  
 والاند لقبرتها - الذي منه فتوح وبه تختتم - وعليه ترو ومنه تقسم - فلا ولي في الكون الا وهو محتاج  
 اليه - ومتاوب في سره من يديه - صاحب قدم علت في التمكن - اطلت الاعناق لها خاضعين  
 سيدنا و مولانا غوث الثقلين - وغيث الكونين - وغياث الدارين - من حيث الملوك والاولياء  
 وفرو الاصفياء - القطب الرباني - ابي محمد السيد الشيخ الامام عبد القادر الجيلاني رضي الله تعالى عنه  
 وارضاه - وحشرنا في خدمه يوم نغم خدامه في ظله وجاهه - وعليه همم - وبهم ولهم - ما طلعت طول الاله  
 في مطالع القلوب - وشرقت شوارق الانوار من مشارق الغيوب - آمين آمين يا ارحم الراحمين  
 اما بعد فيكون **سيد الوكبين احمد نوري** ملقب به سيان صاحب برهان  
 قادري بركاتي جشتي نظامي غيبة الله تعالى على طريقتي اسلاف الكرام ورضي عنهم وعنه همم الى  
 يوم القيام كه دنيا گذشتن و گذشتني ست و کار با همی قیوم داشتی نه که را شربت خوشگوار  
 حیات بکام جان ریخته اند لا جرم روزی ساغر تلخ مرکش نیز چشاند - سوا واجب و ملک ذکره  
 فان احب احب الله تعالى لقائه وان کره کره الله تعالى لقائه وذلك حين الغرغرة انجر به  
 الصادق المصدوق صلى الله تعالى عليه وسلم في الاحاديث الصحاح - پس واجب فتا و تبرع  
 تلاش چیزے کہ آن تلخی را بر وشیرین تر از شیرین نیاورد هنگام غرغره به لقای سولی تقدس  
 قائل سخت آرزو مند فرماید چنانکه شش پسته روزه در شدت تیز و پیش ریگے وزش سموم  
 به آب خنک سرد خوشگوار شیرین بلکه از نیمه بیشتر که چون انجبین باشد حکم حدیث حضرت  
 احدیت جل و علی نیز لقای این بنده را دوست دارد و هر که لقای او محبوب و مرضی خداوند  
 عز وجل شد ناگزیرا مکن جنت و ملائک محبت بلکه خود حضرت رسالت علیه فضل القلواء  
 والتمیحه به لقای او سرور و شادمان شوند از نهایت همین معنی متر حدیث اشتیاق التمجیه  
 الی الرتبة و حدیث یالیتی رایت اخوانی پیدا را آید و انیکار ز بهار سیر نشود تا قلب از عقاید  
 زائده صاف و منزه نبود که در حدیث ست اهل البدع شر الخلق و الخلیفه و در حدیث دیگر

اصحاب البدع کلاب اہل النار چگونہ روا باشد کہ حق جل و علی و محبوبان او و نعمت در مہمہا میں بتائیم  
 لقاحدترین جہانیاں یا سکی از سگان جہنم را دوست دارند و العیاذ باللہ تعالیٰ انہو محالست پس  
**واجب اول** نصیح عقد مطابق نہین بہیہ است و جماعت آید کہ حق منحصر در است و ہما اولیا از کمال الاولیاء  
 سیدنا صدیق اکبر و امام و اولیا سیدنا علی مرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم تا این زمان و از نبوت تا عصر  
 حضرت امام مہدی و بعد ان ہمہ برین مذہب بودہ اند و خواہند بود و کیف لاکہ من فارقی جماعتہ  
 شہداء قد طلعت ربقۃ الاسلام من غسقہ ناسعا و تمندان بہو اسے خودشان مخالفت جماعت اہل سنت کنند  
 و باز بنا بر خودی و ہم از سنت زند و طرفہ آنکہ جو اسے و حواشی خویش و انما یکہ طریقہ اولیا کرام و مشایخ عظام  
 ہمین سنت کہ ما بر ایم و انہ کتب و خطب از ایشان در موافقت علمائے سنیان منقول است  
 ہمہ بر ترقیہ و زمانہ سازی محمود است تعلیم آنہا و خلوتہا بر خلافش بود ایان خود مبتلا بہ منافقان باشند  
 و اسلام سو گند بخت و جلال خداوندی کہ ما و مشایخ ما و سائر اولیا کرام در ظاہر و باطن و خلوت  
 و جلوت ہم بر مذہب اہل سنت و جماعت بودہ اند و ہستیم و خواہند بود و ہمہ برین مذہب و ہمہ برین مذہب  
 و ہمہ برین بر آئین حق شہودیم انشا اللہ تعالیٰ ہر کہ غیر این از ایشان نقل کند کذاب و منقرض است  
 ما و مشایخ ما و جملہ اولیا و در دنیا و آخرت از و از انتر اسے او نیز از و نیز از ہزاران  
 ہزار بار نیز از ہم الالبیلغ الشاہد الغائب **واجب دوم** اعمال جوارح با اعمال  
 صوالح و اتباع شریعت و اتقائے سنت کہ ہر را ہے کہ ازین راہ مخالفت و برکشت  
 لا و اللہ نہ لبس و خدا کہ لبس و شیطان است

ترسم نہ رسی کبے اے اعرابی      کاین راہ کہ تو میروی بہ ترکستانت  
 محالست سعدی کہ راہ صفا      تو ان رفت خبر در پے مصطفیٰ

صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیہ آلہ و سلم خدا ترسان با خواہے شیطان بیباکیہا و زند و ہست  
 رافضول و بی ضرورت گیرندگان آنکہ حقیقت خلاف شریعت است یا شریعت آنکہ وصول  
 چون واصل شد شریعت چہ احتیاج جواب این نایاگان بہ ازان توان گفت کہ حضرت سید

سید الطائفة حمید بغدادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود چون اور گفتند اینجا قومی گویند  
 شریعت از بهر رسیدن است فاکه رسیده ایم بشریعت چه کار فرمود آنکه رسیدن گفتند  
 راست گفتند اما تا کجا تا جنهم والعیاذ باللہ تبارک وتعالیٰ واجب سوهم تخلیه باطن  
 از عادات رزیه و تحلیه جمالش باخلاق جمیله کم فہمان دانند چون نماز و روزه کردیم احکام  
 شریعت ہمہ بجا آوردیم و ندانند کہ شرع مطہر چنانکہ نماز و روزه فرض و ریا و زنا حرام فرمود  
 ہمچنان اخلاص و تواضع و وفا و صف و غیرہ باخلاق فاضلہ فرض و ریا و تکبر و غدا  
 و غش و غیرہ عادات رزیه حرام علم و عمل اینہا نیز جزو اعظم از شریعت و اتباع او  
 آن یکے رو بچو ارج ظاہرہ دارد و این دگر بسر بر باطنہ تا ظاہر و باطن ہر دو را بتاریانہ شرع  
 تحقیق کنی ز نہار کہ دم از اتباع شریعت نہ زنی واجب چہارم تصنیف مسرا غیر  
 خدا کہ اقصی المراتب و منتہی النہایات است حصول ہیچینی را راستہ نہادہ اند کہ نامش  
 سلوک است و بمقامی میرسد کہ نقبش تصوف متغزین علم و مرکز دائرہ اش ایمان  
 یک سخن است کہ باو ایمانفت اعنی مراعات دقایق شرع و تخلیہ قلب از ہایاے شرک خفی  
 کہ در حدیث اورا نہان تر از رفتار مور فرمودہ اند تمامی علوم سلوک بر تفاوت طرق و تنوع  
 اوضاع شرع ہمین یک کلمہ صاحب جو اسم الکلم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است کہ الشکر الخفی  
 سن و بیب النمل تابدانی کہ شرع مطہر محتوی بر ہمہ علوم است و ہر چیز بدین از دست  
 باطل و مذموم است بقیہ ان آزادی پسند نفس و شیطان را در قید و بند بنگ زد و بگرد  
 کردن و موے ستر تا بگردانیدن در شیش تراشیدن و حریر پوشیدن و فرہار شدن  
 و رقص فواحش دیدن را سلوک گرفتہ اند و استہزایہ شرع و تحقیر و عدوت علماء  
 شرع و اعتقاد حلول و اتحاد و لغوہ الی انما الہ را کمال تصوف بوقت صبح شود و بچو رز  
 معلوم است ہد کہ باگہ بانہ عشق و شب و بچو رز فقیر درین جزو زمان بحالت بچو مہوم و اکام  
 و تراکم اقسام استقام ہر اے یا دگار خود و تذکیر لپس ماندگان و متوسلین خاندان

بطور انموذج کتاب مختصر شریعت بر هفت لمعه در وصایا و عقاید و تصوف و سلوک و فقهیات  
و اخلاق و قواعد پرداخته و بلحاظ تاریخ بنام **سراج العوارف فی الوصایا و المعاد**  
سمی ساخته و المثل من لهدی تعالی ان یجعلہ خالصاً لوجه الکریم شیعینی بہ وقارہ و کاتبہ

و الناظر فیہ یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى اللہ قلبہ سلیم و صلی اللہ تعالی علی سیدنا

محمد وآلہ و صحبہ جمیعین الی یوم الدین و الحمد للہ رب العالمین

### لمعه اولی در وصایا

**اعلموا ایہا الانحوان** کہ فقیر اسفیر آخرت در پیش ست بلکہ قریب رسید لہذا حب  
سنت نبوی علیہ التحیۃ و الثناء و ہم بہ تقلید اسلاف کرام و اباء و اجداد خویش بوصایا و اہم  
و دل از دنیاے دلی برداشتم و از جمیع معصیات و سمیات توبہ کروم و آیندہ مادام  
حیات اجتناب و زریںم او تعالی جل جلالہ و عم نوالہ توبہ فقیر قبول فرمودہ بخشند و توبہ طفیل  
مرشدان طریقت عالیہ قادریہ مرا و محبان مرا بیا مرزو۔ و ہر تاب علیا و مدارج اولیا رسا  
و بجز ارقدس انبیا و صدیقین و شہداء و صالحین جای قرار دہد و حسن او لیک رفیق

امین یارب العالمین نصیحت و وصیت اول انکہ بعد قبول ایمان و اسلام بر بند  
اہلسنت و جماعت استقامت کنند و بر مسلک حنفیہ و مشرب قادریہ ظاہر و باطن خود  
را از رستمہ و پیر رستمہ و از بد۔ یعنی ظاہر شریعت غرا و باطن لطیفیت علیا موافق سازند  
و در شریعت تسبیح امام اعظم ابو حنیفہ کوفی و در طریقت تسبیح حضرت غوث الاعظم جیلی  
رضی اللہ تعالی عنہما باشند و متابعت و انقیاد جملہ احکام اسلام بر خود لازم گیرند۔ و در  
ادب علماء و فقرہ کوشند و خدمت خالقہ و در گاہ سبحا آزند و حاضری مساجد برا  
نماز جماعت اختیار کنند۔ بالخصوص در ادب الدین و شیخ طریقت و استناد علوم دین  
و اولاد ایشان باقصی غایت کوشش نمایند و شیخ طریقت خود را افضل از ہمہ شیوخ  
طریقت زمانہ در حق خود بدانند و خود را از ہمہ خلق اللہ ذلیل و مبتذل تر شمارند۔ و مدام



تواضع و منکسر مانند و و هم آنکه بعد از متابعت شریعت مصطفوی چه در اقوال و چه در افعال  
و مواظبت بر احکام طریقت بر دست پیر می رسیدند که در و سئو شرعاً طبعند یکی  
مسلم سنی المذهب و و هم مستقیم علی الشریعت رسوم صحیح المسلك یعنی در اسلام مذہب  
الطبیعت و جماعت و اشتباه باشد و لظاہر یا بنده شریعت و در طریقت مرید خلیفه شیخ  
صحیح السلسله باشند آنکه بغیر ارادت و محبت و خلافت از شیخ خود بخود بلا اجازت مرید  
بمیکند و مردمان را از راه فریب و رسلك ارادت آورد. اللهم حفظنا من سوء اعمالنا  
پس واضح باد که بعد حصول بیت بر سئو اینچنین شخصی که صفات و گذشت بخود و چند عیام پذیرفته  
به مجاهده باطن متوجه شوند و بعد حصول نسبت این راه منصب استخلاف حاصل کرده اند  
بیاد الهی مشغول باشند و از خدا بجز خدا طلب نکنند چون خدا را یافت همه اشیاء را یافت  
چه با سویی الشیخ خیر نیست و هر چه که هست همه اوست یعنی تنها همه اوست الا کل شیء  
ما خلا الله باطل پس طلب غیر مبینانده و لا طائل و یک لمح و یک آن از یاد او تعالی  
غافل نمائند و و می غفلت روان دارند و خود را فرصت ندهند تا که فرصت نیابند و و هم آنکه  
بیت بجز خاندان خود چه از اولاد شیخ خاندانی خود که خلافت از ابجد خود و و اشتباه باشد و چه  
خلفا شیخ خاندانی خود بجای دیگر کنند بهر حال علای شیخ خاندانی خود حتی الوسع و الا لا  
نگذارند و بجز پیر خود با پیران اقران و امثال دیگر و رین کار سر و کار ندارند و باغ مراد حاجت  
سر و دست برست و شمشاد خانه پرور را از که کمتر است. ای پسر چون شرف بیت حاصل گرد  
پس پیر دیگر رجوع مکن مشو تا هر جای مشهور نشوی. الا ماشاء الله زیرا که الفروقات تبیح  
المخدرات اگر چه این وصیت حسب مفهومش عام است مگر خصوصیت با اولاد خاندان بر کاتبه  
مار هر وید و در و هم آنکه در حصول علم دین بقدر ضرورت از کتاب سنت و حدیث  
نمایند و اینکار را بجله امور مقدم دارند بعد در طریق باطنی قدم نهند زیرا که صوفی جاهل غافل  
بمسلم سخره شیطان است و محض میچکاره و ناقابل قبول علاوه ازین آن ترقی مدارج و

ترفع معارج و درک فواید که عالم را درین راه حاصل میشود جاہل را از ان نصیبی نیست آن تنیلا  
 و دقایق که سالک با علم را میسر شود میعلم را از ان چه نصیب الا ماشاء اللہ شاید که او تعالی  
 از فضل خود بنواز و برترتبه اعلی رساند و از صاحب علم هم مرتبه بلندتر سازد و محال نیست مگر  
 نادرا و توقع است و النادر کالمعدوم اللهم ارزقنی علما نافعا و فجا کمالا و عرفانا تاما و لا تبطلکنی  
 بالجهالة و الغفلة انک رب عالم و انا عبد جاہل غافل برحمتک یا ارحم الراحمین مناسب مقام  
 حکایتی بیاد آنکه تحریرش مفید بنماید از زبان فیض ترجمان جدی و مرشدی حضرت سید شاه  
 آل رسول احمدی قدس سره الغریر شنیده بودیم که روز شریف حضرت محمود و وحشی  
 رحمة اللہ علیہ درویشی وارد شد که نسبت قوی و عالی خوب و دشت چند آنکه گروه کثیر از اہل شهر  
 معتقد کمالا تش شده لبسولش رجوع آوردند بالاخر مردمان شهر صاحبزادہ را شورا نیند  
 کہ این درویش در شهر با یان چرا آمده و مردمان شهر را چگونه بر کمال خویش رجوع میکند اکنون این  
 را شهر بدر کردن مناسب است این مشورہ نموده صاحبزادہ را آتاده کردند و ہمراہ خویش بردند لیکن بوجہ کمال  
 آن درویش تازہ دارد و تیج قدرستے بر آزارش نیافتند و صاحبزادہ در آنوقت صغیر سن بود و ندو محض  
 شورا نیندن مردمان شهر مخالفت درویش اختیار نموده بودند لهذا آن درویش صاحبزادہ را پیش خود  
 طلبیدہ مہربانیا نمود و الفاظ فرمود نصیحت کرد کہ بابا اتول علم بخوان بعدہ دعوی فقیری کن چرا  
 کہ عابد جاہل منخرہ شیطان است و چونکہ پیشواے عالمی شدن صاحبزادہ را مقدر بود لهذا  
 بر نصیحت آن بزرگ عمل کردند و رسیدند بدرجہ کہ رسیدند چہم آنکہ کہ اگر اہل  
 او تعالی نظر آید دست شما و دامن او با وے بہ نیاز پیش آیند و خلعت  
 او را سعادت کوین دانند لیکن بہوشیاری تمام و آگاہی تمام درین مقام قدم نہند  
 چرا کہ درین زمانہ اصلیت این امر مفقود است و نصیحت ظاہر بہ موجود بچرب زبانی و غیرین  
 بیانی کسی فریقہ نشوند کہ این گروه در ہر وقت اعراض الکبریت الاحمر بوده اند پس باید کہ  
 در دامن ترویر کسے گرفتار نشوند و بگوشت عافیت نشسته بعبادت الہی پردانند

و واردین و صادرین را به نان جوین حسب مقدار خود و متوافع شوند و خد متکاری نمایند مسائل  
 راحتی الوسع محروم گردانند و بکار ذاتی خویش به کسی از اهل دنیا چای پوسی و تملق و لجاجت  
 نه نمایند که سازنده کارها کار ساز است مگر بر بسے کار دیگران خصوصاً برادران دینی و یقینی خود  
 باین کس لجاجت و تملق و چای پوسی نه نمایند و حتی الوسع و الامکان دران سماعی باشند و خود را  
 دران کار مضرت و نقصان نمی رسد تا هم از ان در گذر نکنند که حکم چنین است و شمار برادران را  
 درین امر بیست بیج و بال و نکال نیست **ششم** آنکه بعد از اطلاع بر مضمون آیه تشریف  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که همین آیه وصیت جامع و مانع گشتن ما بود بنا بر اصلاح خصوصیات  
 و رفع تنازعات مقدمات به محکمه عات حال رجوع نه شود بلکه به کتاب الله یعنی قرآن شریف  
 و سنت و شریعت رسول صلی الله علیه و سلم که حدیث و فقه و اصول و تفسیر است رجوع نمایند  
 و بران عرض کنند و بسوی او و سازند چنانچه بعد آیه مذکوره در آیه دیگر آمده که فردوه الی الله  
 پس رجوع و رد بشریعت مصطفوی علی صاحبها الف الف صلوة و سلام واجب المصل  
 و عین ایمان است درین فکر و اندیشه بودیم که دلم با من عتاب کرد و جانم بیج و تاب خورد  
 بقول مشهور که خود را نصیحت و دیگران را نصیحت - ای کار و سیاه تو چه هست کرده که با دیگران  
 به نصائح پیش می آئی و خود را از ارباب نصائح پذیرفته غلغله نپذیر نصیحت با وج افلاک میگردانی  
 اینهمه سر بسوز و سوسه شیطانی است که در دل تو جا گرفته و ترا بریند و نصائح می آرد ترا بر یکسانند  
 او اطلاع نیست مباد که تر از زبان رسانند مضمون آیه تشریف بخوان ان یحذر ان یاطم الفیعل و آیه  
 لم یقولون لا لا یقولون در زمین خود دار و از شر شیطان دور باش آنچه میبینی همان گو و هر چه  
 میگوئی بگوین تا ترا خلق بر همه توصیف و تعریف کنند که تو میبینی نه آنکه برخلاف آن ستایند  
 و تو بران تصور راضی شوی که این امر خوب نیست لیکن با اینهمه چه باید کرد و بر فعل ما منکر گشته ایم  
 بر قول بگو که شرمساریم اگر پدر خواب و آواره شود تا هم خرابی بسوزد و امیدار دسه گر و بر عاتق  
 نه نسفیم هرگز - و اگر دگنه زرخ نه زخم هرگز نه نویدیم ز آستان کرمیت - زیرا که یکی را دونه گفتیم هرگز

هفتم آنکه بر دین خود چنان سخت و مضبوط باشند که دیگران متعصب و اندرز پر که تعصب در دین  
 حق نشان مقبولیت است و محمود و تعصب در دین باطل علامت شقاوت است و مذموم با تقوا  
 و سادگن و غربا انس و الفت گیرند و از راه و اهل دنیا و اغنیا بگریزند و اجتناب زنند و افساق  
 و فجار و کفره فخره و مشرکین خود را دور دارند خصوص از صحبت و انس فاسق معین و در دین اسلام  
 و کافر و مشرک سطلق زیرا که صحبت بدشمال متفناطیس و آهین دارد یعنی صحبت بدسیرت بچنان  
 میکشد که آهین را متفناطیس نیز خداوند تعالی میفرماید لا یخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من  
 دون المؤمنین برین آیه نیز لایحه عمل دارند تا از ورطه هلاک نجات یابند و از ملاقات اهل دنیا  
 و اهل اولوک و سلاطین اگر چه صالح و عادل بهم باشند گریزان باشند چرا که صحبت فقرا  
 با غنیا حکم زهر بلابل دارد که بجز در جرحه نوشی هلاک و تباه و دل عارف را سیاه میگرداند بلکه  
 عکس قلب دنیا داران هم قلب عارف را زیان رساند الناس علی دین ملوکهم هم ازین جا  
 گفته اند و مراد از ملوک علاوه بر معنی معلوم در اینجا بر غایت در حق هر مغلوب نشنیده قصه قضای  
 حضرت امام قاضی الانام سیدنا ابو یوسف رحمه الله تعالی علیه که چون ایشان قضای بغداد  
 قبول فرمودند حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره یار هدم و هم مکتب ایشان از ایشان که  
 ملاقات کردند گفتند و برویم میایند یا که ترسم که دلم از این روزی که قضا قبول کرده آید  
 از دیدار شما سیاه شود و الله اندرین چه مقام است و چه مقام بر قضای حضرت امام قاضی الانام  
 غور کنید که هر سیرت عدل و انصاف اتم الا انال بود و مقوله شیخ معروف رحمه الله علیه ابی که چنان گفتند برین  
 تمثیل بمقایسه بیان گفتند باز از روزی که ابو یوسف رحمه الله علیه قاضی شد بطریق ملاقات شیخ  
 به او نشان چنین طور بود که وقتیکه می آمدند جای قیام را تا ریک میکردند و قاضی الانام پس  
 شیخ نمی نشستند و روزی با و شاه آن زبان از حضرت قاضی الانام قدس سره استدعا  
 کرده که میخواهم که بواسطت شما از حضرت شیخ مشرف بسلام شوم فرمودند که امیدوارم که  
 قبول فرمایند که با من در ملاقات چنان حال است پس به نسبت شما چه گفته آید بهر حال

عرض خواهم نمود اگر قبول شد خواهم برود ورنه مجبوری هست روزی حضرت تاجی قلم شد  
 تقاضای برسیل تذکره است رعای شاه عرض نمودند غرض شده فرمودند که ای برادر چرا دپے  
 از ارم که لبسته آید از ملاقات شاه خوف سلب ایمان است الغرض بعباسیاری قیل و قال و  
 اظهار تشییب و فزاز بیاس خاطر جناب قدس سره اجازت باین شرط داده شد که آمده پیش پ  
 شما بنشینند و بواسطت شما آهسته کلام کن یعنی هر چه گوید آهسته بشما گوید و شما باین بگویند و زیاد  
 نه نشینند صرف سلام کرده امر ضروری گفته برو و عاقبت باین شرط شاه ملاقات را غیبت نوشت  
 حاضر شد بعد سلام عرض نمود که میخواهم که دعوت قبول فرمایند شیخ ابافرمود گفت نزد من که می  
 مال حلال و غیره جز ترکه پدرم نیست از آن بخورم مراد از فقر کفایت خواهد کرد و در صورت خرم شد  
 و باقی ماندن حیات از مال استمداد خود یعنی امام عظم رضی الله عنه که آنرا هم مثل مال پدرم از وجه حلال  
 میدانم قرض گرفته گذر خواهم کرد و از آن بقدر قوت لایموت خواهم خورد و این کیفیت و ملاقات تمام  
 کرد و شاه را اذن رخصت داد و خود بعبادت مشغول شد ای برادر خدا تعالی دنیا آخرت  
 و از آن روز گاهی بسوی آن ندیدم پس مخلوق اسم اطاعت خالق و احببت که بسوی دنیا  
 نه نگزیدم همچنین باید که با اهل دنیا اختلاط ندارد و دانش نگیرد مگر آنکه براسی حق تعالی باشد و شریعت  
 عزایان رخصت دهد البته عن الحاجة بقدر حاجت معامله روا دارد که این را دنیا میگویند و خود  
 بحقیقت دنیا نباشد مثل جمع اموال بنا بر بد و غر با و مساکین و انصار هم سفر حج و ادای حقوق الله  
 مثل زکوة و غیره و ادای حقوق العباد مثل نان و نفقه زن و فرزند و ذوی القربی و الیتیمی و المسکین  
 و بقدر قوت لایموت براسی خود که فرض است و جاهای واجب و جای سبب و جای سفت  
 و این دنیانیت و نه این را دنیا مانند تحریف دنیا مولانا می رومی چنین گفته است به حیات دنیا  
 از خدا فاضل بدن + لے قماش و نقره و فرزند و زن و بیس غفلت را در معامله حق تعالی  
 راه ندید که همین دنیا است و حب الدنیا را اس الخطیبات گفته اند باید که از آن متنفر شو و  
 آنکه خلق خدا را از این دنیا بیدار کند که از این دنیا بیدار شود و این حدیث شریف

الرحمن بر جسم الرحمن تبارک و تعالی ارجمان فی الارض بر حکم من فی السماء ارجمان بر حق  
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین ابن السبیل و زن و گزند و کل سوره و مومن و مسلم و مسلم  
 چنانکه او تعالی بران حکم کرده است نگارند و با ایشان به احسان و داری سلوک نمایند و  
 خود را از اخلاق حمیده مثل محبت و اخلاص و موافقت و داد و در موافقت و احسان غیر بجا  
 محلو دارند و از عادات ذمیمه مثل بغض و عناد و نفاق و عجب و کبر و دروغ و زنا و ولایت محال  
 پاک و منزله دارند تا که صفت ملکوتی پیدا آید و صفت حیوانی و جسمی و شیطانی زایل گردد و از گناه  
 صغیره و کبیره و دهر بر صغیره که حکم کبیره دارد محترماند زیرا که فاسق معین در شرعیت بدترین و نامست  
 سعادتمندانند بقیه خوف سوئی خاتمه دارد اللهم حفظنا من سوء خاتمتنا و از ارتکاب بدعات  
 سیئه و محرمات در دین بازماند چه بتدع از فاسق معین هم بدتر است و نماز خلف و حلال نیست  
 آنکه فاتحه سالانه فقیر که آنرا در عرف عرس گویند هرگز هرگز به تکلف نکند زیرا که تکلف  
 در شرعیت ممنوع است و فقیر و داد از تکلف نیست هر چه که مسیّر بید قدری قلیل از ان حسب مقدار  
 خویش صرف نمایند و قروض نشوند و از بلا فقر و تشویش و اندر انجامی در عرس بجز تلاوت قرآن شریف  
 و حدیث شریف و درود شریف و کلمه طیب و ذکر اندک خیر دیگر از بدعات نباشد یعنی چنانکه فی زمانه  
 مروج است هرگز هرگز نکنند مثل کثرت روشنی فضول و آتش بازی و خرامیر غیر مشرعه و احضار  
 قوالان بنا بر استماع نا اهلان هرگز هرگز رواندارند و همچنین از دیگر اصرافات بیجا بمصدق کلوه  
 اشتمال و لا تسرفوا انه لا یحب المفسرین اعراض نمایند و چه بیکه شریعت بدان رخصت نداده است  
 بگذراند اگر چه فقیر سنگر سماع بطوریکه قدما حشمتیه رضوان الله علیهم اجمعین شنیده اند نیست نگاه  
 گاه در مجالس مزارات اولیا و حاضر شده سماع شنیده است مگر چونکه درین زمانه در عامه مواضع  
 سماع با شراط اباحت یافته نمیشود و لهذا مجبوری بجز ترک علایج ندیده زیرا که اهل بیت شنیدن  
 سماع در نیوقت پر آشوب منفق و مست و بالقی شراط هم محدود و پس ترک سماع به ناجاری ضرر  
 و واجب مد ورنه عند الضرورت بر اهل رخصت هم بوده است و هر چه که بخواهند

ادراد و وظائف خانقاه و درگاه و تلاوت قرآن شریف و درود شریف خصوصاً دلائل انوار  
 و حسن حصین و حرز یانی و حزب البحر و اسماء اربعین و شیخ و غیره با موافق معمول خاندان  
 برکاتیه مداومت کنند و حاضر فی مسجد نگذارند و پنج وقت نماز به جماعت ادا کنند و به ذکر  
 و شغل و مراقبه و غیره کار بند نشوند و ازین طریق خاندان برکاتیه اصلاً تخلف نوازند و بطایع  
 موافق شرع شریف و باطن موافق صوفیه صافیه خود را داند و گاهی نماز جماعت در روزه رمضان  
 نافه نکنند و بلا عذر شرعی اصلاً نگذارند و عظیم و کبریم شیخ خود بلکه جمله اولاد و برادران و قریبای  
 و غلامان و هموطنان شیخ بر خود لازم دانند و همچنین بوالدین و استادان خویش پیش آید  
 و بر واحسان بالیشان حتی المقدور کنند و دعای ایشان بحق خود گیرند و هر که از خود  
 سمر و برگزیده تر بود با وی در گفتار و رفتار مشتقد می کنند الا بضرورت مجبوری بعضی مثلاً  
 خوف فوت تکبیر اولی با جماعت و مثل این که در نیجا سبقت در مشی کرده شامل شود و اگر  
 غریبی آید و حال خود گوید باید که توجه دل بشنوند و رفیق و ملائت با وی کنند و نفر نکنند  
 و چین بر چین نیکنند و غصه با طاعت قریب و از نصیبت بعید مانند سیما از نصیبت خبیث که  
 از بدترین گناهان محل سخت ترین و عید است احتراز کلی و از زیارت و **هم** آنکه باتیمان و  
 غریبان و مسافران و کنیزان و غلامان و ضعیفان و پیران و معذوران و غیرهم به محبت پیش آید  
 و بر واحسان نمایند که آخرین وصیت رسول است صلی الله علیه و سلم و بنظر تحقیق بنده و کرامت  
 نگیرند و اگر گریزند خود هم شریک شوند و هر چه خود خورند ایشان را نیز همان خوراند و لباس خاندان  
 خود بپوشند و آن اینکه اول تمام موی سر حلق دارند که هادت مستمره بر رگهان مار سره بود  
 و حالاهم است و کلاه و دپو یا قدحیه که بر دو کنار آآن یعنی سر دو گوشه اش قدری بشکل لاشه  
 میباشد بر سر بندند و خرقة قادریه در تن بپوشند و سید بر کمر بندند و عمامه بر سر چینند  
 و از تهنید خواه از سر پیل کشاده کنبین ستر عورت پوشند و دوشه که بقدر و در و در طول باشد  
 بصورت ملا در گلوبیا و بندند و این همه لباس را سوای آنرا که ضرورت ندارد اگر رنگ گیر

یا ملائکه بی خوش و یا سیاه یا دیگر رنگ سوائے مصفر و مفرغ که حرام است بمصوغ کرده پوشند  
هم نهادن ندارد و بمطالع کتب حدیث و تفسیر و فقه و اصول و تصوف و سلوک و غیره اشعریات  
النس و عادات گیرند و مناسبت پیدا کنند و اوقات شبانه روزی خود اکثر بان مصروف اند  
و در شریعت و طریقت مقلد محض خود را دانند و از دعوی اجتهاد در بچیکانه هر دو طریق اینقه زنهار  
زنهار و در باشند و در شریعت خفی و در طریقت قادری خود را دارند و مقلد همین حضرت خود را  
ورنه انجام بند خواهند دید چرا که انجام ترک تقلید دین او ان همانا الحاد و زندقه است و بر سر  
سر و کار به امام اعظم و در طریقت بحضور غوث الاعظم رضی الله عنهما دارند و غلامی پیروست که زنهار  
زنهار کند از بیک از منقبت لیسیت خالص این خاندان بر کایتیه مار بر رویه بغلامی خاندان غوثیه لیسیت  
و با همه غلامان سورولی و تک پرورده درگاه غوثیت باب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه استیم  
و حضور غوثیت باب اسر حلقه جملة اولیاء الله دارند چنانکه ایشان نبی ماصی الله علیه و سلم را بنیای بو محمد بن عثمان غوث الاعظم  
رضی الله عنه در اولیا نشانند که آنکه خاتم ولایت بودند چنانکه رسول ماصی الله علیه و سلم خاتم نبوة و رسالت هم بودند  
و هم قتل کنند که غوث الثقلین رضی الله عنه جملة اولیاء الله تا آخر چه معاصرین و چه حاضرین و چه غائبین از بنیان غوثیت  
بنیای تقوی بنده علی بقره کل ولی الله تعالی و این دعوی حق صاوتیه باین کلمات طبعه را لقب الله  
تعالی از جانب ای و حالت صوفی بنو شیماری سر بر زود بانهار آن و در حالت صحنه در سرک ماسور و مازون  
بود که علی الاعلان باین شان ارفع خود آنها کنند و ماسور بود که هرگز نگردد و ولایت از وی باز گیرد  
و سلب نماید و آنکه باز متصوف زمانه که بظاهر صوفی و باطن بغی اند لباس صوفی محض بر بنای نمود پوشید  
و نفس الامر با صوفیه که هم نیستی نداشته گمان میکنند که این مقوله را رسیدن غوث الاعظم رضی الله  
عنه در حالت سر بر زود بود پس معاذ الله هیچ اعتباری ندارد و ولایعوبیه باشد و بالفرض اگر اعتبار  
هم کرده شود پس از لفظ ولی الله درین مقوله اولیا را هم صحر بلکه حاضرین جلسه وقت مراد خواهند بود  
اولیا و غائبین از ان جلسه هم داخل نخواهند شد این کسان در نیصورت سبب هیچ ضرورت از تعمیم  
تخصیص میگردد پس گویند که در تسلیم تعمیم فضیلت حضرت غوث پاک رضی الله عنه بر فاضلترین ایشان



لازم می آید و آنچه نیست که از متقدمین بعد استثنای انبیاء علیهم السلام که بالاتفاق افضل از همه عالم  
اند چه بلا آنکه وجه جنس انفس افضلیت بر سایر صحابه کرام و اهل بیت عظام و ائمه اطهار مشهورین رضی الله  
تعالی عنهم جمعین ثابت میشود و از متاخرین هم افضلیت بر حضرت امام مهدی علی هدیه و علی السلام  
که باعتبار اخبار و آثار افضل اند و از دیگر دلیس لازم همانست که اولیاء هم عصر یا حاضرین جلوه وقت  
مرا میشوند تا که ازین حاشیه غلصه نجات حاصل شود و بگوئیم که این اقوال ایشان مروود و اندو محض  
سفاهت و ضلالت و گستاخی و بے ادبی - این کسان از ولایت نصیب ندارند و سلسله تا هم در حاکم  
اینچنین عقیده کا و به ولایت ایشان سلب نخواهد شد مثل شیخ صنعا و غیره و اگر کسی شبهه کند و گوید که  
اینچنین کلمات دیگر بزرگان هم گفته اند پس تخصیص غوث الاعظم رضی الله عنه نمائند - گوئیم که اولاً  
انمیقولند اگر کسی بامر الله سبحانه و تعالی سر برزده است و نخواهد شد زیرا که مخصوص بان جناب است  
در هیچ نقطه از هیچ عمایه متقدمین و اکابر متعذرین تصریح باین معانی نیست و حال ثقات و عدالت  
متاخرین زمانه بمقابل متقدمین معلوم که نسبت ذره به آفتاب هم ندارد و پس چگونه وثوق بر صدق  
مقالات ایشان کرده شود - و لوفرض این بحد توانا ترند رسیده و نه بدرجه قبولیت جمهور اولیاء الله آمده  
فلهذا لا یحق حجت و استدلال و وثوق و تمسک گرفتن نیست بخلاف مقوله شیخ ماضی الله عنه که بعد  
تواتر مع تسلیم جمهور اولیاء الله بر سیما خواهد بزرگ سلطان الهند خواجه عین الدین حسن حشمتی بنوری رضی  
تعالی عنه که بالاتفاق از جمیع اولیاء هند زیاده شرف و بزرگی دارند و از همه ایشان و افضل ممتاز  
اند چون انمیقولند حضور شنیدند همان زمان بر حضرت ایشان حالتی طاری شد و آن حالت فرمودند  
بل علی راسی و عینی - و تمامی اولیاء الله از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال قابل انمیقولند شده اند  
و با عتراف آن رطب اللسان بوده و گردن القبا و حمیده اند و اصلاً از آن راه انحراف نوریده اند  
پس از تصدیق جمهور اولیاء الله تعالی بانخصوص سلطان الهند افضلیت حضرت غوث الاعظم  
رضی الله عنه بر سایر اولیاء بدریه یقین پیوست **فایده** در سند انمیقولند از سلطان هند و از  
کتاب تصریح الحافظی مناقب الشیخ عبد القادر از مولفات عبد القادر بن محمد الدین الارطلی بامریه

ودر شده السيد عبد القادر زهير الله بن السيد عبد الجليل الحسنى الحسينى فى بلدة احمد اباد فى منقبة  
 الحاديه عشر فى المستفاضة خواجيه معين الحق والدين الحشيتى من النوث الاعظم رضى الله تعالى عنه ذكر  
 قدوة المشايخ و قطب الخلائق امير محمد الحسنى فى كتاب لطائف الغرائب عن لسان قطب العالم صغير الدين  
 محمود نور مصفحه الودود لما قال النوث الاعظم بامر الله قدس جى بده على رقبته كل ولى الله وضع  
 جميع الاولياء رقابهم وكان خواجيه معين الحق والدين فى ذلك الوقت من الشبان مجاهد ابرضا فى  
 خارج بل من بلدة خراسان فى مجرد اطلاقه على هذا الامر الا بهى با درالى تقديم انحاء راسه عن راسه  
 ووضع راسه على الارض وقال بل على راسى وكشف الله هذا الحال للنوث الاعظم  
 فى الحال فقال فى حق فى مجمع من الاولياء ان النجيات الدين بسوق فى وضع رقبته و اولياء الله  
 احبابه بقبوا صفة و حسن ادبه صار محبوبا بالقدور و سوليه و سيعطى زمام لتصرف الهندى و صا كمال لها  
 قال رضى عنه الله الملك المتعال وقال مولانا الشيخ محمد جمال الدين السهروردى فى سير العارفين  
 اجتمع معين الحق والدين الحشيتى مع النوث الاعظم رضى الله تعالى عنه فى جبل من الجبل و صحت مع  
 حضرت سبعة و خمسين لوماع الليالى و استفاض من حضرة الواع الفيص جميع الباطن و الكمال  
 ذكر السيد ادم التفتيندى فى نجات الاسرار انه جرى فى مجلس شيخ فريد الدين كنجشكر و ذكر  
 وضع قدس الشيخ على رقاب الاولياء و قال لين قلت فى ذلك الزمان بوضعت قدمه على رقبتي  
 و بالافتخار قول على صدقنى لاسخى معين الدين بن الذين و وضع قدمه على رقبته فمنصبى ان  
 اتول على قدم عني و قال الشيخ نور الله حفيد الفقيه الشيخ حسن القطنى فى اللطائف القادرية شيخ الويلين  
 معين الحق والدين الحسنى طلب العراق من النوث الاعظم فقال له النوث اعطيت العراق لشهاب الدين  
 عمر السهروردى و اعطيتك الهند رضى الله عنهم جميعين غزيرى از غزيران خاندان صابرى  
 چشتى و صين نذكرة قول بدار و روى با فقير گفت که بنابر استيعاب يعنى احاطه کردن اين قول  
 على جمله افراد جزئى يعنى سائر اولياء راجه ما تقدم و چه بهر وجه ما تخرسواى آنها که مستثنى اند  
 چنين يعنى از بنوقول مراد گرفتن اولى است که از ما تقدم بعد تشاء جمله انبياء عليهم السلام

مع حضرت عیسیٰ علیه السلام که مکرر خوانند آمد و انجیل را بالاتفاق افضل کل خلائق اندر قدم بر صحابه و البیت است  
 مثل قدم پسر بر پدر است و از همه بهتر تا آخر قدم بر سائر انیان یعنی معاصرین و متاخرین مثل قدم پدر بر پسر  
 یعنی در صورت اول قدم را چنان دانند که کسی پسر خود را از کمال شفقت بوجه سعادت و نیکی بخشد و بر دوش خود  
 بر نشاند و در صورت ثانی پسر بر پدر لازم نیاید چنانکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مولیٰ علی را بر دوش  
 خود بنا بر دست شکنجی نشاندند و چنین را بر دوش خود سوار میکردند این مثل اهلین الطباق دارد و در صورت  
 ثانی قدم را چنان دانند که کسی قدم پدر را از کمال مرتبت و حریت رتبت او تعظیم و اجلالاً بر سر خود می نهد  
 و در صورت البتة تفصیلت پدر بر پسر است و همین تفصیلت و نیچا مقصود است پس ازین تاویل القباحة  
 فی تعمیم استثنیٰ مرقوله الیه فی الزائد کوسیکویم اگر چه این تاویل هم ممکن است مگر حاجتی ندارد و نه آن تعمیم محتاج  
 تاویل و تغیر و تبدیل است زیرا که استیجاب و احاطه مقوله مذکور بر سائر اولیا را الله را برای صحت کلام  
 لفظ ولی الله در قدسی نده علی رقبه کل ولی الله وافی و کافی است چرا که تغییر این مع عیسی علیه السلام مشهور  
 بلفظ انبیاء و رسول اند و اصحاب کرام هم رضوان الله تعالی علیهم معروف بلفظ صحابه و البیت عظام موسوم  
 بلفظ البیت و آنکه البیت علی جبرهم و علیهم السلام معروف بلفظ امام اند و اطلاق کلمه ولی الله بر سائر مدونا  
 بعد از ایشان ردایافته و نفی است بدانکه مسلمانیان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم افاضل خود را جزو البیت  
 آنجا بنام نه بر دزدی آنجا جمعی را که البیت صحابه رسیدند تا بعین خوانندند و آنرا که بعد از ایشان حج  
 تابعین و بعد از آن خواص است را از پادشاهان گفتند خواص قوم با سیم صوفیه و تصوف من فرو گشتند و این نام  
 بعد از اینستین تهری بر ایشان اطلاق یافت و اول کسی که او را صوفی گفتند ابوالمشیم بود پس از لفظ صوفی  
 را اینهمه یا خود بخود مشتق شده اند و به آنکه تاویل کرده شود یا تغییر داده شود هم تفصیل بر فاضلتر خود  
 لازم نیامد

عیسیٰ علیه السلام سفیهان حضرت محبوب الهی قدس الله تعالی سره العزیز را  
 بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه فضل ننهد که آنجا نسبت  
 است و اینها بصفات اول

لقب پاک حضرت سیدنا عیسیٰ علیه الصلوٰۃ والسلام روح القدس و لقب قدس حضور پر نور سید عالم  
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم روح الحق اینجا خواهند گفت حق آنست که مقام محبوبیت بالذات صفت  
پاک حضور قدس سید الجویین است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و دیگرے را که از مقام اعلیٰ حلی و اوہ اند  
عکس و ظل همان محبوبیت است صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہ لقب پاک حضور والا صلی اللہ تعالیٰ  
علیہ وسلم حبیب اللہ بود نسبت بنفس ذات چون پرتو و برا قاسی مایان رضی اللہ تعالیٰ عنہ تافت لقب خباب  
محبوب سبحانی گزشتند برای سری که بر عارف نہان نیست چون بعد حضور رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت  
محبوب الہی قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز تبارین بجزو شمع یافتند نسبت بصفاتش نحو استند احتمال مساوات  
با حضور پر نور سیدنا عوث اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیدا نشود بلکه نسبت بذات کردند کہ احتمال مساوات  
با حضور قدس سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نہار راہ نتوان یافت چنانکہ بر زمینہای ممبردہ است  
کہ سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر زمینہ بالا قیام می فرمود و صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نہ سید دوم گزید  
فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ زمینہ زیرین چون نوبت بہ عثمان غنی رسید رضی اللہ تعالیٰ عنہ زمینہ  
بالافت از زمینہ پر سیدند فرمود زمینہ فروتر بود اگر بر زمینہ زیرین استند تا تو ہم مساوات با فاروق شیعہ  
و بر زمینہ دوم با صدیق اکنون کہ بر زمینہ بالا ایم سجس گمان تساوی با سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم  
نہ بر زمینہ چون صفات نزو صوفیہ عین ذات باشند حاصل ہر دو نسبت یکی است با ہمچو شمع بیات  
حضرت محبوب الہی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فضل کلی نہاد و  
جہل عجمیست جمہور اولیاء اگر کم قدرت اسرار ہم بر تفصیل حلیل سیدنا رضی اللہ تعالیٰ عنہ اجماع دارند  
اجماعیات را ہمو ہوسہائی خام توان شکست اینچنانکہ بسبب این القاب حضرات عالیہ ہر دو محبوب  
رضی اللہ تعالیٰ عنہما را بر صحابہ کرام و اہلبیت عظام رضی اللہ تعالیٰ عنہم فضل نہند کہ ایشان را لقب  
اصلا دار و نشدہ نہ منسوب بصفت نہ بذات و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و آخر دعوانا ان

الحمد للرب العالمین

لمعہ ثانیہ در عقائد اہلسنت

بدان - العیزز الصلیک اللہ تعالیٰ کہ صحت عقیدہ اصل کارست و فساد او موجب غضب  
 جبار و دخول نار - و العیاذ باللہ العیزز العفار فاسد العقیدہ اگر چہ ابد و از بد ازل از حق باشد  
 بے بجای نہ بود و همچو قاصد کعبہ کہ پشت بقبلہ راہ رود و ہر خرید و دود و دور تر شود - لہذا واجب کہ لا  
 جملہ عقائد خود مطابق مذہب مہذب ہلسنت حفظہم اللہ تعالیٰ درست کردہ مسلمستی باشد آنگاہ  
 متوجہ بہ باطن شدہ گام بہ این راہ نہد چہ عرفان الہی بے اختیار عقیدہ ہلسنت ناممکن  
 فقیر محمد اللہ تعالیٰ کہ دین باب رسالہ مختصرہ جامعہ مسمی بہ العسل المہصف فی عقائد ارباب متہ المصطفیٰ  
 نوشتہ ام - اینجا در نور اولین از متن کلیل الایمان حضرت شیخ محقق مولانا عبدالحق محدث دہلوی قدس  
 سرہ انتخابی آوردہ سخی چند در نوری چند یا کنیم کتاب از ذکر این اہم الفرائض خالی نباشد  
 باللہ التوفیق **نور اول** - حقائق الاشیاء ثابتہ و العالم حادث و ہو قابل للفناء و ہلہ صانع  
 قدیم واجب الوجود و احدی قادر عالم مرید کلمہ سمیع بصر صفاتہ قدیمہ لا یقوم بذاتہ حادث لیس  
 بحکم و لا جرم و لا ممتور و لا مرکب و لا معدود و لا محدود و لا فی مکان و لا فی زمان لا مثل لہ و لا شہدہ و لا ضد  
 و لا ذوالعین و لا ظہیر و لا یخدیغہ تصف بجمیع الکمال منزہ عن سمات النقص و الزوال و ہو مری المؤمنین  
 یوم القیمۃ خالق جمیع الاشیاء و مدبرہا لا یجب علیہ شیء و لا حاکم سواہ و لا عرض لفعلہ فاعلمن فاحشہ  
 الشرع و القیمہ ما فیہم الشرع و اللہ ملکہ ذو و اجتہ شفی و ثلاث و رباع شہم جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل  
 و کل شہم مقام معلوم لا یعصون اللہ امرہم و یفعلون ما یومرون و کتب انزل علی رسلہا البیوت  
 و الانجیل و الزبور و الفرقان و اسماء و توفیقہ و ہو خالق الافعال العبادہ الکفر و المعصیہ بارائتہ  
 و تقدیرہ و لا یرضی لعبادہ الکفر و اللہ یفیل من لیشاء و یرید من لیشاء عذاب القبر للکافر و النافق  
 و تنعیم اہل الطاعتہ بما یعلم اللہ و یریدہ و صد ال شکو کبر حق و البعث حق و الوزن حق و الکتاب حق  
 و الحساب حق و السوال حق و الخوف حق و الصراط حق و الشفاعت حق و الجنت حق و النار حق و کل  
 ما جزئہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اشراط الساعۃ و احوال الاخرۃ حق ایمان الباس غیر مقبول الکبیرۃ  
 لا یرجی المؤمن من الايمان اہل الکبار من المؤمنین لا یخلدون فی النار و ان ماتوا بغیر توبۃ ان اللہ یغفر

يشرك به ويفضو دون ذلك لمن يشاء ويجوز العقاب على الصغيرة ان التدارسل سلاسل البشر  
 الى البشر مبشرين ومنذرين مبشرين للناس بايحتاجون اليه من امور الدين والدنيا اول الانبياء  
 آدم عليه السلام واخرهم محمد صلى الله عليه وسلم وعلى جميع الانبياء والاولى ان لا يعين عدد منهم كلمه كانوا  
 مبلغين صادقين معصومين غير مغرولين - افضل الانبياء محمد صلى الله عليه وسلم وهو محبوب الى  
 كافة الخلق شريفة اكل الشرايع ودينه ناسخ الاديان امته خير الامم وسعراجها في اليقظة الى الشيعه ثم  
 الى ما شاء الله حق واصحابه خير الامم فضلهم على ترتيب الخلافة والمروءة بالانصاف اكثر من الثواب ثم  
 الباقي من العشرة المبشرة ابو عبيدة بن الجراح سعيد بن زيد سعد بن ابى وقاص عبد الرحمن بن عوف  
 زبير بن العوام طلحة بن عبيد الله فاطمة بنت اسد فاطمة السيدة النساء  
 والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثون سنة  
 ثم بعدها ملك و امارت وكلف عن ذكر الصحابة الى نجر والمجاهدين على وليصيب ولا تكفر احد من  
 اهل القبلة رسل البشر افضل من الملائكة و رسل الملائكة افضل من عامة البشر الملائكة الاولياء  
 حق لا يبلغ ولا درجة نبي لا يصل العبد الى حيث ليقتضيه عنه الامر والنهي والنصوص تحمل على طواها  
 والعدول عنها الى معان يدعيها الباطنية المحاد وفي دعاء الاحياء للاسوات وصديقتهم عنهم نفع لهم  
**اعلموا** - ان الله محب الدعوات وقاضي الحاجات وتجزر الصلوة خلف كل برد فاجرد ذي المسح  
 على الخفين في الخمر والسفر استئصال العصية صغيرة كانت او كبيرة واستخفافها كفر والاستهزاء  
 على الشرعية والاستهانة بها كفر والنزل بالكفر كفر والتصديق بما يخبره الكاهن عن الغيب كفر الباطل  
 من الله تعالى كفر الاس من عذاب الله كفر والايمان بين الخوف والرجاء - اعلموا ان الله شديد العقاب  
 وان الله غفور رحيم **نور** ١٠ - ماسنيان را اعتقاد النسب كه علم غيب بالاستقلال خاص  
 بجانب هي الجلال ست وانچه از وي مر انبيا و اوليا و احوال ست بالذات نيست بلكه عطاي  
 آن ملك متعال ست و اعتقاد و ابراهيم كه حق سبحانه تعالى همه شياء را مي شنود و هر چيز را  
 مي بيند و شنيدن و ويدن او بالانيت - **نور** ١١ - ماسنيان را اعتقاد

که معلوم بجز انبیاء کسی دیگر از اولیاء نباشد گو مرتبه قطبیت و غوثیت دارد حتی که صحابه و اهل بیت نیز  
 رضی الله تعالی عنهم بمرکز آن و سایر اولیاء الله موسوم باسم محفوظ میباشند و در بعضی مصطلحات آنست  
 که حفظ الهی مرایشان را لابدی باشد که تخلف او ز نهام مقول و متصور نماند و بحایت الهی هیچ گناهی را امکان  
 نباشد که در مسامحه عزت آنان گردیدن این عصمت در نوع بشر خاص حضرت انبیا علیه الصلوٰه و السلام  
 است هر که هیچ فرد بشر را عصمتی همچو غفلت ایشان ثابت کند خود است لورم - خبری همچو  
 اخبار الهی قطعاً مورد یقین است و تصدیق او بمن حاصل ایمان و دین هر که هیچ خبری از اخبار ایشان را  
 منکر شود کافر شود بعد آنکه ثبوتش از نبی ضروری باشد خبری چنین نیست و انکار او اگر چه بعد ثبوت صحیح فایده  
 اما کفر و ارتداد نیست باز خبری قطعاً حق است و چگونه خطا آوردی احتمال نیست بخلاف خبری زری که  
 عصمت ندارد لورم - ساک را همراهی که در خواب یا بطور کشف و الهام در هیچ واقعه و مراقبه  
 معلوم شود آنرا اولاً بر کتاب و سنت عرض کند اگر مطابق باشد یقین داند ورنه از آن درگذرد و باو  
 هیچ اتفاقی نکند و اضمحاث احلام و وسوسه شیطانی داند لورم - بر شخص معلن لعن مکن اگر چه  
 مشرک و کافر بود زیرا که حال فائده معلوم نیست اگر بعد موت عذاب الله واجب اللعن باشد خیر است ورنه  
 لعن تو بر تو خود گذاری لعن بر کافر و مشرک مباح است اما اینجا یقین بر شرک کفر و چگونه آوردی که  
 لعنش کردی و می منقطع شد پس ترا که خبر داد که فلان بر شرک و کفر مرد جز اینکه از دل خود میگوئی این  
 چه اعتبار پس لعن بر شخص معلن سخت ممنوع است مگر کسی که موت نشان بر کفر یا کفر یا خدا و رسول  
 علیه الصلوٰه و السلام معلوم شد بلیس و ابولهب و فرعون و هامان و امثالهم و پس اللهم  
 احفظنا من اللعن و مشرک امین پاره آنکه معنی لعن نیست ای بار خدا یا فلان را از رحمت خود  
 دور دارد بے بهره محض کن که او را در رحمت تو هیچ نصیبی در آخرت نباشد و همچنین دور  
 از رحمت نیست مگر مشرکین و کفار را پس در صورت عدم علم به خاسته که مومن مرد  
 یا کافر چگونه در لعن جرات کرده شود لورم - بارکان اسلام خود را  
 بسیار ایمن نماز و روزه و حج و زکوة ادا کن و به عفت پد.....

اهل سنت و جماعت محکم بے باش کہیں یک فرقہ از عقائد و سنت ملت ناجیست باقی ناری اما عظم  
 ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ را پر سیدند کہ علامت اہلسنت و جماعت چیست - فرمود  
 ان افضل الشیخین و محب التمتین و تری السبع علی التفتین - یعنی فضل حنین از فضل شیخین کمتر است  
 بے نقصان و قصور و محبت شیخین با محبت حنین برابر بے تفاوت و قصور - بکذا افادہنا الا  
 سیدنا سید عبد الواحد قدس سرہ فی سبج سناہل - نور ۸ - برین  
 مہ اہل حق را اتفاق است کہ تاجی انبیاء و رسل علیہم الصلوٰۃ والسلام پیش از نبوت نیز از کفر  
 و شرک و کذب و زور و مہوم بودند و بعد نبوت از تعدد سر کونہ مصیبت اگر چه منیرہ باشد و حکام  
 رسائی بشریت از سہو و خطایز مہوم اند صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہم اجمعین نور ۹ -  
 بیچ ولی بہر تبہ بی نبی نہ رسید و نہ ہزار رسد و نتوان رسید اگر چه قطب الاقطاب و غوث و صدیق  
 باشد و بیچ مکلف پیش از موت از تکلیفات شرعیہ از ادخا ہد شد اگر چه نبی و ولی و مرسل باشد  
 چنانکہ آیہ و اعد ربک حتی یا یتیک الیقین ازان خبر سید ہدیر کہ علما روین اینجا یقین را بمعنی موت  
 گرفتہ اند کہ بعد موت آن یقین می آید کہ موجب ازادی میشود و از تکلیفات شرعیہ انسان را نجات  
 میدہد و صوفیہ صافیہ ہم دعا بخلاف علما نظام ربی باشند بلکہ اعتقاد بجلہ عقائد اہلسنت شرط اول  
 تصوف دانستہ اند و انانکہ بعض جہلای متصوفہ گویند کہ انیمقام یقین اولیاد را در حیات ہم حاصل  
 میشود و از تکلیفات شرعیہ را دیکند و سوسہ شیطان است ناشی از محض سفاہت و جہالت و ضلالت  
 و خود بینی و خود نمائی و خود رائی ایشا کہ قول المہ سلف گذاشتہ بر مشورہ شیطان عمل نمایند و زندقہ  
 میشوند و از روزہ و نماز و غیرہ ارکان اسلام خود را مستغنی دانستہ ترک میکنند و در اہم ضلالت گرفتہ میشوند  
 بین نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ افضل کل مخلوقات بود چہ بلا کہ و چہ جن و چہ انس از بہ فضل و اکمل و اعلیٰ  
 و اولی است با وجود چنین قربت و فضیلت در حیوۃ دنیا از تکلیفات شرعیہ معافی خواستہ دیگران کہ  
 نسبت ذرہ با قباب ہم ندارند چگونہ انجین لان زنند و خود را بچو مجاہدین از زمرہ آزادان پندارند  
 اللہم حفظنا من شر الشیطان و سادسہ بر جتک یا جم الراہین نور ۱۰ - جملہ ملائکہ چہ سماوی



همچو جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمله عرش و کرومین و اسمعیل سردار سمائی دنیا و دیگر ملائکه که شمار آنها جز حق سبحانه تعالی کسی نداند. و چه عرضی بجز کرام کاتبین و ملائکه حفظه که همه حفظ انسان از جن و بلایا مامورانند که آنحضرت علیهم السلام فی القرآن العزیز بقوله و له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله همه با از هر گونه گناه معصوم اند لا یصنون الله امرهم و یفعلون یا یؤمرون و آنچه از حکایات باروت و ماروت و عوام مشهور و در بعض تفاسیر مذکور است نزد علما و محققین اصیل ندارد چنانچه اشفای امام قاضی عیاض و شروع آن توان دریافت و آنچه در فصل الکلمات بیاض حضرت جد اعلی شاه حمزه قدس سره ناقله عن تفسیر الزاهدی مذکور است که ملائک و قسم اند - نوری و ناری قسم اول از حصیت معصوم و از قسم دوم معصیت بوجودی آید الخ - این مبنی بران اصطلاح است که قومی از جن را ملائکه خوانند و بر همین محمول است و آنچه از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و غیره می آید که ابلیس از ملائکه بود بآنکه نص قطعی قرآن عظیم موجود است کما من الجن ففسق عن امر ربه -

نور ۱۱ - محمد رسول الله افضل الانبیاء پس بر اسم پس موسی بر قول مشهور علیهم الصلوٰة و السلام پس نبیا کلهم فضل اند از جمله ملائکه نزد اکثر اهل سنت و جماعت همین مذکور است و معنی فضیلت آنست که ثواب کرامت و قرب الهی زیاده از غیر خود باشند همچنین است و شرح مقاصد و غیره و در ملائکه افضل اند از اولیاء النساء و اولیای انسان افضل اند از سایر ملائکه و در ادب المحدثین است که اجماع کرده اند و فیه کرامت برین امر که رسول انسانی افضل اند از جمله ملائکه و خلاص کرده اند و در تفضیل ملائکه بر نبیین انسان افضل البشر بعد از انبیاء ابوبکر صدیق است پس عثمان پس علی رضی الله تعالی عنهم جمیعین و بر همین ترتیب فضیلت خلافت ایشان واقع شد نور ۱۲ - و افضل النساء اهل المحبة فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه رضی الله عنهن -

و در قسطلانی است که شیخ نقی الدین اختیار کرده است که فاطمه افضل است پس خدیجه پس عائشه و قومی عائشه را افضل النساء گفته اند از جهت حدیث فضل عائشه علی النساء افضل الشریه علی سائر الطعام و قومی خدیجه را که اول من امن است و قومی مریم را بقوله تعالی فضلک علی النساء العالمین ابیج یک از نبیا و لیس قاطع نیست و اسلم آنست که این همه را افضل النساء دانند و در تفاسیل

با همی آنها سخن نزنند نور سوا انا که میداند که فضیلت بر ترتیب خلافت است غلط است بلکه  
 خلافت بر ترتیب فضیلت است و همچنین واقع شده یعنی هر افضل بر غیر خود و خلافت تقدم  
 شد بدلیل آنکه فضیلت ایشان بهین ترتیب در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مستحق بود  
 حال آنکه در آن زمان هیچ یک از ایشان خلیفه نبودند پس چون به ترتیب معلوم بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم خلیفه شدند ظهوریست که خلافت به ترتیب فضیلت واقع شد نه آنکه فضیلت به ترتیب  
 خلافت باشد که لا یخفی فافهم اللهم حفظنا من سوء اعمالنا نور هم ا به با وین استظهار کنی  
 که کفرست همچنان احکام دین را استخفاف نمودن چنانکه ناقیدان بر ریش و عمامه می خندید  
 نعوذ بالله من سوء اعمالنا نور هم ا فی زمانه از شروع ۲۹ هـ فرقه ضاله آثار کاش عبت  
 و تفرقه و انجام او الحاد و زندقه است در هندوستان پیدا شده است که انرا در عرب و با بی میگویند  
 منسوب باین عبد الوهاب نجدی که شیطان در عرب شریف پیدا شده بود ز نهار ز نهار با این فرقه  
 گمراه اختلاط کنند و برای شناخت این طائفه تالفه همین یک کلمه که میگویم کافیست این فرقه عم  
 نرگوار و روافض است رافضیان در خدمت صحابه اهل ادبی می کنند و اینان بخد مت حضرت رسول  
 مقبول صلی الله علیه و سلم بلکه به بارگاه خدای عز و جل هم بگستاخی و بی ادبی پیش می آیند چنانچه بدست  
 خداوند تعالی نسبت ارکان کذب میکنند و علم و صدق و غیره صفات او را اختیاری دانند معاذ الله  
 من ذلک استوهای تشیع چه در این فرقه فرقه نبی است ما در ضلالت ابلیس و ختری زاو که تا و خیره ماند و با  
 خوانند و چون به بلوغ رسد و خون الهاد از وجوش زرد روی شودی کفر بنید با هم نمیست موسو که  
 ازین سرود فرقه دورتر باید اندک سیاه و غولان راه اندر حق سبحانه تعالی از صحبت چنین کسان  
 و حفظ خود را و آیین نور هم ا خرق عادات ظاهر کردن کاری برخلاف جهود و محتار و گویند شلک عا  
 حجه و النسان بالافتن نذر یغیر مردبان است اگر کسی که اسباب یا لار و خرق عادات کرده باشد و آن چند است متوجه  
 از راهی که است متوجه است راجع ا بهانت زیرا که سدر و شربت مومن باشد یا برت کافر بر تقدیر نیست مومن  
 نبی باشد یا ولی از علوم بر تقدیر اول اگر قصدش بر نایب است معجزه باشد و اگر پیش از ظهور است یا پس آنچه که از وی باشد

و از عوام مومنین معونت و بر تقدیر کفر اگر موافق مراد او باشد استدراج و اگر مخالف آید امانت چنانچه  
 مسیله که اب ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دست بر سر طفل که رساند بوی شکایت بر سرش  
 آید مرد که دست بر سر طفل نهاد کل شد ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم در جاه شور لعاب هن  
 اقدس می اندازد هر چه تمام تر شیرین میسازد مرد که در چای شیرین خوی افکند شور شد ملعون شنید  
 که حضور اقدس صلی الله تعالی علیه وسلم بر چشمی کور دست نهاد روشن شد مرد که بر دیده عوری دست  
 رسانید چشم دیگر نیز استش شد با بچه در امانت و غیره حاجت تمیز نیست که بوجه مخالفت مراد خود  
 تمیز نیست همچنان استدراج و محروم را حاجت بفرقه نیست که اگر کسی غلط دعوی نبوت کند زنها خانی  
 بروست و ظاهر نشود اگر خود استا و ساحران جهانست همه سحریات و کسیر باطل گردد و چیزی نمودن هرگز  
 نتواند آری اگر دعوی الوهیت کند همه بعد ایش بر وجه کمال ترقی یابد و عجبها نماید که عقل بنیدگان خیر ماند  
 چنانکه دجال را چنین واقع شد نیست اول دعوی نبوت خواهد برخاست و همه استدراجات و باطل شد  
 باز با دعای الوهیت پردازد و شعبده ها سازد و آنچه سازد و وجهش پدیدست که حجت الهی به نبوت نبی  
 به حجة قایم شود اگر دعوی کاذب نیز دعوی نبوت خارق نماید فرق کاذب و صادق بر خیزد و کار شرایع بر هم شود  
 بخلاف الوهیت که اگر کسی همه خرق شود و شرق و غرب را بهر ازان هزار خرق غریب بکند عقل خود گواه است  
 که این نه اله است و الحمد لله رب العالمین پس اینجا ظهور خوارق بروست و باعث تبلیغ نیست بخلاف  
 اول آری فرق و کرامت و استدراج دشوار است اینجا معیار همین است که هر که استعظیم بر شریعت عزابینند  
 خالق که از وظاهر شود کرامت دانند و هر که از شرع بکران یابند خوارق او را از قبیل استدراج بمان  
 کنند احاصل خارق نه چیزی است که همین بروست و لیاظا هر شود بلکه بجاد ولی هم توان کرد چنانکه ز ساحران  
 فرعون واقع شد بخیل الیدن سحر هم آنها تسعی و بر ریاضات شاقه و ترک علالت و دنیا نیز چنانکه جوکیان  
 هند و راهبان نصاری و یهود و کنند از مجانبین و مجاذیب هم خرق ظاهر شود بسبب ارتفاع حجب عالم  
 علوی که در این عالم سفلی است با مراد تعالی پس شکار شد که همین بطور خوارق اعتقاد نماید بلکه  
 مناظر همان استقامت بر شریعت و دوام تعلق قلب بجناب حدیث است و شایان تمیز آنکه بعضی

صحبتش خدای یار آید و دل از دنیا سر و شود کما سیاتی این فائده را محض نیکی این جمله آوردم تا بدانم  
 فهمند و بخطه نیتند و بابت العصمه و شیخا در سه کرامات حضرت جدی مرشدی قدس سره چشم دید  
 خود نقل میکنم اول آنکه بعد از بروز نمودن روح مبارک حرکت لبهای مبارک بندگی شد و اجالت  
 معمولی شغل اسم ذات بود چنانکه در عالم حیات دنیاوی عادت ساهی بود و با آنکه بپسین سرور بخدان  
 برو مال و غیره جدید بلغمی نمودم سود نیاورم بالاخر اول بطور خطره عرض داشتم آنچه عرض شد و ششم آنکه حرکت  
 بند شدن بعد وقت غسل باز جهان جنبش لبهای مبارک ظاهر شد باز بطور اول عرض نمودم آنچه نمودم باز سکو  
 شد زان بعد وقت دفن نیز چون روی مبارک کشا و بیم باز جهان حرکت یافتیم باز بعد عرض معمولی بند شد  
 و علاوه از این اکثر کرامات بطور آنکه تسطیر آن سبب طوالت کتاب است **نور** ۱- بنی آنت که  
 حضرت حق سبحانه و او را برای تکمیل نفس خودش وحی فرستد بشرعی تازه خواه بشرع پیشین در رسول آنکه  
 او را بعد تکمیل نفس و کبرای تبلیغ احکام الهی به بندگان فرستد انجا نیز تخصیص بشرع جدیدیت مسلمانان  
 اعتقاد و آنچه که وحی شرعی جز بحضرات انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام نیابد آری اولیا اگر ام نوعی دیگر از  
 الهام سر فراز شوند **نور** ۲- ایمان مشاهده با آنکه نصیب مقررین و ناشی از فضل عظیم و شرف بیست  
 اما اینکه ندیده گردند و بجز شنیدن اخبار الهی ایمان آرند این هم طرفه شائسته دار و ولما یابا یوجیه  
 ایمان بالغیب عند الله از ایمان مشاهده محبوب ترست ملائکه بر عرش کرسی دلوح و جنت و ملائکه ایمان بالشهد  
 و ما را بالغیب حضرت انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام را بر ملائکه و تمیز کتب و نزول وحی ایمان بالشهد  
 و ما را بالغیب صحابه و اهل بیت را بر حضرت نبی صلی الله تعالی علیه و سلم و معجزات جلیله اش ایمان بالشهد  
 و ما را بالغیب اگر چه متأخرین را این فضل جزئی حاصل است اما فضل کلی که عبارت از کثرت ثواب زیاد  
 قرب الی الله است نصیب حضرات اهل بیت و اصحاب است رضی الله تعالی عنهم اجمعین فضل جزئی یا  
 فضل کلی تاب مقاومت ندارد و غافهم این سلسله از زبان فیض ترجمان حضرت جدی مرشدی رحمة الله علیه  
 شنیده بودم روزی بطور و خط میفرمودند که سرور عالم صلی الله علیه و سلم اصحاب که ام خود را خطاب  
 کرده استفسار فرمودند که آیا میدانید که ایمان کدام کسان عزیز ترست عرض نمودند یا رسول الله یا

ملائکه و انبیاء فرمودند فی - زیرا که در حضور و قرب و منزل دمی اند عرض نمودند ایمان بایان فرمودند  
 چرا که در شامین خود موجودم باز عرض نمودند العظم عند الله و رسول الله نگاه فرمودند ایمان کسان که  
 بعدین خواهند آورد و بر او حق کتاب نوشته یابند و بر و ایمان خواهند آورد و تا اینجا شنیده عرض نمودم  
 که عطای این هویت عظمی باعث تفضیل بایان شد یانه همان جواب رشاد شد که بالا نوشته **تور ۱۹** -  
 علماء اهل سنت و جماعت را در لعن نیز پذیرفته قول است - یکی سکوت - دوم منع - سوم جواز - سکوت  
 مذہب امام عظیم کوفی و متبعان آن امام و الامقام است و همون اسلام و احکم است - و منع مذہب  
 امام غزالی و تابعان و است و جواز مذہب امام احمد بن حنبل و موافقان آنجناب است از بنا جزی  
 ملا سعد الدین گفتارانی و غیره نیز همین راه رفته اند و هر سه فریق از سنن اند پس هر کسی که پیوسته  
 ازین مذہب ثلاثه اختیار کند پیچ نقصان در سنت او نخواهد شد بدستور مسلمانی استی الذہب خواهد شد  
 و الحق حسن احتیاطی که مذہب مذہب حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه دارد فوق البیان است  
 بالفرض اگر انکسرتوب لعن است ملعون ملعون گفتن و لعن را و رو و وظیفه کردن فضايلتی ندارد  
 و اگر عند الله نچنان باشد تا معاذ الله خوف رجعت لعن است پس عاقل را نباید بکاری افتادن  
 که یک پهلوی او ضرری علی و پهلوی دیگر از نفع تپی باز سلسله جواز و عدم جواز خود فقهی است ما در فقه  
 مقلد حضرت امام و الامقام خود یکم پس اینجا چرا از تقلید جنابش قدم باز کشیم و خود عداوت و بغض  
 منحصر و لعن نیست آخر ندیدی که علماء کافر معین را هم متعین نام لعن گفتن نفرمودند تا انجام او بر کفر  
 یقینی نباشد مگر با کفار حکم عداوت نیست بعضی که سجد الله را با بان مرد و پلید یا مسعود است خدای نیکو  
 میداند اما بحمد الله بالعت کار نداریم و نه مؤمن را باید که لعن و فحاش باشد باز اگر کسی لعن میگردد  
 گفته باش ما و را هم زجر کنیم چنانکه شنیدی و الله الموفق - **تور ۲۰** - روزی بین المغرب  
 و العصر حضور شیخ خود حاضر بودم و در آن زمان کتابی در عقیده اهل سنت و جماعت نسبت  
 حمایین جل و صفین و نهروان جمع نموده بودم بغرض اصلاح پیشکش نظر کمیما اثر فرمود فرمود  
 بخوانید - مندی خواندم فرمودند بنحور و رسولوی عبدالقادر سلمه الله تعالی را هم نوبت مطالعہ بن ساله

آمده است یا نه عرض نمودم بلکه استنباط این بحث از مولا یصاحب کرده ام فرمودند که کافیت علم و حاکم  
 دمار السبب که بولت سن فرصت آن نمانده است که متوجه باصلاح و تسطیر شویم باز عرض نمودم که خیر  
 مختصر درین سلسله ارشاد شود تا حرز جان و ایمان خود و کنم فرمودند - و کف عن ذکر الصعابة الا بخیر  
 همین قدر کافیت پس خلاصه عقیده اهل سنت و جماعت درین هرگز جنگ چنین است که نسبت جنگ  
 اهل جمل و صفین حکم خطا و اجتهدای است و نسبت جنگ اهل نهروان حکم فسق یعنی محاربین اول و اجتهاد  
 خطا کردند و محاربین نهروان قطعا فساق و طغاة و اهل عصیان بودند باز اینجا نکته بهتر از گوهر است  
 خطا و اجتهدای نیز بر دو گونه است منکر و غیر منکر - منکر آنکه انکار آنرا بزیست که اگر خاشاک نشینند فتنه می خیزد  
 و غیر منکر آنکه بچنان باشد چون خطای امام شافعی رحمه الله تعالی علیه و تحلیل موقوف التسمیه عمدا  
 و غیر ذلک من المسائل الفرعیة - پس مولوی جامی قدس سره الشامی که در عقاید منظومه فرمود - ع  
 جنگ با وی خطای منکر بود - راست فرموده است - اما ناخفان سخن را از جای بجای برند **نور ۱۲۱**  
 مرتبه نبوت و ولایت هر دو محض می است آنکس حاصل نشیونمی محض بنیای الهی میسر می آید و محاطه و طاعت میست هر که  
 نبوت کسی گوید یا فست هر که ولایت ابتداء اما محاطه را بشرط راه ولایت داشته اند غالباً بای محاطه  
 نیابند - و چون یا بند محاطه نیابند بلکه محض و بایند **نور ۱۲۲** - مرتبه نبوت و رسالت محض  
 بر دو انالسان است جن و نساء الفیة از انان نیست بخلاف ولایت که مردان و زنان هر دو شریک اند  
 گو درین هم کثرت بر دو آن **نور ۱۲۳** - اعتقاد داریم که سیدنا حفصه سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم  
 را شل که بمسرو برابر و در جمله کمالات عالیه تشریکش باشد محال و متنع بالذات و خارج از دانه قدس است  
 بذا هو الحق فاذا بعد الحق الا لفضل **نور ۱۲۴** - قضا که مراد از حکم باری تعالی است و نوعی است  
 مهم و معلق - بمرم واقع شود - کما هو الماد منه - و معلق واقع شود مرفع گردد از صدقات و غیره  
 مثال بمرم موت است که ضرور بوقت موعود خود خواهد آمد - و مثال معلق آفات های درمیانی مثل  
 امراض و غیره که از جدد و جهده تدبیر و خیرات و مبرات دور شود و نیاید - **نور ۱۲۵** - قال الشيخ الاکبر  
 فی الفتوحات و لما تم یصح اجتماع الصادقین معاً لذلک لم یقیم ابو بکر فی حال النبی صلی الله علیه و سلم

ثبت مع صدقه فافقه النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك الموضع وحضره ابو بكر لقاني ذلك المقام الذي  
 اقيم فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه ليس له اعلی منه بحجة من ذلك المقام فهو صادق لكنا  
 وحكيم واما سواه تحت حكمه نور ۱۲ - دین زمان مردمان الهست و جماعت ز محاورت رافضیان  
 و صحبت ایشان از حال امیر موی و غیره صحابه رضی الله عنهم سوی ظن میدارند این خود رافضی است  
 لهذا مناسباً تا ذکر بکنی از جانب امیر موی بیان نمایم و گفتار بقول حضرت محبوب الهی نظام الدین  
 اولیاء قدس سره میکنم که برای صورتیافته سند کافی و دانی است - در فوائد الفوائد مملووظ آنجناب مکتوب است  
 بنده عرض داشت کرد که اعتقاد در باب موی چگونه می باید داشت - فرمود که او مسلمان بود و از صحابه بود و  
 خسر پوره رسول بود علیه الصلوة والسلام - او را خواهری بود ام حبیبہ گفتندی رضی الله عنها او خیم رسول  
 بود و علی علیه السلام نور ۱۳ - از سعدك المعانی باب هم در ذکر فضل صحابه بر جملة اعم ذکر کردی و نسبتاً  
 اعم المؤمنین عائشہ رضی الله عنها و عمارت روضه تبرکه ذکر در فضل صحابه رسول رضی الله عنهم و علی علیه  
 و سلم افتاد و بچاره عرض داشت که فضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم بر جملة مؤمنان همین فضل صحبت است بحسب  
 یا و صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی و توکل و غیره - بکنی مخدوم غلبه الله فرمود که جمله جواب  
 درین مسأله است که فاضلترین همه خلق مطلقاً محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد او افضل خلایق همه بسیار در  
 اند صلوٰۃ الله علیهم و بعد انبیا و رسل علیهم السلام افضل بنی آدم است محمد علیه الصلوة والسلام و افضل است و افضل است و افضل است  
 علیه الصلوة والسلام صدیق اکبر بعد از خطاب بعد عثمان بن عفان است و بعد علی قمری است رضی الله عنهم - دیگر را  
 دانست که خواص بنی آدم یعنی انبیا و رسل افضل از علیهم السلام از خواص ملائکه - و خواص ملائکه چنانکه  
 جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل صلوٰۃ الله علیهم افضل از خواص بنی آدم - و خواص بنی آدم افضل از  
 از خواص ملائکه نیست از حسب سنت و جماعت - اما آیدیم بر سر حرف آنکه پرسیده که افضل صحابه  
 رضی الله عنهم بنی فضل صحبت است بحسب یا و صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی الخ - چون حضرت  
 رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده است - اصحابی کانتم بایهم اقتدیتم تمیتهم - این بر عموم است  
 چنانکه برخلافی را بعد از جملة صحابه اندیش بدایت دیگران مقتدا را اقتدای ایشان را هر آینه

مقتدا فاضله از مقتدی بود و در جمیع معانی پس ایشانرا چنانکه فضل صحبت بود فضل و در جمیع معانی بهم بود  
 لیکن هر چند ایشان در جمیع معانی موصوف اند چنانکه علم و تقوی و زهد و ورع و توکل و امثال آن اثر صحبت  
 و فواید آن بیشتر و بیشتر از همه صفات دیگر است ایشانرا همه با صحبت تنها نسبت کنند نه صفات دیگر خائفا  
 گویند صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس نگیری را از اولیاء الله علیهم الرحمة ممکن و جائز که در صفات  
 دیگر چه صحبت موصوف کردند چنانکه ایشان اما دولت و نعمت که در صحبت است خاص همین صحبت تعلقی است  
 آن کجا حاصل کند بندگی خدا و مظهر عظمه الله چون برین حرف رسید این بیت بر زبان مبارک رانید  
 ماه من گز تو مرا کس کنی من چه کنم - سنگ بی تربیتی حمل شدن تواند - اتمی نور ۲۸ - بدانکه مرتبه نبوت  
 و رسالت از نبی و رسول گاهی سلب نشود و مرتبه ولایت چنین نیست درین مرتبه سلب ممکن است پس  
 ای عزیز بعد حصول ولایت امین نشوی مدام برای بقای مرتبه مذکور کوشش کن تا آنکه از اینجهان بگذری  
 و روزه خسران دنیا و الاخرة نصیب شود و العیاذ بالله تعالی -

### لمعة ثالثة در تصوف

نور اول در تصوف و سلوک فرق چیست - فرق فقه و اصول است - تصوف مشابه اصول سلوک  
 مشابه فقه - در تصوف قواعد و اصول علم شریف باطنی میباشد و در سلوک صرف طریق رفتن راه  
 بمجاذه و کاسمه و الله اعلم بالصواب - نور ۲ - وحدت بر دو قسم است یکی وجود  
 و دیگری شهودی - وجودی عبارت است از سقوط شعور یا سوای الله از علم و نظر سالک هر دو  
 بقای ذات باری تعالی بعد از فانی جمله سوای الله در علم و نظرش خلاصه اینکه هم در علم یکی ماند و هم  
 در نظری یکی نماید یعنی بجز ذات بخت چیزی در علم و نظر سالک نماند و نیاید بیک دیدن و بیک دانستن  
 حال سالک شود و نظر او علما - این انتهای مقام سالک است یعنی سالک با این مقام رسید  
 موسوم باسم ولی میگردد - و منتهی ختم سیرالی الله همین است و همین را مقام لاهوت میگویند که مقام  
 چهارم است از مقامات سیر و سلوک قادر به و آئیده سیر فی الله که مراد از آن حصول ترقی است  
 در ذات بخت باری تعالی که آنرا نهایتی نیست شروع میشود و حدیث ما عرفناک حق معرفتک خبر از سیر



میدهند همین است مسلک جمیع اولیاء الله تعالى از قادییه و حقیقیه و سهروردیه و غیرهم رضوان الله  
 تعالی علیهم اجمعین. الا شمه ذمه قلیل که بوحث شهود رفته اند و این را مقام ابتدای سالک  
 میدانند و شهودی نیز عبارت از همین معنی است الا در آن نفی موجودات صرف از نظر سالک میشود  
 نه از راه علم یعنی موجودات ماسوای الله در علم باقی میمانند صرف از نظر ساقط میشوند و ذات بحت صرف  
 در نظر میماند باقی همه مستهلک فانی نظر میشوند نه علما چون حال ستارگان وقت طلوع آفتاب که همه  
 ستارگان از نظر غائب شدند صرف آفتاب از نظر باقی ماند. اما میدانند که کوکب را هم وجودی بچنان  
 باقیست که از نظر پنهان باشد کس هر چه که بیند یکی بیند ایامی و استن نیست لاجرم درین توحید  
 نقصی میماند و ان بقاء موجودات است در علم که منافی فضای مطلق نیست شمه ذمه قلیل قابل این  
 توحید شده اند از حضرات صوفیه مثل شیخ علاء الدوله سمنانی و شیخ روزبهان نقی و غیره ما و  
 از متأخرین شیخ احمد صاحب سمرندی و اتباع ایشان که نقشبندیه مجددیه باشند همین راه رفته اند  
 بلکه بعضی ازین حضرات هم قائل توحید وجودی شده اند مثل شاه ولی الله صاحب محدث دهلوی که  
 با وجود نقشبندی مجددی بودن چند مکاتیب درین سلسله مشتمل بر تالیفات کلام شیخ احمد صاحب  
 در مکتوبات ایشان که در اثبات شهود بود نوشته شایع نمود و در چنانچه روان مکتب شاه صاحب  
 مولوی غلام محی صاحب نقشبندی مجددی مرزا منظر جان جانان صاحب که در دور ساله مسبوط  
 نوشتند باز در الرویجات مولوی رفیع الدین صاحب و در شاه ولی الله صاحب محدث برادر مولانا شاه  
 عبدالعزیز صاحب محدث دهلوی موسوم بکتاب مع الباطل ظاهر و شائع شد که الی الان موجود است  
 و بنابر الاطلاع علیها فلیرجع الیه. پس بنظر انصاف باید دید که از هر دو توحید ترجیح بکدام است از تتبع  
 مقالات صوفیه کرام همین توحید وجودی ثابت و مبرهن است و لیس اللهم از قیاسه نصیباً کاملانک  
 و کریم یا کریم الا کریمین آمین نور ~~مقامات~~ مقامات سلوک قادییه بناسوت و ملکوت و جبروت  
 و لا اله الا الله بناسوت را عالم شهادت و عالم خلق و عالم جسمانی و غیره هم گویند و ملکوت را عالم  
 امر و عالم ارواح و عالم ملائکه و عالم آخرت و غیره نامند و از جبروت عالم اسماء صفات با شریعی را گویند

ولاهوت را عالم هیت و عالم ذات بحت باری تعالی خوانند سالک را وقت مجاهده سیر می این عوالم  
 کردن ضرورت در عالم لاهوت رسیده سیر و سلوک تمام میشود یعنی از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله  
 شروع میشود که آنرا نهایتی نیست **لورسم** سیر از همین فی الله تفاضل یک با دیگری گفته می آید و  
 همداولیا الله در اصل طریق ولایت یعنی در سیر الی الله برابر اند چنانکه انبیا و علیهم السلام که در اصل  
 نبوت و رسالت مساوی اند. **کما قال الله تعالی لا نفرق بین احد من رسله** مفهوم آیه شریفه از مساوی  
 در اصل رسالت خبر میدهد همچنین **همداولیا الله تعالی** در اصل ولایت بمعنی مذکور یکی اند مقوله **لا نفرق**  
 بین احد من اولیاده از مساویات ایمان خبر میدهد در اصل ولایت پس از اینجا معلوم شد که تفاضل  
 یکی بر دیگری همین باعتبار سیر فی الله است نه باعتبار سیر الی الله زیرا که قرب و ترقی مدارج از زیارت  
 سیر فی الله نصیب و میسر میشود پس هر که را سیر زیاده بود قرب و ترقی هم زیاده بود و هر که را سیر  
 کم باشد ترقی درجات هم کم باشد عزیزتری چون در مقام زیاده سیر کرده زیاده ترقی از غیر خود یابد  
 و درین سیر سوای ترقی درجات چیزی دیگر نیست و آن نهایتی ندارد و این سیر کماهی تمام نشود و در نه  
 ذات بحت محدود شود و این منافی نشان الوهیت است ما عرفاک حق متفرک ازین خبر میداد  
 و این حدیث شریف محمول بر معنی ظاهری است نه آنکه از روی تواضع و انکسار وارد شده است  
 چنانچه گمان بعضی متصوفه چهل این زمان است اللهم احفظنا من اعوجاج عقولنا **لورسم** - الطلب  
 طلبان الخالق و طلب المخلوق - فطلب المخلوق باطل و مردود - و طلب الخالق حق و مقبول آورد  
 اند که روزی عیسی علیه السلام جمعی گذشت ایشانرا مشاهده کرد خائف و ترسان از آن هر اسنان  
 و رنگ رو زد - ماجرا پرسید معلوم شد که از خوف و ترس حالی چنین و چنان دارند از اینجا بر رفت  
 و گفت خلق یهرب من خلقی غلظتی از مخلوقی که زیادت باز بقومی رسید ایشانرا نیز همچنین **بدین** استفسار  
 معلوم شد که در شوق نقای جنت بچنین حالت رسیده اند که فردا میسر آید یا نه از اینجا هم کنار که فردا  
 خلقی بطلب طلبا خلقی شتابان است و باز بگوید ملاقی شد ایشانرا نیز همچنین یافت **بدین** سیر  
 معلوم شد که در شوق لقاء الله بچنین حال نادر رسیده اند که سیر میشود یا نه و فردا می آید یا نه **بدین**

آیا بحال جهان را می‌طلب خوش مشرف میشویم یا فی عیسی علیه السلام با ایشان به شست و فرمود  
 هؤلاء قوم یطلبون الخاق فیهم اهل آن اصحاب جهنم و او انهم این قومی اند که طلب خاق می‌دارند  
 بهمین کسان مرا حکم است که نشینم و موافقت کنم او که قال علیه الصلوة والسلام من فی الجلا  
 پس بایان را هم مناسب که بصحبت پنجین قوم مناسبت گیریم که طالب مولی اند و دنیا و آخرت بر  
 ندارند - فائده زائده - در اینجا خشنه میگردد که عاصی طلب جنت و نجات از نار - و حصول نهار و دجاست  
 آن دامن از بلایا و درکات این در حدیث جا بجا آمده است پس چگونه مذموم باشد - جواب آنست که اگر  
 این طلب از امر باشد مضائقه نیست که الامر فوق الادب گفته اند و این طلب داخل طلب مولی است  
 از آن بیرون نیست زیرا که از حکم و امر است و اتباع فرمان مولی و انقیاد آن داخل طلب مولی است  
 و اگر خواهش نفس باشد البته مذموم است درین راه **فهرست** - اگر بر هوا کسی بگسی باشی و اگر بر برکت  
 آبروی خسی باشی دل بدست آر که کسی باشی مراد از دل بدست آوردن اینجا آگاهی است  
 بخدا تعالی و غفلت از غیر و تعالی کلیم **فهرست** - سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه را  
 از جناب یاری جل جلاله الهام شده که کل طور بین الناسوت الجبروت فهو ملکوت و کل طور بین الملكوت  
 و اللاهوت فهو جبروت فمن رضی بواحد منهما فهو عندی من المطرودین یعنی اگر سالک سیر مقاما  
 ملکوت و جبروت فارغ شده سیر لاهوت افرودگشته یعنی در ذات بخت سیر کرد و اکتفا سیر جبروت  
 کرده به نشسته هیچ مرتبه تفصیلی ندارد و قرب بارگاه بدست نیار و هنوز ذات بخت دور است از کمال  
 نگویند چه جای که مکمل فکرت کسیکه همین بر ملکوت یا ناسوت یا شکسته نشیند و خود دور تر و دورتر است  
 پس لازم است که هیچ یکی ازین مقامات ثلاثه پیشین را نهایت مراد بلکه غایت سیر خود هم نداند و از  
 آنجا که منازل باهی بیش نباشد زود بقدر هم صدق در گذشته سیر مقام چهارم که لاهوت است  
 بپا و تعالی حاصل نماید نگاه اولین درجه کمال باید و اطلاق ولی بروی دست آید و پیش ازین  
 اندر جبر و ولایت بوی بشام او رسیده است و ای بر آنکه سیر ناسوتی هم نداند و خود را از اکابر  
 اولیا خواند **فهرست** - شناخت اولیا را از خرق عادت هیچ نیست زیرا که مشرب است

بین الونی و غیره حتی الشاگرد الکافر پس سبب تنیاز نشود نور ۹- طریق امتیاز ولی از غیر او  
 آنست که بادی چندی بادل سالم و عقل فاهم صحبت دارد پس اگر بیند که از صحبت خدا یاد می آید  
 و محبت خداوند تعالی زیاده میشود بداند که ولایت و چون خلافتش رونماید یعنی دنیا یا آید و محبت دنیا  
 غالب شود بداند که ولی نیست زیرا که القلب مرآة القلب هر چه در قلب او بود همان منعکس گشت و صورت  
 ثانیه گو ای بر تلوث او داد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب پاکیزگی  
 حق باشد نور ۱۰- صورت اهل شرع و سیرت اهل طریقت داری تا نجات اخروی حاصل شود-  
 نور ۱۱- حضرت مرشد مرشد ماضی الله تعالی عنهما میفرمودند- فقیر صورت سه وجهی است بی شرع  
 و دیکه تو بلیوت- و یا فقیر صورت دیکه او بجهنا نهین بے شرع دیکه تو لانا نهین یعنی فقیر صورتی را در لباس  
 وضع و غیره چیزی بر خلاف شرع بینی با او میانبر و هم میاویز- چوانی که زیر نقش حسیت اگر کاذب است  
 صحبت با او فریاد اگر صادق است جدل و خصومت ضرر دارد- نور ۱۲- بعضی چهل از مقصود گویند  
 که شریعت را بی دیگرست و طریقت دیگر پس ما را که صوفی هستیم شریعت چه کار- ای سفیهان بشنوید و  
 بهوش باشید برای هدایت شما میگویم- یرحمکم الله و یرحم الله رسول الله صلی الله علیه و سلم حامل و مقام  
 بود از بارگاه اهل جلال بنابر هدایت مرغان و تکمیل ناقصان و دنیا آمده حق هر دو با حسن وجه ادا  
 ساخت یکی هدایت با احکام نبوت است و دیگر تکمیل ولایت احکام نبوت خود ظاهر است مراد از تکمیل  
 ولایت کثرت محبت خدا تعالی در دل مخلوقات پیدا کردن و خلق را بحضرت قرب خالق بردن- پس  
 اول اهلیم اسلام میفرمودند بر احکام شریعت استقامت می دادند من بعد برجه ولایت می رسانیدند و آیا  
 صهی بر خلاف این نیز عمل فرموده اند یعنی مسلمان ناکرده یا از احکام شریعت بر کران داشته بدرجه ولایت  
 سرافرازی بخشیده اند لا والله هرگز چنان نبود و نتوان بود پس طالب خدا را از انشال احکام خدا ناگزیر است  
 بکوش بهوش بشنو شریعت شجرت و طریقت ثمر و ثمر بے شجره یافته نشود اگر چه عکس ممکن است مگر ناقص  
 باش بسا درختان که ثمر ندارند و یا بمعنی از شجرت بر نیانند آگاه باش و خبر در شجره پروری اثر  
 نیایی هم چنین حال انسان است که از دو حال خالی نباشد مومن یا کافر مومن دو قسم است صالح

یا طایع - صالح و نفع است عالم یا جابل عالم دو گونه است عالم احکام نبوت یا عالم احکام ولایت  
و ولایت دو صنف است عام یا خاص. عام از آیه الله ولی الدین امنو الخ مستنبط میشود یعنی سرزمین  
ولی خداست و خاص مراد از فانی الله و بقا بالله یعنی از بنده شعور جمیع موجودات بر خیزد و در ذات یا رب تعالی  
استغراق یابد و فاش شود این ولایت خاص است که سالکان را به برکت مجاهده و ریاضت باطنی به محض  
و هب الهی میسر آید و ولایت عامه به مجرد اسلام آوردن حاصل میشود بمقابل کفار از پس مومن و کلی است  
بمقابل کفار و صالح ولی است بمقابل طایع و عالم ولی است بمقابل جابل و عالم احکام ولایت ولی است  
بمقابل عالم احکام نبوت و ازین عالم عالمی ولایت خاصه مراد است که بالا گذشت پس ازین تمسید  
باحسن وجهه پنداشتی و دانستی که ولایت خاص بغیر اسلام و قبول احکام یافته نمیشود و اسلام  
بغیر ولایت خاصه یافته نمیشود. پس مسلم غیر ولی بمثال شیخ محض و مسلم عارف شیخ باقر مسلم ادبی و عارف  
بودن ضروری نیست بسیار مسلم اند که عارف نیستند بخلاف عارف که او را از اسلام و اتباع شرع ناگزیر است  
و از همین جا واضح شد تفضیل شیخین بر حقین رضی الله تعالی عنهم یعنی نموده و گیر دلائل تفضیل شیخین این دلیل  
هم بسیار قوی است پس بگویم بدان **ایک الله فی الدین** - که شیخین بانی و پرورش کننده شیخ  
نبوت اند که آن بمنزل اساس است که بوسیله آن عرفان نصیب میشود و انسان بدرجه ولایت میرسد  
پس شیخین قابل مشکوری بر دو طائفه اند یعنی گروه مسلمانان مطلق و گروه صوفیه که بدولت شیخ بدولت اسلام  
و دولت عرفان یافتند و می یابند و خواهند یافت و در کسی اینقدر نعم ندانستی که اسلام حبیب است پس ولایت  
کجا - من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه **لور مسلم** - توضیح مقام ترقی و تنزل اصطلاحی به بزرگ  
چون سالک قدیم در او دیده سلوک می نمود و مقامات سلوک از ناسوت و ملکوت و جبروت و لا اله  
طی کرده از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله که آنرا انهایی نیست شروع میکنند و دام در مقام یعنی دیر  
فی الله ترقی بر ترقی می یابد و بخود است بخت از چیزی دیگر خبری و اثری نیست بلکه از خود هم شعوری نه وارد  
محض مراد است باری غالی و مستطابک میشود این قسم سالکان را کامل میگویند و امتیاهم برای ایشان مقام  
ترقی است بوجه آنکه وحدت و کثرت می بینند و همین را ترقی میگویند چون که درین قسم و نسبت تعدیه نمیشود و لهذا

از نفع رسانیدن بغیر خود محذورند و اگر غایت الهی متوجه و شامل حال سالک گشت و محسوس گردد  
نفع بخلق هم رسانیدن نگاه آرد و از آن ترقی به منزل می آرد تا دیگران را از پستی بر بلندی بر دلین باز  
سالک شعور ماسوی الله معه شعور وجودش از زانی میدارد و از لا هیوت باز بنا سویت می سازند  
و ازین منزل هیچ نقصانی در آن ترقی که حاصل کرده بود و واقع نمیشود آن بدستور بحال برقرار  
میانند و این قسم سالکان را مکمل می نامند و همین مقام برای اینان مقام منزل است بوجه آنکه باز کثرت  
در وحدت می بینند چونکه در نسبت این سالکان تعدیه میشود و لهذا در نفع رسانی دیگران محذور نیستند  
و در منزل رحمت از لا هیوت بنا سویت میشود و همین عمده و بهتر است از منزل ملکوتی گوا از منزل ملکوتی  
بر خرق عادات و کرامات بسیار قدرت یافته باش لکن چه سود مراد تکمیل ناقصین است  
و آن بغیر منزل ناسوتی دست ندیده که محتاج هدایت عین ناسوتیان میباشد نه ملکوتیان پس لا محاله  
منزل ناسوتی قابل اعتبار است و پس نور ۱۴ بدانکه نسبت عارفان دو قسم است یکی  
کشفی چهری دوم کوری خفی پس عارف صاحب چهری کشفی از حال خود و از احوال  
و مقامات و دیگران خبردار میباشد عارف صاحب نسبت خفی کوری مطلقا از حال خود و از حال  
و دیگران خبر ندارد و گویم مرتبه طبعیت باشد تا آنکه زنده ماند بعد وفات البته از مرتبه خود خبردار میشود و حال  
او مثل حال نابینا مادر زاد است که هرگز بشعور اشکال و الوان ندارد و غالباً سلوک اینان بخواه  
طی میشود و در لقیه چیز سے از حالاتی که بر صاحبان نسبت کشفی وارد شود ایشان را پیدا نیست  
و بعضی ازین سالکان نسبت تعدیه دارند و بعضی نسبت لازمی پس باعتبار این احتمالات منقسم  
بر چهار قسم شدند یکی آنکه سالک را خود نفس او و اند و خلق و اند و خداوند که این بنده ذمی تری  
و صاحب مقامات است و این چنان است که سالک صاحب نسبت کشفیه و صاحب نسبت  
تعدیه منتقل باشد پس خود نفس خود را بوجه نسبت کشفیه شناخت و خلق او را بوجه نسبت تعدیه  
منتقل دانستند که با و نشان نفع رسید و خداوند تعالی در همه حال عالم و دانا است و دوم آنکه  
خود و اند و خلق نداند و خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت کشفیه بود و لهذا خود را شناخت و نسبت

تقدیر یعنی منتقله نداشت لهذا خلق او را ندانست بر آنکه نفسی از وی خلق نرسید و خدا بهر حال از او بیست  
سوم آنکه نه خود و اندیشه خلق و اند خداوند بسبب آنکه نسبت کشفی نبود نسبت خفیه داشت لهذا خود  
ندانست و نه نسبت تعدیه داشت لهذا خلق نفع نرسید پس خلق بهم ندانست که نسبت خدا و دیگر  
بهر حال میدان چهارم آنکه خود ندانند خلق و اند خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت خفیه بود لهذا خود ندانست  
و چون نسبت تعدیه بود بدان سبب خلق بود نفع رسیدن از وی دانست خداوند تعالی عالم غیب  
بهر حال است **نور ۱۵** - بدانکه چون سالک قریب ختم سیرانی الله میرسد و بجز کیساعت که فوق آن  
ساعتی دیگر نباشد باقی نماند نگاه ابلیس بعین محای چنانکه وقت موت دنیاوی بنفس ناپاک  
خود می آید نیکار از ذریت خود میگیرد و آنچنانکه وقت موت ایمان بغارت می برد الا من رحم ربی  
ان ربی غفور الرحیم بحین این ساعت ایمانی را که لب لباب آن ایمان است بغارت می برد الا  
ما شاء ربکم ان ربکم علیکم حکیم اگر فضل الهی شامل حال مییابد و توجها و لیا الله كما حقته متوجه باطن این  
بیکس و ناپاست البته راکی می یابد و الا فلا حضور سیاه غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه فرماید بعض  
سیاحت خود بصحرای قمر و چند روز آنجا فتنه شکنی غلبه بر من کرد ناگاه ابرو تو انداخت و از چیزی مانند غم  
فرود آمد که باو سیلاب شدم با برفی دیدم که فتنه شکنی آسمان باو تابناک شد و صورتی پدید آمد از وی آوای شنیدیم  
که ای عبد القادر من پروردگار تو ام حرام خود را بر تو حلال کردم یا گفت که آنچه بر غیر تو حرام است بر تو حلال  
ساخته این سخن شنیده آغو و بالله من الشیطان الرجیم خواندم و گفتم که ای عین و بشو فوراً آن نور  
بتاریکی و از صورت مبدل گشت و مرا خطاب کرد که ای عبد القادر لعنم خود و بچشم پروردگار خود و به نطق  
تو و احوال منازل خود از من نجات یافتی سوگند بخدا که بمنزل این آقاهه مفتاد اهل طریق را گمراه  
کرده ام من گفتم که پروردگار هر فضل و منت است حضور رسیدن رضی الله تعالی عنه را پس رسید  
چگونه شناختی که شیطان است فرمود بقول او که حرام خود را بر تو حلال کردم دانستم که حق حلال  
علی گناه امری فرماید **نور ۱۶** - ولی راوی ندانستن غیر ولی را ولی دانستن هر دو منوع  
زیرا که کمال بے ادبی و شقاوت قلبیست تکذیب نبی فی الحال کفرست تکذیب نبی فی الحال افسوس مگر

انجام کارش است او معاذ الله بکفر منجر میشود - قتل نبی فی الحال کفرست و قتل ولی فی الحال فسق  
مگر قاتل ولی را هم ایمان بسلامت بودن دشوارست چنانکه به تجربه رسید فوراً - انسان بچهار  
صفت از عدم بوجود آید - بهیمی - سباعی - شیطانی - ملکوتی - بتقاضای صفت بهیمی قوت شهوانی  
ظاهر شد - و بتقاضای صفت سباعی قوت غضبانی ظهور یافت - و بتقاضای صفت شیطانی غرور  
و نخوت و کبر و عجب و کبر و دغا و غیره جلوه گر شد - و بتقاضای صفت ملکوتی که اصل الاصول بود و بسبب  
همین قوت انسان بلفظ انسان سمی گشت قوت طاعت و انقیاد و محبت و اخلاص و داد و لطف  
و غیره آشکارا شد پس اگر انسان را این قوت غلبه دارد و قوای دیگر را محکوم و متجاوز خود گردانیده است  
انسان است ورنه از بهایم با سباع یا شیاطین باشد انسان نیست و این قوت را اگر محبت با خسان  
نسبتاً منسب کرده و در سهواً از او یعنی اصل خود را فراموش کرده خود را محض پاندا کل و شرب و عیش و عشرت  
میدارد و میداند که همین برای خوردن و خفتن آفریده شده ام چون خواهد که ازین غلطیرون آید باید که  
صفت انسان کامل اختیار کند یعنی بخدمت شیخی رود که از صفات بهیمی و سباعی و شیطانی گذشته  
بصفات ملکی متصف شده باشد از وی کسب باطن اخذ کرده کار بند شود **فصل دوم** - اصل الاصول  
و مقدم از جمله کسب درین راه برزخ شیخ است باید که فهمیده بدان توجه کند برزخ نیست که برجا  
تنها شسته چشم بسته تصور شیخ در ذهن آرد که گویا مقابل شیخ خود شسته ام و قلب خونیشتن را زیر  
قلب شیخ لب لبب چسبانده ام و فیضانی که از بنده فیاض بواسطت ارواح پیران سلاسل و قلب شیخ  
میرسد از ان بشکل نواره نورانی یا شعله شمس یا نسیم سحر یا قاطع اطراف تر شیخ گشته در قلبم می آید  
و برکت آن فیضان قلبم بصفت قلب شیخ میگردد و بدراج علیاً ترقی میکند و شیخ را از حال کلی خبری  
آگاه و خبر در هر وقت و هر آن داند یعنی در حقیقت او تعالی است که بصفت علیمی و علام النبوی باین  
منظر یعنی برزخ شیخ جلوه گر شده از حال من خبر دارد آگاه است در حقیقت شیخ چیزی نیست هر چه هست  
همانست چنانکه در همه عالم بمنظر مختلفه جلوه گر شد در نیجام بصفت هدایت و اسم هادی خود باین منظر  
تجلی نموده هدایت میکند شیخ منظر اسم هادی اوست و بصفت علیمی و علام النبوی باین برزخ تجلی



شده خبردار و آگاه از حال ماست و شیخ منظر اسلم علمی دوست و پس پس بذات و آگاهی و حقیقت  
 هم از دست و شیخ محض منظر دوست و مجاز نسبت بذات و علمی و علای بسوی شیخ کرده میشود و حقیقت  
 نیست که از خود حقیقت نیست اینست برزخ آنها که شیخ را محض منظر اسلم نادی و صفت علمی او تعالی  
 داند و آنها و آنها نیست که نه شیخ مانده برزخ شیخ هر چه ماند همان یک ذات ماند و پس پس چون  
 بدنیطور در امت کند قلب طالب تصف بصفت روح خواهد گشت و صاف و تجلی خواهد شد و هر چه  
 صفات جسمی و سمایی و شیطانی مندرج شده صفت ملکوتی پیدا خواهد گشت و رفته رفته آن صورت  
 برزخی شکل خواهد شد و سالک هر سوال که از زبان حلال و قال خود خواهد کرد و جواب آن خواهد شنید  
 و آن صورت تمامی مقامات ملک و ملکوت و جبروت و لا هوت سالک را انکشف خواهد کرد و در  
 ملکوت از همه ارواح بذریع انصورت ملاتی خواهد شد حتی که حضوری بار و روح بر فوج حضور بر نور  
 سرور عالم صلی الله علیه و سلم که انتهای ملکوت عبارت از آنست زیرا که در ملکوت کداحی روح مثل  
 و مانند روح بر فوج آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست میسر خواهد شد و خواص علوم و دقائق امور  
 این راه بطریق انصورت معلی خواهی دریافت و انصورت از عالم مثال است که آن ملک عالم  
 ملکوت است و عالم مثال عالمیست برزخ میان عالم روح و عالم اجسام و همین انصورت بهم  
 برزخ است در میان روح و جسد شیخ از اینجا معلوم شد که برای هر شخص صورتی است در عالم مثال  
 و انصورت بعد موت باقی میماند بخلاف انصورت جسمانی که در غیر انبیا غالباً بعد موت فنا میشود  
 و در خواب صورتی که بنظر می آید همین صورت مثالی روحی میباشد و از قوت همین صورت مثالی  
 کمالان بمقامات عدیده و ریک آن موجود و مرئی میشوند و پیرانان هزارها متشکل شدن قدرت  
 میدارند و معلوم ماند بعد تکمیل شوق برزخ چنانکه مذکور شد و اسم انصورت مثالی شیخ بمقابل  
 ریهست سالک بفاصله یک دو در عه موجود و بنظر خواهد ماند و کارها خواهد کرده و مشکلهای خواهد گشت  
 و از حقیقت جسمی باوج انسانی خواهد رسانید پس اگر بافضال الهی انسان صورتان بهایم سیرت  
 با انسان اصلی و کامل اتفاق محبت افتد خدمت او را غنیمت داند که از برکت و فیضان محبت و اصل

فراموش کرده خود میاد خوابد و اینان انسان کامل خواهند شد و نه رات الحمد و غلطی نماند خواهند و  
 اللهم اخرجنا من ظلم هذا الجهل الی نور تلك المرتبة السنية الرفیعة آمین آمین بر این مسئله حکایتی تمثیلاً  
 یاد آمد که شبانی بچه شیر را پرورش کرده بود و نام آن بچه نهاده در گله گوسفندان خود میداشت آن  
 بچه شیر بسبب پرورش تربیت اصل خود فراموش کرده خود را سگ این راعی میدانست روز شیرش  
 دیگر آمد و خواست که گوسفند بر دگر به تقاضای اصل خود بان شیر مقابله کرد شیر بشیه گفت ای  
 برادر چه میکنی نمیدانی که ما و تو از یک جنس هستیم و گوسفندان خویش ما و تو باشد چرا مانع می آیی  
 بگه گفت لی فی من شیر نیم بلکه سگ این راعی هم بشیه گفت لا والله غلط میگوئی ترا بسبب پرورش  
 و تربیت این مخالطه افتاده است که با وجود شیر می خورد را سگ میدانی با بابایا ترا میری کرده  
 ازین ورطه هلاکت بساط سلامت رسانیم پس آنرا بر دو آب برده و برابر خود الیتاده کرده گفت  
 و آب بین صورت و وضع ما و تو یکی است یا مختلف بگه چون نگه غور کرد و دانست که من شیرم محض  
 اثر صحبت و تربیت جنس بود که خود را سگ نامیده پس هر دو را آنجا آرد و بر گوسفندان تاخندید و ملاک  
 کرد و خود ندای گفت بگه بگه میکنی او گفت خاموش باش تو هر از اصل خود بیرون ندر خسته بگه  
 رسانیده بودی الحمد لله که زنده می نوی برادری همچو من این عقده را نخل نخل شدای برادر و من تمثیل غور  
 و خود را از تنه صفت و لی علیه کرده به صفت صلی براتنا انسان شوی تو شیر می خورد را به سگی چه گرفته  
 بی شیری گیر تا ترا بشیری تو مطلع نماید و از ذلت سگی و از اندر اللهم از قنا این نور را ای برادر این  
 جلوه بکرات است که با انواع و اقسام خود می نماید و هر طور که میخواهی سغیر میاید و این خود از ذات است  
 چه بعید باشد حکایتی با تو گویم تا کثرت فی الواحد را نموداری یا بی سببی که کس از تیر اندازان  
 بصحرای فتنه دیدند که در آن صحرای لایق و دق پیری بر سندانسته و چراغ پیش او روشن پاتری  
 بخوش رقص میکنند و مطربان سازهای نو از ندرسته تیر اندازان این تماشه دیده متعجب شدند که این  
 که باشد که درین صحرا به فراغ تمام نشسته و او عیش میدهد با هم مشوره کردند که تیر سبب باین مجمع نامرئی  
 باید زد و یکی گفت بر پیر تیر خم و دیگری گفت بر پاتر سببی گفت هر دو انسان اند اینان را

نگذارید و بر چراغی زند که بکشتن او نیز شکامه میان بر هم میشود و پس بمنزل مقصودی بریم - رای آخر پسند  
 هر سه آمد بر چراغی تیز زدند و در رسیدن تیر چراغ خامش شد و تمامی تماشای از نظر غائب گشت هر سه  
 کسان ترسیده رو بفرار نهادند - صبح برخاسته برای آوردن تیر رفتند چه می بینند که تیر در کله بوم مرده  
 خزیده است و در گریح پس معلوم شد که حقیقت نشیئه چیز نبود هر چه که بود از ذات همین بوم بود  
 از دل بوم سیر کرد ظاهر شد از کله او چراغ و پاتر و مطربان از دیگر اعضای رُسیه حقیقت همان  
 یک حقیقت بوم بود و این همه تشبیه از غفلات آن هم چنین حال همه عالم ماسوای الله است که از  
 یکذات واحد با انواع و اقسام ظهور یافت **نور ۲** - عالم برزخ آنست که ارواح بنی آدم بعد از وفات  
 ابدان در آنجا بوم حشر استقرار میگیرند و این عالم محلا از قرآن مفصلا از احادیث و اخبار نبوی صلی الله  
 تعالی علیه و سلم ثابت شده در میان دنیا و آخرت واقع است و لهذا برزخ نامند این غیر عالم مثال است  
 که آن عالمیست در میان ملک ملکوت که بمکاشفات اولیا و اولئک ثابت شده و هم باعتبار نورانیت  
 و لطافت بعالم ملائکه مائل است و هم باعتبار کیفیت و کیت بعالم ناسوت و درین عالم عکس و لیل  
 هر دو عالم میباشد و همه زمانه زمانه حال بود مضمی و مستقبل آنجا کنجایش ندارد و درین عالم آنچه که نیست  
 نیست نخواهد شد و آمد و رفت و خواهد آمد مثال همه آنها درین عالم مثال بالفعل موجود است چنانچه عبار  
 کتاب قنوجات کی برین دعوای یعنی مغایرت عالم مثال و عالم برزخ گواه است افاد قدس سره ماحصله

ان البرزخ الذی ینتقل الیه الارواح بعد المفارقة عن ابدانها غیر البرزخ الذی بین الاجسام والارواح  
 فالاول السیعی غیبا محلیا و الثانی غیبا امکانیا و الذین یثابرون الغیب الامکانی و ینجرون عن حوادثه  
 کثیرون بخلاف الغیب المحلی فان مکاشفیه اقل قلیل انتهى **نور ۳** - قبر سه است قبر دنیا که آن مقام  
 در زمین قبر عالم مثال آن قبر است که در میان قبر عالم برزخ و عالم شهادت واقع است و مثل عکس و مثل هر دو قبرست باعتبار لطافت  
 و نوریت شباهت برزخ و باعتبار محسوس تقدیری بودن مشابهت قبر دنیا - و قبر عالم برزخ و آن قبر است اصلی و جا نیست  
 استقراری یعنی از میان بعد مغایرت ابدان با آنجا الی یوم نفع الصور استقامت میدارند و محل تعلیم و  
 تعبیر و سمع و ضیق و غیره حقیقت همین قبر است مدد گیرد و قبور برادر از سوره نجم و غیره بطول لعل

و عاوس میباشد و این قبر محل اسکاشفه قطاب است یعنی قطب وقت را کشف حال نمیشود و از  
 قبر عالم شمال بیشتر حال باوراک و مشاهده می آید و فیضان باولیا از همین قبر میرسد و سوال و جواب همین  
 قبر متعلق است و مکالمه احباب اموات و جواب اموات با حیا از همین قبرست یعنی آنچه که انسان زنده عرض  
 مطلب بقاعده اهل حقائق به قبور او لیا کند جواب آن نمیشود و بدو طور یکی بطور خطره میخورد و سیاه آواز  
 مثل آوازی که از قبر چاه یا از درون گنبد بطور غنه بر می آید یا از دور بزرگ میوه میوه میوه را اول آنچنان  
 که سائل در دل چیزی خطاب کرده بطور خطره گوید من بعد خاموش شود بعد ساعتی هر خطره که در قلب  
 سائل آید آنرا جواب از لطف و اندک و گاهی آواز صاف مثل کلام با همی که یکی با دیگری می کنند می آید  
 اخیر تبه کامل و آخرت است که از کثرت شوق و ورزش هم میرسد و این قبر اصلی مجاز می و مقابل قبر دنیا میباشد  
 و اگر در دنیا قبر نیست یعنی دفن نشده بلکه مثلاً حیوانی خورد یا سوخته شد پس بعد نفهم از شکم حیوان هر جا که فضله  
 نفهم این جسم خارج شده قرار گیرد و بها قبر او قرار داد خواهد شد زیرا که چیزی از اجزای انسانی که نفهم  
 او مست گاهی زائل نمیشود و هیچ نوع استخوان و تغییر یا پس آن جز که هر جا از شکم حیوان برآمده بر زمین نیفتاد  
 بها نجابت او مشهور خواهد شد همچنین در سوختن نیز آن ذره محفوظ ماند و هر جا که باشد زمین او را امانت دارد  
 همان زمین قبر او باشد و اثر آن قبر اصلی و قبر دنیا مجازی است مثل شعاع شمس بر زمین یا نور چراغ در  
 مکان یا تعلق روح به بدن میباشد بر همین مثال باید فهمید این قبر چند روزه است و همیشه استحالات  
 انواع و اقسام بر آن دائر و سائر امور در آنجا بدر آنکه موت انتقال است از عالمی به عالمی بدین لحاظ  
 آدمی را سه موت و چهار حیوة باشد سه از اینها اجلی و چهارم آخرین ابدی تفصیلش آنکه چون روز قیامت  
 مولی تعالی ارواح را خلعت وجود بخشد و است بر کف فرموده می شنید این حیات اول بود بمقدار  
 او تصدی دادند چون از اینجا نقل کرده بعالم شهادت رسانید آن نقل موت تا بود از عالم ارواح و این  
 آمدن حیات تا عالم اجساد و این موت اول حیات دوم شد بمقدار این حیات همانست که او در عالم میگذرد  
 چون از اینجا بعالم برزخ رسید این موت دوم است که از دنیا رقیه و حیات سوم که به برزخ جای گرفت و چون  
 از اینجا به آخرت برسد انتقال از برزخ موت سوم باشد و وصول به آخرت حیات چهارم این حیات است

که بعد و خانی نیست **فصل ۳۲** (سوال) چه حکمت بود که عالم را بعد فنا مطلق که مراد از فناست با  
 با خلقت وجود ازانی دادند و آینه برای ابد الابد باقی دوایم بگذارد عالم ممکن است و ممکن همین که خود بود و محض از قدرت به بود  
 آمد باز به بود و چون قدرت چنانچه که خواهد شد پس از بود و آوری نام باقی شستن از چه صلیحت است (جواب) اینچنینکه  
 در اول و بعد حمت شد بعضی بنام می آیم اگر پسند ظاهر لید مسلم دارند و در با صلاحتش که شند اینجا از و حق کرام دو  
 مقام است یکی کان الله و لم یکن معه شیء - این را مقام احدیت خوانند و هم آنکه چون خواست که خدا  
 خود را ظاهر کند و ظاهر که طور آن سبب تخلیق ماسوی چگونه صورت هستی لهذا را داده تخلیق کرد و عالم  
 از عدم بوجود آورد - این را مقام واحدیت موسوم کنند و حکمت درین محض معرفت خواست و پس  
 که اگر خلق نبودی خالق را جز او که دانستی - و خانی که گفتی پس بر تقاضای مقام وحدت ماسوی را  
 بیافرید و خود را بر ایشان ظاهر فرمود و است بر یکم گفت و خلق را مستغرق بچوای علی گردانید و باز فنا  
 خواهد کرد که معنی العالم حادث مستدعی این فناست باز اگر زنده نماند همان مقام احدیت نام مقام  
 و احدیت چنانکه بود و در و با تحجاب زیرا که احدیت مبنی از و احدیت نیست بخلاف و احدیت که قطعاً مبنی  
 از احدیت است و بقای او هیچ منافی احدیت نیست چنانکه سید الطائفة جنید قدس سره فرموده است  
 که هو الان کما کان پس تجلی هر دو شان خواست تا مقام و احدیت باز برده از روی بر اندازد و ابد الابد  
 بر افعی تجلی مانند اندازد عالم فانی شده را باز احیا خواهد کرد و احدیت حکمت آنکه دوباره مخلوق را خلعت  
 وجود از زانی دارند و باز و پس نگیرد - دیگر خدای داد که حکمتش چیست جل جلاله و هم ناله **فصل ۳۳**  
 چون قالب دوم علیه السلام تیار شد و خلفه خلیفه الله بودنش در تمامی ملکوت شیوع یافت ملائکه  
 علویه پیش ابلیس رفتند و گفتند تو این قالب را دیده و چه خلیفه الله بودن این جسم و ترکیب بگو یا  
 رای بدان سوخی یا بهم ابلیس بعین آمده در قالب بجان آدم علیه السلام داخل شده بعد ساعتی  
 بر آمده گفت درین جسم سیر نمودم جای قابلیت خلافت ندیدم زیرا که ترکیبش از اعصاب و عروق  
 و خون غلام خشم و غیره است خون بجان یافته در عروق مثل سیلاب گردش خواهد کرد و اعصاب  
 متحرکه با هم بخت قتل و محاربه خواهد رسانید و چنین و چنان عصبان و نافرمانیها توقع خواهد کرد آن هم

خلاف منصب خلافت باشد که جانب چپ این کالبد کوشک دیدم که در آن راز نیست مخفی و دعوت  
 نهاده مرا با نسبت قدرت سیزدها و نیا چایرون آدم اگر سبب خلافت باشد همان از و سر خواهد بود  
 در هیچ نیست صوفیه کرام نوشته اند که آنرا از محبت و عشق خداوند تعالی بود که در دل آدم و دعوت نهاده  
 و آدم را مفتون خود کرده بودند این پنج مخلوق را سیریت ای پسر بدان آدم محض از آن سر آدم شد  
 در نه شل دیگر خفاقات او هم بود پس تو از آن راز چرا غافل شسته و قمری نمیدی و خالق خود را  
 نمی جوی و نمی یابی اگر آن سر در یابی آدمی شوی در نه پنج مانی و پنج فتوی عشق الهی و دل پیغمبری خود را  
 شنید آن محبوب کنی تا که چیزی گودی و گویند مردی - **تور ۵** - بدانکه نسبت دو قسم است شفا  
 یعنی غلبه تعلق عاشق معشوق و معشوقه یعنی غلبه تعلق معشوق به عاشق - اول نسبت زحیلی  
 دوم نسبت جویی - غلبه آنست که جمله کا طالب موافق مرضی مطلوب باشد و جویی آنکه جمله کا مطلوب موافق مرضی  
 طالب باشد و لیا را بشد این دو قسم نسبت بنسب اند بعضی نسبت عاشقانه میدانند و بعضی نسبت  
 محبوبانه و نسبت دوام تعلق قلب است بجناب الهی مع الانقطاع عما سوا او نیست معنی این کلام که فلان  
 با نسبت است **تور ۶** - صدق طلب طالب را محروم ندارد و از حصول کمال آن ذوقی عاجز  
 اگر چه پیر و ناقص باشد بلکه گاهی اینچنین پیر به بکت صدق طلب مرید درست میشود - نقل است  
 شخصی همیشه طلب پیر می شد لکن او پیری حسب طریقه سیر نیامدی روزی تنگ دل شده قسم خورد  
 که امشب هر کس که بخانه من آید مریدش شوم اتفاقاً در آن شب دزدی در رسید این مطالبات و ق که قطع بود  
 فوراً دست و گرفت و گفت که مریدم کن دزد در اقل دله به ترسید من بعد او را احق دانسته قبول کرد  
 که از این حیل عقب گذاری میشود ترا چه نقصان چون دزد مریدش کرد و گفت مرا چیزی به فرماناتان  
 مشغول شوم و بخدا رسم درو بیچاره چه داند - توندیدی همی سلیمان را چه شناسی زبان مرغان را  
 و اکل و خلاصی خود را این دو حرف گفت که از تمامی خاندان علیحده شده و صحرا برو و آنجا گوشه  
 حافیت نشسته خدا را یاد کن و الله الله بخوان و از حضور دل بگو طالب صادق بجز این تعلیم از خدا  
 قطع تعلق کرده به صحرا رفت و بعبادت الهی مصروف شد چون پیر ناقص بود بخدا رسید تضرع علیها

را از نگاه باری تعالی الهام شد که بروید و فلان دزد را تعلیم داده و تکمیل رسانیده بگوئید که آن صاحب  
 صادق ما را که مرید کردی بسیار بسان چنانچه در آن واحد به برکت تعلیم خضری دزدی رفت  
 و صاحب کمال و تکمیل شد و مرید را دریافته بمراد رسانید به بیند که طلب صادق طالب با پیر  
 ناقص چه کرد و چه شد **تور ۲۷** شیخ خود را رضی الله تعالی عنه بعد قدسوس پرسیدم که بسیار  
 در ویش چیزهای مردار و حرام میخورند بارها دیده شد که لحم و شحم حیوان بیست تناول کردند و بظاهر  
 صورت جذب و جنون هم ندارند و لیس اوقات شخصی غیر از اہم از آن حصہ داده اند چون دیده شد علوا  
 بود با جبر چیست فرمودند کن فیکون صفت باری تعالی است چون بنده بعد از حاجت درین صفت  
 میشود و منظر این صفت میگوید و انگاه قدرت بسیار بد که ما بهیت اشیاء را تبدیل کند اگر مرده گوید که  
 زنده هست زنده شود و اگر زنده را گوید مرده هست مرده شود اگر لحم در او را علوا اندخلوا شود و اگر  
 علوا را بر او گوید بر او زد و در باریق را زهر بلابل سازد و زهر بلابل را در باریق چنانچه قصه زهر نوشی سیدنا  
 خالد بن ولید مشهور و معروف است پس چون باین صفت متصف شد اگر بر او علوا اندسته خورد و  
 چه باک که بقوت کبرتش خود علوا شده است و بر ظاهر که چون ما بهیت بدل میشود و مکش هم بدل میگردد  
 شلائب انگوری که نجس العین است اگر سر کشد و خوردن آن حلال و درست است زیرا که حکم نجاست  
 بوجه بدل ما بهیت باقی نماند همچنین حال همه اشیاست و فلان سنا قشہ عرض نمودم که سبب  
 یاسیدی تسکین خاطر شد **تور ۲۸** روزی عرضہ داشتم که روح چیست فرمودند عکس صفت  
 حیات باری تعالی است چون ذات و صفت باری تعالی هر دو متمتع الا در آنکه اندر حقیقت روح چنان  
 پنجم آید که عکس و ظل است **تور ۲۹** روزی پرسیدم که سبب چیست که فقرای دنیا یکی  
 یکایک نماز ترک میکنند اگر پرسیده میشود در جواب او و اعبد ربک حتی با تیک الیقین میخوانند  
 فرمودند این قول عین برای بیت است بخمال عقب گذاری خود چنین میگویند ورنه در حقیقت اشیاء  
 از گناه ترک نماز بسیار دارند و انظروا المؤمنین خیرا گاهی چنان استغراق پیدا میشود که از وجود خود  
 خبر ندارند زانی بشا به جمال الهی میجو سکاری باشند و قتی بورود و از ذات عجیبه غریبه بجز تیر نمایند

ساعتی بشدت تجلی جلال قدرت بر خواندن ندارند و قس علی ذلک - روزی سیدی ابو بکر  
ششلی قدس سره میجا بانه بکمان پیر خود حضرت جنید بن داوی رحمه الله علیه درآمد و بر سرش ایستاد  
و سکنه نان شعر خواندن گرفت محذره بنید رضی الله تعالی عنها خواست تا به پرده رود حضرت  
جنید فرمودند حاجت نیست که او اینوقت درین عالم نیست حضرت ششلی بعد ساعتی بنحو واقاد  
و تادیر همچنان بود تا آنکه جنید رضی الله عنه متوجه حال او شده از ان مقام باز گردانیده بمقام صحو  
و هو شیاری آوردندش بلی گریه آغاز نهاد آنگاه حضرت جنید محذره خود را فرمودند که اکنون  
به پرده برو که او باین عالم بازمی آید بالجمله این قوم را بهجوار دات و تجلیات انقلاب احوال  
بیش از پیش است در امثال احوال از بجا آوری احکام معاف میشوند چنانکه درین حکایت گذشت  
که حضرت جنید آن زمان حاجت پرده و حجاب ندید و نیز شاید که مخفی او امیکرده باشند لکن  
و نه صورت فوت جماعت هم لاحق حال میشود که جماعت تنها خواندن او انمیشود و اینهم سخت نازیب است  
که ترک سنت مومنه بلکه واجب عند البعض لازم می آید پس سبب اول فهمیدن اقرب فی البصایب است  
باز عرض کردم که ستهراق و تحیر حضرت نماز است و در باقی امور نیست مثل اکل و شرب و غیره فرمودند  
ندیدی که همانین چگونه میخورند و می نوشند عقل نماز دیگرست و عقل خورش و دیگر بر جانین  
با وجود اکل و شرب چگونه و را مور شرعیه قلم جاری نیست اینجا نیز همچنان باید فهمید و الله عالم با صواب  
و الیه المرجع و الماب بهر حال ظن خیر باید کرد و اعتراض نشاید کرد و نیز دوست که نماز در بیکه معطله  
گزارده باشند بسبب حصول قوت طی ارض برای اجزای فضیلت صلوٰه در سجد الجوام که یک رکعت  
در وی برابر صد هزار رکعت است در غیروی اگر گوی که تردیده شده که از اقل وقت نماز تا آخر همین جا  
مانند لحو غائب نشدند پس چگونه و اینجا رسیدند گویم چه دانی که بحکم و صورت اصلی رفتند و بحکم  
ظنی و شانی مشابه اصلی اینجا ماندند چنانکه بارها از مردان این راه واقع شده است بالجمله حسن ظن  
را بحال و سبع است تا که اتوفیق دهند و از بلای بدگمانی دار مانند اللهم از قفا فور - بلکه  
انسان عالم خیر است و ماسوی آن عالم کبر و این عالم صغیر جامع جمیع اجزای عالم کبر است



فکلمان فی العلم مجمل فهو فی روح مجمل وکلمان فی اللوح مفصل فهو فی قلبه مفصل وکلمان فی العرش فهو فی  
 جسمه وکلمان فی الکرسی فهو فی نفسه اینجا گفته اند که فکر کن یک کیفیک فلیس شیء خارج عنک انما سمع  
 کیف یقول الحق سبحه اقرع کتبک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً پس هر که این کتاب بخواند  
 بر همه ماکان و مایکون آگاه شود و هر که تمام تواند فا فردا ما تیسر منته قال تعالی اسنر بهم آیاتنا  
 فی الافاق و فی انفسهم حتی یبین لهم انه الحق و قال تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون با بجهله بر اینچه عالم  
 کبیرست همه درین عالم صغیر موجودند و عالم کبیرشاهی باشد که حکم او در تمامی مملکت نافذ بود و هیچ یکی  
 از رعایا بایه اذن او کاری نتوان کرد و در عالم صغیر بجایش روح صل است از عالم ابر که در جمیع مملکت  
 بدن تصرف دارد و کار همه بواج تابع فرمان اوست در ان عالم شاه را وزیر می باشد که تدبیر امور  
 سلطنت و نظم خوش مملکت مفوض با و باشد اینجا عقل است که کار وزیر سر اینجا هم سید بدلیکه  
 توان گفت که عالم کبیر را شاهی است که فوق او شاهی دیگر نیست و آنرا شهنشاه میگویند یعنی  
 خدا عزوجل اینجا بجای امثالش روح است که غلی از ظلال و تعیینی از تعینات اوست  
 جل جلاله و در ان عالم شهنشاه را وزیر می است که او را وزیر اعظم و نائب کل و خلیفه مطلق گویند  
 و آن ذات همیش و مانند بنی ماست صلی الله تعالی علیه و سلم اینجا عقل است که عکسی از عکس  
 پرتوی از پرتوهای حقیقت علیه اوست صلوات الله تعالی و سلامه علیه اینجا شهنشاه حقیقی  
 را عرش عظیم است که نسبتی خاص بجناب رفیع باری تعالی دارد و اینجا قلب است که خاص مقرو  
 محل روح است و اینجا سلطان اگر کسی رفیع و بلند است اینجا در مقام علی و در حدیث اینجا روح محفوظ است که ماکان مایکون همه  
 مکتوب است اینجا قوت خیال است که هر چه در شکل و الوان و هر چه که از راه حواس خمس ظاهر می درک میشود همه با  
 در و محفوظ است اینجا او را که باری تعالی محال و متعذر است اینجا او را که حقیقت روح و شوار  
 و متعسر است اینجا استیلا و غلبه باری تعالی در همه مملکت است و بعلم قدرت خود هر جا موجود است  
 و بمعنی ممکن هیچ جا نیست اینجا روح به تدبیر و تصرف در بدن هر جا موجود است و باز توان گفت  
 که فلان جا ممکن دارد و اینجا مثل چون خدا خواست که زید را پیدا کند اذل اراده الهی متوجه شود

من بعد نتیجه آن اراده یعنی تقدیر تخلیق زید باین بیعت و شمول و رنگ و رد و لوح محفوظ ظاهر  
 شود از آنجا ملائکه ملا اعلیٰ ساطعه کنندگان لوح بران مطلع و آگاه شوند باز بوساطت آنان ملائکه  
 سوکلان ستارگان بروج و سموات خبر یابند و بواسطه اینان ملائکه اربع عناصر را خبر رسد و  
 ایشان در اجسام اثر کنند و فوای جسمیه الوین زید را محرک شده هر دو را جمع کنند نگاه صورت  
 زید بر انسان که حسب اراده الهی در لوح محفوظ منقوش شده بود بهیچ شکل و شمائل در رحم مادر  
 استقرار یافته پیدا شود و چون این حکم را مانعی نیست لهذا بهمان طوری که خواستش او تعالیٰ نیست  
 زید پیدا خواهد شد و اگر حق تعالیٰ آن کار آغازنده را بانجام رسیدن نخواهد و در تخلیق زید نقصان  
 پیدا آید مثل اسقاط حمل یا هر نفعی که خواستش او تعالیٰ باشد همین طور شال آن در عالم صغیر باید  
 همیشه مثلاً دل تو هست که بسم الله نویسی آن اول اراده تست من بعد صورت آن بسم الله  
 در لوح دماغ تو منقش شود که چنین و چنان خواهم نوشت پس از آنجا در آنجا نطفه دارد و از آنجا  
 که مشابه ملک اند حرکت پیدا آید و از آنجا در اعصاب و عضلات و از آنجا در انگشتان و انگله  
 و آن بسم الله همیشه صورت که خواستش تو بود از آنجا بوجود آید و چون که اینجا مانعی نیست همان طور نویسی  
 که اراده کرده بودی و اگر در وسط تحریر دل تو خواهد که با تمام برسانی بران قادری یا در انشاء  
 کار دل تو دوباره نوشتن تغییری از ان صورت که اول خواسته بود خواستش کند بران هم قدر  
 داری که باریک تر از ان نویسی یا جلی تر یا هر چه که خواهی آنجا قیامت است که همه ملک را محو  
 و فنا خواهد کرد و بجز ذات باری تعالی همه را بر باد خواهد داد و آنجا موت است که جمله ملک تن را در هم  
 و بر هم کند و جز بادشاه که روح اصلی است چیزی باقی نماند برین تقریر بخوبی دانستی که من حرف  
 نفسیه فقط حرف رب و ان الله خلق آدم علی صورته و در عالم کبیر شایان امرای مقرب بارگاہی  
 باشند اینجا جگر و طحال و غیره امرای مقربین اند از آنجا سلاطین را خازن باید این خیال و حافظ است  
 آنجا عرض بیگی و پرچم نویسی باشند اینجا حس مشترک است که هر چه از راه حواس باد رسد و نفس ناطقه  
 و همه و همه آنجا تدبیر کلیه را امر اجرا باشد و امور جزئی را ناظران بعد از آنجا نیز اوقات کلیه عقل است

وعلوم جزئی را و هم دخواست آنجا شایان را مرکب باشد اینجا هر دو یک تست که بر آنها سوار شده  
 هر یک آنجا بی بروی آنجا سلاطین را لشکر باید که دفع دشمن کند اینجا هر دو دست تست که بدست  
 موزی پرواز آنجا تحصیل را باید که اموال و خواسته های شاه را فراهم کند اینجا قوه شمولی  
 که اکل و شرب و جمله خواج ضروری طلبیده جمع میکند اینجا شمع و کو تو ال باشد اینجا قوت غصیه بر  
 سیاست است که کار کو تو ال میکند اینجا جاسوسان باشند که احوال بیرونی دریافت و بعضی سلطان  
 عرض دارند اینجا خواص خمس با صهر سامه شناسه ذائقه لامر جاسوس اند که کل حالات خارج بوسیله  
 حسن مشترک میرسانند آنجا خدمتکاران باشند هر یک که بر خود ماسور اینجا قوه باطنه و غایبه و نامیه  
 و ماسکه و دافعه و غیره را خدمتکارانند که هر یک کار خود بجای آورد ماسکه اسماک طعام و در محدوده کنیزان حرکت  
 در کار خود کند و باطنه بهضم او پرواز و دفعه دفع فضلات همچو کتاسان کند و غایبه باعضای بدن با  
 تحلیل رساند و نامیه بدن را بالیدگی و بد آنجا باور چنان باشد اینجا معده است آنجا حرارت که هرگز  
 طعام را بخت میکند آنجا نگر نیز میباشد اینجا نگر نیز مگر که هرگز غذا را شرح رنگ دانه خون میکند اینجا سقه  
 باشد اینجا کلیه است که آب از خون جدا کرده و ریتانه اندازد و از مثانه مثل نواره جاری شده میریزد و پس  
 مثل نواره هم موجود است آنجا شایان را با هم جنگ جدال که یک دشمن دیگر شده مملکت همدگر  
 را خراب و برباد کردن خواهند اینجا امراض اند که در مملکت روح خسل میکند و محاربه با روح کرده  
 بر باد می ملک او منظور و از زمین محاربه را بجران گویند آنجا فزلقین را مدو و کله باشد اینجا فز  
 را بد بر مری و نقصان علم و تجربه طبیب مدد رسانست و روح را دو او بر مری و خدایت طبیب و مقدار  
 بودن صحت که جمله تدابیر دشمن را باطل میکند آنجا دزدان اند اینجا عروق و ماسایق که غذا را از معده  
 و زوده بجز میرساند آنجا در رعایا مردمان صالح و طایع باشند اینجا خصایل حمیده و شمائل غیر مرغیه اند  
 آنجا عناصر اربعه اند اینجا اخلاط اربعه هم مزاج عناصر اند آنجا ستارگان خشنه اند که بلبوس خود  
 عالم را روشن و خفیات ظلمت را آشکارا کنند اینجا نور ابر و نور بصیرت باشند که کارانارت و اضافات  
 بالفراهم رسانند آنجا جبال اند که سکون زمین به آنهاست اینجا عظام مثل کوه استاده اند که قیام بدن

بد آنهاست آنجا نباتات و اشجار است اینجا موئیها شال آشکار است آنجا آنهاست که آب در آنها جاریست  
 در اینجا عروق است که خون در آنها جاریست آنجا چشمهای نوع بنوع شیرین و نمکین و تلخ و متعفن باشد اینجا  
 چشمه دهن شیرینست تا که طعام و لقمه طعام بر جای ماند چشمه چشم نمکین که بقای چشم بان محتاج است  
 یعنی در چشم چشم بسیار است و چشم نمکین نمک نماند و چشمه گوش تلخ و شور است که برگوش حجاب حفاظت و  
 نیست لهذا ملک الهی مقتضی شد که این چشمه را تلخ و پدید کرده شود تا از دخول هوا و دامن ماند و چشمه  
 بینی بد بود درست تا قدر خوشبو شناسد آنجا ابر باران است که از زمین بر جااسته بکوه زمهریر رسد  
 و آب شده باریدن گیرد و اینجا بخارات است که به رطوبات چشم رسیده اشک شده بارش کند آنجا  
 طوفان آب است اینجا غلبه رطوبت آنجا طوفان باد اینجا غلبه ریح آنجا زلزله الارض اینجا تشعیر و  
 در عینه آنجا حیوانات از استحالته شیا متعفن پیدا شود اینجا هم از استحالته بلغم حیوانات مختلفه مثل  
 رشته و کدو وانه و غیره نکو یابد آنجا ابلیس و شیاطین اند اینجا نفس اماره آنجا بهشت و دوزخ است  
 اینجا صحت و مرض و بهشت و نعيم است و درد و زخ و تعذیب همچنین از صحت و نعيم پیدا آید هر چه خواهد بکنید  
 و بخورید و بنوشید و پوشید و راحت یابید و از مرض و تعذیب می آید نه در خوردن و نوشیدن لطیف  
 و مزه نه نوم و راحت نه حسب و آسایش و مرضی کردار و گرفتار و زقار آنجا ملائکه اند که بر تدبیر عالم  
 اینجا نباشد و مقرانند اینجا بخارات لطیف که بموجب حکم روح هر جا در تدبیر بدن میکوشند و حکم و نافذ  
 میکنند چون رفتن و خوابی عضلات با رقبض و بسط کنند و چون گرفتن و دادن اراده کنی عضلات است و  
 را و علی هذا القیاس اگر کسی بغایت نحیف البدن باشد چه عجب که حرکت بخارات و جسم مشاهده تواند  
**آنجا** نعمات و مزایای و بخت آنجا و از خیره انسانی بجای میزای آنجا از رعیت آنجا و اولاد آنجا  
 آسمان آنجا و ندان آنجا مناظر حلیم افتاده اینجا مریگان چشم نهاده آنجا مرگ اینجا خواب آنجا حشر آنجا  
 از خواب بیدار شدن و علی هذا القیاس کل تعلقات العالم و این عالم غیر محصور اند نه علم با آنها احاطه کنند  
 بیان ما تفصیل آنها را وسعت دارد و لهذا احواله بعلم الهی کرده بر آیه سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک  
 انت العليم السکیم گفتا کرده شده باجماله هر چه در العالم است خواه در احاطه علم با باشد یا نباشد بعینه مثل او

در میان خواه بود عام ازین که ما دانیم یا ندانیم لازم که درین مشکله غور بیا کرده باشد و سهل نگذرند  
 سیرنا سوتی نیست فی الافاق و فی النفس کم افلا تفسدون در معرفت باری تعالی بقدر وسعت خود ازین  
 سیرنا گزیرست تا بوسه از عرفان یا بدور نه از جابل هم بدتر شمرده شود لور اسم - خدا تعالی  
 واحد حقیقی است و احد عددی نیست که بعد و سه پنجم یافته و و شود یا قسمت ربع و نصف و ثلث قبول  
 کند و نه قسمت پذیر است و نه از سه پنجم مرکب شده و نه از پنج سه ترکیب یافته لور اسم -  
 واضح باد که نزد صوفیه که ام صفات باری تعالی غین ذات است جدا از ذات نیستند و عالم جبروت مراد از  
 همین سیر صفات است پس سیر صفات از سیر ذات که مقام لا الهو است چرا جدا قرار یافته از اینجا معلوم  
 میشود که صفات جدا از عین ذات باشند و عینیت ندارند سیگو کم بر تقدیر عینیت نیز از تالیس اعتباری  
 ناگزیر است و این همه حضرات متعدد باشند و ذات را هر حضرت شانی جدا و اسمی علیحد است پس  
 بنا بر آسانی سیر و معرفت و تیسر حضرت سیر را جدا گانه قرار یافته اند و نه یک سیر لا الهوت کافی بود فانه مقصود  
 کمالا یغنی ازین تقریر و واضح شد که جدائی سیر جبروت از سیر لا الهوت موجب جدائی صفات از ذات نیست  
 و نزد متکلمین صفات نه عین اند و نه غیر حکما نفی صفات کرده صفات را عین ذات گفته اند و الله اعلم  
بالصواب لور اسم - ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه - ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه - ما رایت  
 شیئا الا و رایت الله قلیه - ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه - این چهار مقوله بزرگان اولیاء الله تعالی  
 وقت حصول قرب رب الارباب و خروج مدارج جاری میشود و هر ولی بقدر قربت خویش به سببیکه  
 از اینها ترجم میکند مقوله اول سیدنا صدیق اکبر است دوم سیدنا عمر فاروق را سوم سیدنا عثمان غنی  
 را چهارم سیدنا مرتضی علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین علی قدر مراتب خود هر یک ازین حضرت فرموده  
 مقوله اول ناشی و ما خود از مقوله دنیا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و لایقول لصاحبه الا تخزن الله معنا  
 انیقول نبی ما صل الله تعالی علیه و سلم مصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه است و مقوله دوم ما خود  
 از مقوله موسی علیه السلام ان معی ربی انیقول موسی علیه السلام مصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله  
 بعده باشد اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک و فرق میان شهود نبی با صلی الله علیه و سلم

و شهید حضرت موسی علیه السلام نیست که حضرت خیمت صلی الله علیه و سلم را اول نظر بر حق افتاد بعد  
از آن بر نفس خود و موسی علیه السلام را اول نظر بر خود و بعد بر حق دین هر دو خوب محبوب است  
اما اولی اتم و اقرب است و مقوله سیدنا ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بر طریق برب است یعنی  
من الله که برهان الهی است و مقوله سیدنا فاروق رضی الله تعالی عنه بر روش سلوک است یعنی  
موافق شعور و فهم خود که برهان الهی است و در اینجا از جذب و سلوک همین معنی مراد است نه اصطلاح مشهور  
که اینجا تفصیلت سلوک راست بازاری و معصوم و خیر از تعدد مشهور و سید و شک نیست که توحید الهی باشد  
یا الهی افضل و اکمل است باز مع بوسه از تصادوی هر دو مشهور است که در فی نیست باعتبار همین  
مقولات یکی را بر دیگری فضل است این فائده به همین سبب آوردیم تا تفصیلت یکی بر دیگری معلوم  
نور ۳۴ - و قتی که انسان بعد بلوغ میرسد رتبه روح او را فرا می گیرد و علوی از قسم بالا یک و یک سفلی  
از قسم شیطانی و اول انسان را و بکار خیر محرک باشند یکی رغبتش در دل می اندازد و دیگری قدرت  
بر فعل را و دوی یک خیر کار بر محرک شود یعنی هم انقاء او در دل کند و هم اسباب آن فعل گردد و این را در  
شلفه خیر انسان و دیگر حیوانات را نمیباشد لهذا انسان مکلف است و حیوان مکلف نیست و چون انسان  
گاهی موافقت میکند و گاهی موافقت شیطان نمیباید لهذا درین هر سه جنگ و جدل میباشد و با هم یکی از دیگر  
ندامت میکشد اگر انسان متابعت ملک کرد شیطان نادم شد و اگر موافقت شیطان کرد و ملک  
ندامتی رسید این سلسله واردات مدت العمر همین طور می آید و می رود شاید هم از سفلی مشهور است  
عبارت از همین شیطان باشد و هم از علوی و نوری که گفته اند همین دو ملک و العلم عند الله تعالی انسان  
باید که مدام موافقت با ملکین دارد تا نجات آخرتی یابد نور ۳۵ - در هر زمان غوثی میباشد که  
تمامی اولیاء آن دوره را سر و سر در است هیچ ولی از اولیاء آن زمان بدرجه او نرسد و از قطب  
در هم گویند که کار عالم را در بیا شد و همه نظم و نسق بدست نقاد می یابد و درین مقام او را عبد الله  
نام کنند و او را دو وزیر بپسند و یسار باشند عبد الرب و عبد الملک عبد الرب وزیر همین است عبد الملک  
وزیر یسار چون عبد الله رحلت کند عبد الملک قائم مقام او شد و عبد الرب عبد الملک گردید که

جديد بكجا سے عبد الرب آيد همچنين اين دور تا قيامت دائر و سائر خواهد ماند و زانسانه نبوت حضور  
 بنی ااصلى الله عليه وسلم عبد الله بودند و سيدنا ابو بكر عبد الملك و سيدنا عمر عبد الرب چون عالم  
 صلى الله تعالى عليه وسلم رحلت فرمودند صدیق اکبر عبد الله شدند سيدنا عمر عبد الملك عثمان غنى عبد الرب  
 چون دو صدیق اکبر با خزر سيد عبد الله شدند سيدنا عمر شدند و عبد الملك عثمان غنى و عبد الرب  
 سيدنا مرفعی علی چون دور سيدنا عمر تمام شدند سيدنا عثمان غنى عبد الله شدند و سيدنا علی مرفعی  
 عبد الملك شدند اما حسن عبد الرب چون دور عثمان غنى اختتام یافت سيدنا علی کرم الله وجهه  
 عبد الله شدند و سيدنا امام حسن عبد الملك و سيدنا امام حسين عبد الرب چون دوره جناب امير  
 پسر رسید نفبت عبد الله بنی سيدنا امام حسن رضی الله تعالى عنه رسید و همچنان تا سيدنا امام حسن مگر  
 بعده سيدنا غوث الاعظم رضی الله عنه عبد الله شدند و در آخر زانان اين منصب رفيع با امام مهدی رسید  
 عبد الله در وقت خود هم عالم را فیض می بخشند بے توسط و بیچ هیچ کسی نمی رسد و فتوحات فرموده و لکن  
 الاقطاب المصطفی علی ان يكون له هذا الاسم لا يكون منهم الا واحد و هو الغوث و سيد الجماعة في زمانه و منهم من  
 يكون ظاهرا و يحكم بخلافه الظاهرة كما جاز الخلافه الباطنه من جهة المقام كابي بكر الصديق و عثمان  
 و علي و الحسن و سمويه ابن يزيد و عمر بن عبد العزيز المتوكل و منهم من له الخلافه الباطنه خاصه و حكمه في الظاهر كما  
 محمد بن هارون الرشيد و كالي زید البسطامي و اكثر الاقطاب لاحكم لهم في الظاهر و منهم الامم رضی الله عنهم و لا  
 يزيدون في كل زمان علی الاثنین لثالث لهما الواحد عبد الرب و الاخر عبد الملك القطب عبد الله قال الله  
 عبد الله قال الله تعالى و لقد سوانه لما قام عبد الله يعني محمد صلى الله عليه وسلم فالأقطاب كلهم عبد الله و الامم  
 في كل زمان عبد الملك و عبد الرب و هما اللذان يخلفان القطب اذا مات و هما للقطب بمنزلة الوزراء  
 الواحد منهم مقصور علی مشاهد عالم الملكوت و الاخر مع عالم الملك و الله تعالى اعلم نور و السلام و الولايات  
 افضل من النبوة من حيث انما دلائل بنی از نبوة افضل است زیرا که مراد از ولايت ترقی است از فعل علی  
 یعنی عنده شوق و محبت و دلائل باری سبحانه شدن همه شما بمقابله آن وفانی و مستهلك بودن  
 همه دران و مراد از نبوة ترقی است از ترقی یعنی ما شعور ما سوسى دادن و بنا سوت آوردن و بنا بر

تبلیغ رسالت این منزل است پس لامحاله ترقی بی از منزل اول افضل باشد نه آنکه معاذا الله ولایت اولیا از نبوت اینها علیهم الصلوٰۃ والسلام **نور ۳۰** - القبض والبسط کلاهما حالان شریفان معنی نیست که چون اولیا الله را دولت وصل حاصل میشود ناخوسته لبثا شدت و فرحت روی نماید آنرا در اصطلاح اینان بسط میگویند و هر دو حالت مدام دائر و سائر میماند چرا که اگر مدام لبسط ماند عادی گردد و غلبه شغف غماند اینها قبض پیدا میشود یعنی حجاب حائل میکند آتش شوق را درین زندانگاه حالت اینان وحشیانه میشود و حرکات مدیوشانه بوقوع می آید چنانکه حال عشاق مجازی در زمان سحر میشود باز چون قبض رفع شد ببط پدیدار گشت حالات تاز و لبثا شدت سپید اندازد عیان میشود که زبان از بیانش معذور و لال است و دل از کثرت اقتباس النوازم و الامال **نور ۳۱** - صوفی محتاج فقیه است نه فقیه محتاج صوفی کما قال سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه گویند صوفی زانند از فقیه باشد و بعض صوفیه فقیه آنرا گویند که عارف هم باشد یعنی صوفی نیز بود البته انجمن فقیه از صوفی محض عالی رتبه خواهد بود **نور ۳۲** - رویت باری تعالی بچشم سرور دنیا محالست سوا می حضور سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم هیچ نبی مرسل ملک قهر را دست نداد اگر کسی در حق خود یا در حق دیگری انجمن اعتقاد دارد و همراه است اولیا الله را هم در دنیا مشاهده چشم سر نمیشود و آنکه مشهور و در کتب سلوک و ملفوظات جا بجا مشاهده جمال الهی مذکور است از ان هم چشم سر دیدن مراد نیست بلکه نور قلب و اشراق باطن مقصود است بلکه بعض اهل سلوک این را هم انکار کرده اند و میگویند که مراد از مشاهده جمال چشم قلب اولیا را در دنیا جز این نیست که یقین سالک بذات باری تعالی از عوام بیشتر باشد و بعینه مشاهده جمال مراد نیست در شرع تعرف انیمعنی را بوجه حسن ذکر کرده است باید که رجوع بان کتاب کند **نور ۳۳** - روزی حضرت شیخ خود رحمه الله تعالی عنه را پرسیدم که صفت اولیا چیست فرمودند نگاه که ذات وصفات بنده مغلوب شد و نفسا منسایا و محو و خالی شده ذات وصفات الهی باقی ماند و غلبه و دوق و شوق و محبت با و تعالی چنان دست و پد که از غیر بالکلیه انقطاع گیرد چون بنده باین صفت موصوف شود ولی شده و الله نور ابرام بعض فقرای جهال خود را خلاف شرع میدارند مثل حلق و قصر ریش و نوشیدن تنگ و خمر



و پوشیدن جامه های ریشمین و تقوه بکلمات فحش و لالیغی و غیره و لک اگر انجین کسان را نصیحت کرده شود میگویند ملامتی، ستم ازین سبب خود را با اینطور وضع میداریم بدانکه ایشان سخت گمراه اند بطریق اصلی ملامتیان این نبود ملامتی آنان بودند که هیچ مستحبی از استیجابات شریعت ترک نمیکردند اما اخلاص خود را که بحق داشتند از خلق می پوشیدند آنکه مخالفت شرع را شعار خود سازند و با وعای ملامتی بودن کردن افرارند این ملامتیه بسطل اند حق نیستند از وضع و طور پر جز باید مانند رنجی حکایتی یا آدمی تو لیسیم از آن توضیح بوجه احسن خواهد شد و زمان سابق زن و شوهر بودند مشروطه ملامتیه داشت یعنی بطاهر محابرات و ریاضات این راه نمی نمود از خلق پوشیده میکرد و همیشه زن او از روی مطارحه این امر میگوید که ترا گاهی متوجه بحق نمی بینم و میگفت چکنم بدترین خلق الله ام الله تعالی مرا بیا مرد زنی زن او از خواب بیدار شد چندی بیند که شوی متوجه بحق و مستغرق بذکرست بسیار خوشنود شد صبح شوی خود را گفت بجهت الله امشب مرا عقد این امر معلوم شد که تو خلاص خود را می پوشی شوهر گفت بجهت انستی گفت شب گذشته ترا دیدم که بحق مصروف بودی و از چیزی خبری نداشتی مرد مدتی باز تکرار این امر کرد و پرسید که راست میگوئی فی الواقع دیده او گفت بخدا می عرضم دیده بودم این شنیده و از کثرت خاست جان بحق تسلیم کرد اسی پس ملامتیان انجین کسان را گفتن زیبا نه بیدریان خلاف شریعت را اینها را ملامتی گفتن عین خطاست نور ۴۲ - معراج با جسد در جاست یقظه خاصه نبی ماست صلی الله علیه و سلم کدامی دلی را غلبه شو کو بر تبه قطبیت و ولایت و غوثیت رسید با نور ۴۳ - معراج روحی در حالت نوم یا در واقع که آنجا نیست استعراقی که در کیفیات مراقبات در میان بیداری و خواب عارض شود اولیا را ممکن بلکه واقع است نور ۴۴ - سوال - یعنی ابلهیت استماع سماع و شعر گوئی چیست جواب - اهل سماع شخصیت است که بر قلب خود و بر قلوب دیگران چنان غلبه دارد که هیچ خطره غیر الله آمدن ندارد نور ۴۵ - سوال - آن که ام مرتبه است در ولایت که فوق او مرتبه دیگر نیست جواب - آن مقام قرب است که میان نبوت و صلیقت واقع است که نصیب بکر رضی الله عنه بود بکذا قال الشیخ الاکبر فی الفتوحات و هذا المقام الذی استباهه بین الله و ربه

التشریح الذی هو مقام القرية وهو للأفراد وهو دون بقوة التشریح فی المنزلة عند الله وفوق الصلوة  
فی المنزلة عند الله هو المشار اليه باليسر الذی وقرنی صدر الی بکر ففضل به الصالحین او حصل فی قلبه  
مالیس فی شرط الصلوة ولا من لوازمها فلیس بین الی بکر و بین رسول الله صلی الله علیه وسلم حل لانه  
صاحب صلیة و صاحب سر نور ۴۴ - ولی را خفای حال خود فرض ست چنانکه نبی را انظار نبوت  
الاجبوری اگر ظاهر شود شود بافتیاریها میکند و نیجا حکایتی شیخ خود می نویسم که از ان توضیح این مسئله  
در جغایات خواهد شد مدیسه از مردان حضور سمنی مظفر علی بریلوی میگوید شبی از شبها بفرورت  
استیجا بر خاستم و بقصد طهارت برای آب گرفتن بیرون صحن حجره خود آمدم چه می بینم که در درگاه علی  
سبیاری از بزرگان جمع اند شل یوم موس و در الان پائین صاحب البرکات تختی مرصع بجا نهاده  
گردد اگر آن تخت اکابر اولیاء الله نشسته اند بعد ساعتی چه می بینم که حضرت پیر و مرشد بالباس فائز  
شایان در بر مناجات بر سر دو بزرگ دست در بغل داده آورند و بر تخت نشاندند و همه به تعظیم ایستادند  
بوسه بر پیشانی حضرت ایستادند و اندانجا حالت دیده تحیر و ارزیزینه داخلی ایستاده باندم بعد همه با  
اندرون رفتند و غائب شدند من باز حجره خود آمدم تمام شب از معانته این حال نه خفتم صبح حاضر  
سمی شد نماز بجا امت پس حضور علی خواندم و این حال عرض کرده مستفسر گفیت این مقام ششم اولاً  
فرمودند ترا خواب شده باشد و حالات خواب را چه اعتبار چون اسرار کردم منقص شده فرمودند ترا  
باش و ازین قصه سخن نگوی از آنوقت خاموش شدم الله الله چه خفای بود که گاهی اشاره و کنایه این  
ذکر و بیان نیامد و این مقام مقام تعلیم و حوالگی خدمت ما هر چه بحضور و الابد و از ان روز تا وفات  
از ما هر چه بجای تشریف نه بردند و صد ماکرات خود بخود ظاهر میشدند که نوشتن آنها موجب طوالت  
بعد وصال حضور تصدیق این حکایت از زبان مظفر علی کردم نور ۴۵ - حضور قلب عباد  
و قسم است یکی آنکه بدانند که گوئی خدای عزوجل پیش نگاه من است و او را ده عبادت میکنم این مرتبه  
عمالی است بهره خاصه اکابر و اصلاست دوم آنکه بدانند که خداوند تعالی مرا می بیند و ریاست  
تعبدم این نیز ذوق و شوق و نور و حضور و اخلاص و حیاء بخش این مرتبه اولی است و این مقام

متوسط است و آنکه هیچ یکی از این دو تصور نباشد مقام غافل است یعنی عوام که زبان با خدا و دل با ملامت  
 سال الله العالیه نور ۴۴ - بدانکه عجب تراکست که از وون دل روزی کشاوه است بملکوت آسمان  
 چنانکه از بیرون دل بیخود و از درگاه کشاوه است بعالم محسوسات یعنی در دل استعدادیست که از ان دور  
 عالم ملک ملکوت و جبروت و لاموت میکند و گمان مبر که این پیغمبران علیهم السلام مخصوص است که گوی  
 همداو میان شایسته نیست و گمان مبر که روزن دل بملکوت بی خواب و بیدار کشاوه نگردد بلکه  
 در بیداری هم از کثرت ریاضت و مجاهده کشاوه میشود این فوائد بنا بقلم بقیه آمده باید که بقیه تا آدمی شود  
 نور ۴۹ نفس بر سه قسم است مطینه - امانه - اماره مطینه نفس انبیاست و خلص اولیا علیهم الصلو  
 والسلام که اراده اش و اراده الهیه فانی شد و هیچگونه غلاف حق را بان راه نیست و امانه که بر عیوب  
 ملامت کند و از کتاب آن باز دارد و اگر چیزی واقع شود و دپه نداشت و توبه گردید آن نفس صاحبین  
 و اقیان و اماره که مدام به بدی مائل باشد و اصرار و زدن آن نفس عوام است نور ۵۰ - تلون  
 و تمکین دو مقام است اگر سالک بنور سلوک طی نگردد است و در طی نمودن سماعی است آن راه صبا  
 تلون گویند و عکس در تمکین می نامند و واقف و راجع هم مراد از همین معنی است نور ۵۱ - تلب و  
 نفس در روح بر سه متر لوف المعنی است که مراد از ذات انسانیست نور ۵۲ - صوت سردی  
 چیست آواز لیسیت از عالم قدس که در شغل حواس وقت جهش نمودن سوراخ گوش می آید مثل مصلحه  
 البحر و غیره نور ۵۳ - بدانکه دامع لان حق دو قسم اند سیکه کاملان مکمل که به ریاضت و مجاهدات  
 هر دو خسته بغایت الهی خود بدرجه کمال رسیدند و دیگران را میرسانند این قسم از همه اقسام اعلی میباشد و دیگر  
 کاملان محض که بدرجه کمال رسیدند و همانجا استقامت کرده کمالات را ترقی میدهند و سخی خلق را شیا  
 را تنزل نداده اند و فیض به دیگران رسانند این قسم به قسم بالا مساوات ندارد و لیکن در اینجا باید دانست  
 که هر کمال از هر کامل افضل نمیداشد بلکه انگاه میشود که هر دو در کاملیت مساوی باشند بعد از ان  
 یکی را مرتبه کمالیت بخشند و در صورت البته این کمال را بران کامل فضل میتوان نهاد و نه بطور قاعده کلیه  
 که هر کمال از هر کامل افضل باشد نور ۵۴ - مخفی مباد که خواب عبارت است از حالتی که طاری شود

حیوان را بسبب استمرار اعصاب مانع از طوایف و انحراف متعاده چنانکه حواس ظاهر از احساس بازمیندگی نمی  
 و احساس تقابل را عرض بود چنانکه میان وجود مانع و وجود حلال و با هم شرط وجود و شرط و لغو و بعضی عبارتست از ایشان  
 حواس از نفس کلی که طاری شود از تصاعد و غذایه و حیوانی و جانب دماغ و تصویر بیانی و احساس تقابل عدم در ملک باشد که  
 صورت خواب و احساس ظاهر هر جمیع نشود اما نزد ارباب سلوک و عقلی است که پیدا میشود  
 بسبب امر مزاجی که عارض شود در دماغ و معنی امر مزاجی آنکه در کاسه سر انسان در و طرف است پیش  
 و پس سمت پیش که مخزن نور و عقل است و در میان هر دو طرف روز نیست حد فاصل چون انسان را  
 خواب شروع میشود یک غبار مانند برقیق پیدا میشود که باعث حجاب عقل است دوران روز و شب میسر است از آن  
 نوم غلبه میکند بعد در گوش و زبان دوره کرده به دل منوبری می آید آنوقت بسیار پیوستگی طاری شود  
 یعنی نوم می آید و می خسپد و مراد از امر مزاجی همین معنی بود که بیان کردیم و در اینجا حالتی دیگر است شبیه  
 بخواب که در اصطلاح صوفیه غیبت نامند و آن باز ایشان حواس است از فعل خود بسبب فطرالت  
 از آنچه در دل وارد میشود از عالم اعلی و دل را از عالم ظاهر لجام غیب کشد و آنچه در نجات شهود شود  
 مشاهده و مشاهده نامند و در اینجا نیز صوفیه عبارتست از عدم لطمه برین غیب و در اثر آن عالم اعلی نجات پیدا  
 و بیداری عدم لطمه است نزد بودن بسبب کوز از عالم اعلی و آنچه در مشاهده خود مشاهده و آنچه در بیداری محسوس شود چنان  
 خوانند و هم در عصری نور ۵۵ چون سالک از سیرانی الله فارغ شده و سیر فی الله قدم می نهند  
 و ترقی مدارج حاصل میکند بعضی از ایشان از و و تجلیات این مقام سالکت و صامت و ضابط میباشند  
 و چنان ظرف عالی دارند که کوه کوه دریا و سراسر را ضبط مینمایند و انشاء آن نمیکند و بعضی از اینها  
 ضبط کرده بعد ایا به هویت زبان میکشایند مثل سجالی اما اعظم شانی - لیس فی جنتی سوی الله  
 انما حق - ایشان ازین گفتار هیچ و بال و خیال ندارند چرا که طاقت ضبط قدرت و عظمت خدا را نداشته پس معذور  
 و مجبور شدند و لیا که ارام و علم اعظام تقریب افهام و تسکین عوام را بهر این محاله مثلاً گفتند اگر صبیح  
 تشبیه بحقیقت او و از سر مثل کلام جن حلول کرده به بدن انسان که نظام از زبان انسان است  
 و حقیقه کلام جن کن جتی از زبان این کس گویا شود و بدست او که کند و بیای او راه رود و بدن

او طعام خورد و بچشم خود دیدم که دخترش که خور در اخلل آسبب شد بیکدم نه سیر خجیه طعام بخورد  
 علاج کردم و شفا یافت آری گمان پری که بان دختره که نیم پادیش خور دی یکجا نشسته نه سیر خور  
 و گوازه کند بر ظاهر که آن جنی بخورد اما از دهن این بخورد و بنیست دکان و بنستندی که دختره بخورد  
 قدرت آسببی را با قدرت حضرت حق عزوجل چه نسبت اگر مولی تعالی بنده از بندگان خود را بنظر  
 کلام خود گرداند و بر زبان او سخن را ندید بعید است آنکه می شنوی که آن سخن رسد جانی همون میگویی  
 که این گفتن را در امر او است اگر چه تو از زبان بایزد و حسین منصور شنوی مثلاً و دیگر واضح و روشن  
 تر بلکه گوئی که عین صورت واقعه و آواز نیست که موسی کلیم علیه الصلوٰۃ و التسلیم از شجره شفیقه که یا موسی  
 ای انا للرب العالمین آیا آن درخت گفته بود که ای موسی شتم الله پروردگار جهانیاں ما شت الله  
 انگشت مگر رب العالمین اگر چه از شجره شفیقه شد همچنان اگر حضرت حق عزوجل از شجره انسانی که  
 اشرف از شجرست سخن فرماید و مردمان را آواز از گوی البشر آید چه عجب گفته و گفته الله بود  
 اگر چه از حلقوم عبداً نشد بود - اگر چه بظاهر این تکلم کلام انسان است لکن در حقیقت کلام حق است  
 است که انسان بصفت کلیمی اولی نزد کلام حقیقی و نفسی او بسج هر کس نیاید اینجا این تکلم ظاهری  
 خود را فنا کرده بمکلم حکم حقیقی چنان گفته است که معاذ الله باغوا می نفس خود بان گویا شده مثل  
 قول فرعون بیون انا ربکم الاعلیٰ که او یعنی بخود می خود گفت و این خودی را اگر سخته که مکلم  
 حقیقی او را گویا نمود کما لا یخفی لهذا این قبول ماند و ان مردود شد بین فرق در میان مقوله فرعون  
 و حسین منصور است که مقوله حسین از خود نبود بعد فنا و وجود خود بود و مقوله فرعون بر عکس ناخلف  
 پس چون بر او لیا الله حال غلبه میکند و طاقت نمیشد بقاضا و حال این از ایشان هر بر  
 می زند این حال حالت سکر گویند سکر و مسح و مقام است اگر وقت درود و تهللیات ربانی شود یا لک  
 برقرار ماند مسح و رن سکر حالت سکر را اعتبار نکنند بر اهل سکر هیچ باز پرس نیست مثل مجانبین و نه  
 اقوال این حالت قابل و ثلوق و محبت گرفتن است بلکه هر اهل سحر تدارک آن ضرور نیست چنانچه مشهور است  
 که حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه فرمود در وقت منصور کسی نمود که او را دست گرفت اگر

من و از وقت بودی گشتش گرفتاری یعنی بقا ضایع آنکه تذکر آن اهل محضر و بیست و در ازین پنجودی  
 نگاه داشتی و از باطن خود قوت ضبط عطا فرمود و اینجالت سکر بسیاری از اولیاء الله را بوده است کلمات  
 اینجالت را شیطانی خوانند و غیره اما ایضا که درین باره داراشکوه رساله بسط نوشتنه و شطیحات هر طبقه  
 تا در خود جمع کرده است هرگز از یاد تو ضیع منظور شد از این کلمات اینوقت ظل و عکس کلام الهی باشند  
 بعضی هم درین حالت مستغرق مانند تا آخر عمر هم چون حسین منصور قدس سره و از بعضی مدت العزم ظهوری آید  
 و ایشان را عظم ضابطین و واران خاص حضور سید المرسلین اند صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین چون خطا  
 را بشنید و حضرت حسین و سایر صحابه کرام و حضور پر نور غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه و بعضی را حالت  
 مثلون باشد گاهی بعد ضبط سر بر زمین چون افاق یا بند فوراً توبه و انابت ششمانند پس دلیل تقابل  
 که در حالت محو خود بعد و چنین کلمات را ضعیف و ظاهر آنرا نسبت خود حق ندانند و ربه توبه و انابت  
 چه معنی داشت اما چه کند که نه بجانب ایشانست نه بحالت سلامت حواس از ایشان سر بر زده حضرت خوا  
 بایرید بسطای رحمة الله تعالی را گفتند آنچه سخنانست که در بعضی اوقات از حضرت شامی شنویم فرمود باینده هرگز  
 نگفته است و زبهار گوید گفتند بل فرموده گفت اگر بعد ازین شنوید بر شما لازم میگردد که پنج صم زید مردمان  
 خنجر با آب دادش خود داشتند تا آنکه بر حضرت ایشان حال وارو شد و سجائی گفتن آغاز نهاد که مردمان  
 حبیبیت خنجر باز و ندید که خنجر بجای زد بر همان عضو خود او زخم رسید و بدن حضرت ایشان را کردند  
 بنود فرمودند من نمیگفتم که باینده میگوید آن میگوید که این گفتن او را من و او راست اگر کسی بحالت محو و بقا  
 حواس تقویه بچو کلمات کند از ندین و مرتد نشود واجب القتل است و ازینجاست که با وجود تسلیم توحید  
 وجود میگویند که فرق مراتب کنی از ندین یعنی مراتب تنزلات نگاه نداری اگر زید را این بگوید  
 و شما ل و فضا ل همین خدا وانی توحید وجودی کجاست که ممکن واجب میگوئی و عاشا الله زید خدا نیست  
 البته یقطع نظر از تعینات بحقیقت وجود و همان حقیقت واحده و اجبیه است و پس آنجا نه زید زید است نه عمر  
 عمر و نه خالد خالد و نه بکر بکر در وجود وانی واحد است و موجود را مصداقی جز خداوند تعالی با استقلال نیست  
 ازینجاست که گویند حقایق الاشیاء ثابته مع انده لیس غیره موجودانی الحقیقه خلاصه کلام آنکه این سخن قابل نیست

حال است تا وقتی که حال وارد نشود و هیچ نسبت درین مسئله تا بدان مقام نرسد کلام نکند که از افهام عقول بیرون است  
 و در امور عقلست جز اینکه گوید که مسئله حتی است الاکن کینه ان اولیاء الله دانند که مایا نرانی الحال همین است  
 ظاهر شریعت عزراست و مستقیم است آینده و فتنه که فضل الهی شامل حال شده بباطن شریعت مطهره رساند و نیز  
 ظاهر شریعت را در اینجا بطوریکه میبینیم که دیگران از ان بالفعل محذور اند این فائده برای آن آورده و نه  
 ضرورتی نبود که درین زمان اکثر انجمنین توحید گویان یافته میشوند پس بایشان نه احتیاط کنند و نه معترضان  
 پیش آیند و وجه ظاهر که لا ینفی ثور ۱۵ - احوال صوفیه و تفصیل عوام چنانچه مشهور است آن اول غیب مطلق  
 که حضرت اعیان ثابته است دوم غیب مضاف قریب بطلاق که عقول و نفوس مجرد اند و این عالم روح است  
 سوم غیب مضاف قریب بعالم حس درین عالم مثال است چهارم حس مطلق که عالم اجسام است پنجم  
 عالمی جامع مرین عوالم را گفته اند که هر عالم تحتانی منظر عالم فوقانی خود است بالترتیب چنانچه عالم حس منظر  
 عالم مثال است و عالم مثال منظر عالم روح و عالم روح منظر اعیان ثابته است اعیان ثابته منظر حضرت اقدس  
 و حضرت الاعدیه است پس عوالم باهم محاذات و مقابله دارند و باید که مطابق اند و گفته اند که عالم مثال بر خست  
 میان عالم ارواح و اجسام و مشتمل است بر صور انی عالم و از آنکه محسوس و مقدار است بعالم اجسام شباهتی  
 دارد و از جهت نورانیت و لطافت بعالم ارواح مناسبتی و مسمی است بارض حقیقی و خیال منفصل کاشی  
 و شرح فصوص گفته که در اصطلاح حکما عالم مثال صور بنطبه نفوس را گویند گویا در حقیقت خیال انی عالم است  
 فقط پس صوفیه در اثبات انی عالم و اوصاف و احکام آن با اشراقیه متفق اند و در تعیین مستقر روح بعد از  
 فراق بدن مختلف اشراقیه و غیر همین عالم را مقرر و گفته اند و صوفیه بغیر انی عالم رفته چنانچه شیخ اکبر قدس  
 سره الاطهر در فتوحات با پرست و یکم بعد از تنگ صد بیان فرموده و با چنانکه از ان در بیان عالم برزخ  
 یاد کرده ایم تذکر نور ۵۵ یکی از مخلصان فقیر که ذی علم و صوفی منش بود و بر حجت حق تقریری میکرد  
 در میان احاطه ذات احدیت بکافه عالم از انجا که شاید بعضی از طلبه ناظرین را تلایم حال و مقام خود  
 نشان بیاور و وحش یاد کنیم میگفت غفر الله تعالی لنا وله پدران ایدک الله تعالی فی الدارین -  
 که هیچ مفهومی از مفهومات که محیط همه مفهومات باشد نیست مگر مفهوم موجود که فوق همه مفهومات و حادثی کلام

اشیاء موجود است و مصداقش عند التحقيق نیست مگر ذات واجب تعالی شانه کما یجی پس  
 ذاتش محیط همه اشیا باشد تفصیلاً آنکه موجودیست عالی که تحت آن اجناس از انوار جوهر و  
 عرض این هر دو محیط تمام عالم الزم است با اینطور که چون موجود را عقید بقید فی الموضوع و لا فی الموضوع سازند  
 عرض و جوهر پیدا آید چه عرض موجود را گویند که فی الموضوع باشد و جوهر موجود را گویند که فی الموضوع  
 نباشد همچنین چون جوهر متعین بتعینات سازند اجناس و انواع جوهر پیدا آیند و چون عرض را عقید  
 بقید و گردانند انواع اعراض بعرض ظهور رسند پس گویند که جوهر از دو عالمی نیست مقرون بجاوه  
 باشد یا مجرد از آن و مجرد با متعلق بوده باشد یا غیر متعلق ثانی را عقل و ملک گویند  
 اول را نفس و روح و آنکه مقدارن بماده است قابل الیاء و ثلثه باشد آنرا جسم گویند و جسم اگر نمودار و  
 و نامی باشد از نباتات گویند و اگر جسم نامی ماس و متحرک بالا راده باشد حیوان گویند و اگر ناطق بهم  
 باشد انسان نامند همچنین حیوان اگر ناطق و مصل باشد چهار و فرس گویند علی هذا القیاس حیوان  
 محیط تمام حیوانات است از انسان و فرس و غیره و جسم نامی محیط انواع نباتات و حیوانات است  
 و جسم مطلق محیط تمام حوادث و نباتات و حیوانات و جوهر محیط عقول و نفوس و اجسام و همچنین آنکه  
 جوهر را محیط جوهر عالم و المستی همین سامان عرض را محیط اعراض عالم از الوان و شکال و طبقات  
 و کیفیات و اوضاع و غیره باید فهمید و چون دانستی که موجود مطلق محیط تمام موجودات است از جوهر و  
 اعراض الموجود هو الله تعالی سبحانه فهو علی کل شیء محیط و هو بكل شیء علیم باقیما ندانکه مصداق  
 موجودات واجب تعالی است و پس تقریرش آنکه موجود با احتمالات عقلیه متحمل است بلکه معنی با  
 اول موجودیکه وجودش عین ذات باشد و ثانی موجودیکه وجودش غیر ذات و از اند بذات لکن بمقتضا  
 ذات و لازم ذات و غیر متشکک عن الذات باشد و ثالث موجودیکه وجودش غیر ذات باشد و مقتضا  
 ذات بهم نباشد بلکه فانی عن غیر گردد و ظاهر است که موجود بمعنی ثالث الفیض و ادون موجودات  
 ثلثه است و ثانی اوسط آنها و اول اعلی و اشراف همه و البقی با آنکه نسبتش نبات واجب  
 کنند پس لازم که واجب را بهمین معنی موجود گویند یعنی موجود نیست که وجودش عین ذات است



[illegible]

مطلق وجود و ذاتی مظهر از لوث عدنان ارزانی وار و تابدان در عالم انصاف باوصاف الهی متخلق  
 با خلاق ربانی ترقی کند فقط سن نفحات الانس نور ۶۱ و هم از نفحات نوشته میشود القول فی معرفه

الصوفی و المتصوف و الملاحی و الفقیه و الفرق بینهم - و فی فصل العاشر فی الباب الثالث من ترجمه  
 العوارف - بدانکه طبقات مردم علی اختلاف درجاتهم بر سه قسم است قسم اول مرتبه واصل و کامل  
 و ان طبقه علیا است و قسم دوم مرتبه سالکان طریق کمال و ان طبقه وسطی است و قسم سوم مقیمان  
 و بدره نقصان و ان طبقه سفلیست و اصلا ان مقربان سالکانند و سالکان ابرار و اصحاب یقین و  
 مقیمان اشرار و اصحاب شکیال و اهل وصول بعد از انبیا صلوات الرحمن علیهم و طائفه انداول مشایخ  
 صوفیه آنکه بواسطه کمال متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از ان در  
 رجوع بر اسرار دعوت خلق بطریق متابعت مافوق و ماسور شده اند این طائفه کاملان کمال اند که فضل  
 و عنایات ازلی ایشانرا بعد از استغراق در عین جمع و لجه توحید از شکمهای فنا بساطل تفرقه میداند  
 بقا خلاصی و مناصبی از راس فرمود تا خلق را بنجات و درجات دلالت کنند و اما طائفه دوم آن جماعت  
 اند که بعد از وصول بدرجه کمال حواله تکمیل و رجوع بخلق بایشان نرفت و غرقه بحر جمع گشتند و در شکم  
 ماهی فنا چنانچه چیز بسته لک شدند که از ایشان هرگز خبری و اثری بساطل تفرقه و ناصبت بقا نرسید  
 و در سلک مرده سکان قیاب غیرت و قحان دیار حیرت انحراف یافتند و بعد از ان از کمال وصول لایت  
 تکمیل دیگران بایشان سفوف گشت نور ۶۲ از فیض الکلمات بیافض حضرت مید شاه عمده قدس سره العزیز  
 جلد دوم در فوایح نکو هست که ولایت چهار قسم است اول ولایتیکه باطن نبوة مطلقه است دوم ولایت مقید  
 بر نبی سوم ولایت مطلقه بر نبی و آن در محمد صلی الله علیه و سلم شکوة اقتباس ولایت انبیا است از  
 دیگر انبیا و شکوة اقتباس اولیا چهارم ولایت مطلقه عام که مخصوص به نبوت نیست هر یکی را خاصیت  
 خاتم قسم اول علی مرتضی است کرم الله وجهه و خاتم ولایت مقیده محمد شیخ ابن عربی است قدس سره العزیز  
 و اکثر اولیا و کمال تصدیق این نموده اند و بعض غلات فقها و صوفیه و تکفیر و تضلیل مشیخ مبالغه بسیار  
 میدارند ماره این مردم در غیبت فراموشی و در حضور خاموشی **و** بامری بگویند امر غشی و مشتبی

تا بجز میر و از ور خود پرستی. بعضی گفته اند که خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدیت که از نسل آنحضرت و خاتم است  
 عامه عیسی علیه السلام است از شیخ ابن عربی منقولست که ولایت عامه بتداو دارد و انتها ابتدا از ازم و انتها بار  
 عیسی علیه السلام نور است. تفصیل انقسام اولیا را اندک اول از ایشان چهار نفر را اندک مکتوبانند و هر یک دیگر  
 را نشانند و عمل حال خود دارند و اندک احوال از خود و خلق ستور باشند و اما آنکه اهل حل و عقد اند  
 و سر نیکان درگاه حقند و بعضی اند که ایشان را اختیار خوانند و چهل دیگر را از ایشان ابدال خوانند و بیست دیگر  
 از ایشان را ابر خوانند و چهار دیگر که پیش از او تاد خوانند و بیست دیگر اند که ایشان را نقیبا خوانند و یکی اورا قطب و خورشید خوانند  
 و این هر یک دیگر را نشانند و اندر امور باذن یکدیگر محتاج باشند و صاحب کتاب فتوحات مکیه فیصل  
 سی و یکم از باب صد و نود و شصتیم حال بنفیکان را ابدال گفته است و در آنجا ذکر کرده است که حقیقتی ازین را نیست سلیم  
 گردانیده و بیست تن از بنفیکان خود برگزیده و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر یک از بیست سلیم یکی از آن  
 تن نگاه میدارند و فرموده است که من در هر یک که با ایشان جمع شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند  
 و با ایشان سخن گفتم خواریت احسن بختا منعم و لا اکثر منهم شغلا باشد و فرمود که مثل ایشان نیز در ایام ملک یک کس بر حق  
 نور هم از خارق عاداتی که از اولیا ظاهر شود و اگر استخوان از اشاعره بگرامت اولیا و قائل اند و معتقدند که انکار  
 میکنند و ابو الحسن بصری از معتزله که موافق اشاعره است صوفیه گویند اخبار از او را ندیده و طی زمان شمال آن را زود  
 فرشته جن است اگر از کامل واقع شود و بجای ایشان باشد از اجتناب اطلاع بر ضمایر نیست تصرف ملک است  
 مثل احوال امانت اخراج محبوس از قید در بزرگ است و ادغال مرید در عالم ملکوت از خواص مرتبه الهیه است ابو علم  
 و مشقی گوید چنانکه بر پیغمبران اظهار معجزات فرقیست بر اولیا و نهان و شین آن الزام و بعضی گفته اند که کبر است حیض  
 خواجده عبد الله انصاری فرماید اگر بر هر کسی باشد و اگر بر باب رگو حسن باشد دل بهر آنرا کسی باشد از خوا  
 نقش بند قدس سره طلب کرامات کردند فرمودند که کرامات زیاده از آن نیست که با چندمی با رنگاه بر روزین توانم رفت  
 ابو القاسم سمرقندی قدس سره میان خلق نمیشسته بود و بزرگ بر بالایش آمد و مشغول یافت سجاده بر جوفش انداخت  
 و نماز گذارد و ابو القاسم گفت ای برادرانیکه کودکان که کنند و دانست که در میان خلایق دل خود را مشغول بچیز داد  
 حضرت شیخ ابوسعید الانجری گفته اند که فلان بر رگ آب میرود گفت سهل است زغنی و صوفیه هم بر رگ آب میرود گفت چنانکه

گفت ز غنی و غسی به هوا نمی پنهند و خط از شهری بشهر می رود گفت شیطان در یک نفس از مشرق بمنزب می رود  
 اینها را قیمتی نیست مرد آن بود که میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و از خدا می خرد  
 غافل نباشد که بهمت صدی و مرشدی رضی الله تعالی عنه بالفاظ آخر قال بعضهم اصل الکلمات و عظیمها التلذذ بالطعام  
 فی انطوائت الجاوت و منها مراعات الانفس مع الله و الرضا عن الله فی جمیع الحالات سبحان الله سیکه ملاوت  
 این کلام و مفره این دهم دانسته باشد و دیده باشد و اند که این سخن بچهره به حالست **تور ۴۵** - اعلم یا ولی  
 ان اولایه شش من الولی یعنی القرب بی علی قسمن عالم کما قال الله تعالی الذین الذین امنوا الایه و خاص و بی عبارت  
 عن فخر العبد فی الحق و بقا به قال له هو الفانی فیہ و الباقی به و انصار عبارت عن بنائه السیر الی الله و البقا عبارت  
 عن بایه السیر فی الله ابو علی جریانی گوید الولی هو الفانی من حاله هو الباقی فی مشاهد حق لم یکن لهن انفسه و الاصل  
 غیر الله قرار از نفس الکلمات **تور ۴۶** - شیخ فرید عطار فرموده که قومی از اولیاء الله عزوجل باشند که ایشانرا شایان  
 طریقت و کبرای حقیقت اولیایان نامند و ایشانرا در ظاهر به پیری احتیاج نبود زیرا که ایشانرا حضرت رسالت و حجه  
 تربیت خود پرورش میدهد و بواسطه غیر سی چنانکه او نیست رضی الله عنه و ان مقام عظیم بود و بس علی تا که انجا رسالت  
 و این دولت رو که نماید و لکن فضل الله یوتین ایشانرا و همچنین بعضی از اولیاء الله تعالی که متابعت انحضرت اند  
 انضواء طالبان ایجاب حایت ترتیب کرده اند بی آنکه اولاد ظاهر پیری باشند و این جماعت نیز موصول و ایستادند و بسیار از شایخ  
 بر نقیصه اول سلوک توجیه بایستقامت بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم کفانی طوسی را که سلسله شایخ ابوالجناح  
 نجم الدین گهری فی شفاها لایشان می پیوندد از طبقه ابو سعید و ابو جعفر ابوالحسن خرقانی رضی الله عنهما است زبندی نکند و او ایس و ایس  
 بوده علی الدوام **تور ۴۷** - بدانکه جمله اولیاء الله اگر چه چار حقیقت ولایت همه یکدگره اند چنانکه انبیاء علیهم السلام  
 که لا تفرق بین احد من رسلنا اما از حیثیت تفضیل تلک الرسل فصلنا بعضهم علی بعض متنوع و منقسم و منقسم  
 میشوند و هر که و هر چه را مشهور است و بی خاص است لهذا هر طائفه را از اولیاء الله مباحی مخصوص یا کاندند انضواء  
 صوفیه و بعضی از تصوف و بعضی از طائفه و برخی اولیویه و برخی فقیر و بعضی قلندر و برخی را ابدال و قومی را ابطال  
 و طائفه را سیاح و جماعتی را اوداد و الی غیر ذلک چون اولیاء عشرین و بدلا و اربعین و اولیاء عریف  
 و افراد و مرایس الله و افتاد و مجاهد و اقطاب و قطب الاقطاب لکن مع اشتغال و انضواء هم و افتراق فرهم

جله در یک مرتبه بر لوط اند و یک رشته مضبوط **س** بر نخی هر دلی را سبک است + یک ناختی می رود و هر کیفیت

## لمعه رابعه در سلوک

**نور اول** - بدان - و تفکک الله تعالی فی الدارین - چون طالب صادق قدم در بادی راه سلوک  
هند و وصال حق خواهد باید که بر رساله عمل معمول مولفه **سید محمد کاپوری** رحمة الله علیه عمل کنند  
مبتدیان را بس مفید و کافی ست نقل رساله بعینهای می نمایم -

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوة بعد و بنا بر بردار دینی سوخته آنکه بعد از تطبیق عقائد ببقای سلف از اعتقاد اشت  
و وزج و ثواب و عذاب و حور و قصور و جمیع آنچه از قرآن و احادیث نبوی علیه التحیة و الثناء مستفاد است  
و صوفیه صافیه نیز در آن مخالف علمای اظاهر می نیستند باید که همیشه با وضو باشند و اصله و مطلقا نماز  
که پیچ و قتی می وضو برو - و بعد از هر وضو دو گانه تحیة الوضو بخورد و لازم و آنکه نزدیک مشایخ کار است  
بزرگ و اصلیت قوی و طعام می وضو بخورد و بعد از طعام دو گانه تحیة الطعام میگذازد و با شستن خنجر  
عمل انضیف فی البضاعت است و بعد از خوردن طعام این دعا بخواند انحر الله الذی اطعمنی هذا الطعام محمد  
لقد الذی رزقنی هذا الطعام من غیر حول ولا قوة الا الله الذی اطعمنی و سقانی و جعلنی من المسلمین - و در  
احادیث صحیح آمده است که هر که را این دعا بعد از طعام بخواند آن طعام بحساب کرد و بعده هفت بار سوره  
قریش بخواند و یک آنکه در پائین آخر شب بر خاسته نماز تہجد و از ده رکعت سه شش سلام میگذازد و باشد  
در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد یعنی سوره اخلاص سه بار بخواند و هرگز روا ندارد که این نماز  
تقصا شود که درین نماز تاثیر است بزرگ و فائده است خیر اول چون بر خیزد آخر شب خوابان این بیات بخواند

اے کسی ما بیکسی ما بسین  
و از طبع همچو خودم و اربان  
خانه گرد نهاده و در کوئی تو مقیم

بر رهم آور که سلمان شوم  
رزق من از عالم غیبی رسان  
با چشم تو ز ما و خمت را فرغیم

در دلم افکن که پشیمان شوم  
قافله شد و ایلسی ما بسین  
باره تیز سبزه و گلزار را فرغیم

دو کان خراب که ده وار کار فارغیم بر زفت و برگزشت سر را ز آسمان نام من عمر خود سیه کردم یار ببه رانیم ز خزان چه شود یک گبر و گر کنی مسلمان چه شود در راه خود اول ز خود می بخود کن بر کرم تست مرا اغتمید جز در تو قبله نخواهم نساخت بمقتضی زبیر اسال بسبوح و نماز اگر کار یک کس بسامان شود مقرر بالذنب و قد وعدا کا بادش با جرم ما را در گذار جسم من اندازه بجد کرده ایم دایم در فسق و عصیان مانده ایم غافل از احوال و نواهی پوده ایم بر در آمد بنده بگرنجیت ز آنکه خود فرموده لا تقصروا نفس شیطان زد که یاراه من پیش از آن که اندر عهد نما کنم کنی و بعد بچندم بخیر انداز من بنا جاست بذکر و سبق باطن مشغول باشند تا آنکه جمیع صادق بعد بعبه پیش از فجر برای کشایش رزق طلال	زخمی که دوا شتم بیجا به برد عشق کز دق عشق از سر و دستا فارغیم تو برین نامه سیاه مبین راهی بدیم بکوسه عرفان چه شود یار بل پاک و جان آگاه هم ده و آنگاه ز بخودی بخود را هم ده چایه من ساز که جیبار هم گر نوازی تو که خواهد نواخت تنها غم دل گفتن بیا چه خوش باشد ز دریای رحمت چه نقصان شود فان تغفر فانت لذاک اهل ما گنگا ریم تو اهر زگار سایها و بند عصیان گشته ایم همه قمر نفس و شیطان مانده ایم بیگانه نگزشت بر ما ساعته آبر و سکه خود ز عصیان ریخته بحر الطاف تو بے پایان شد رحمت باشد شفاعت خواهین اندر آن دم که بدن جانم بری	از سود و از زیان دو باز فارغیم اگر چه من سر بسیر گنه کردم اگر چه خویش بین گناه مبین بس گب که از کفر مسلمان کردی آه شب و گریه سحرگاهم ده بر عمل خویش ندادم پید اگر تو ساز می بکه رو آورم ایک ره عنایت تو ای بنده نواز سر بر قدش بردن هر بار چه خوش باشد الحی عبدک العاصی اتا کا والنظر دمن یر جسم سوا کا تو نگو کار می و ما بد کرده ایم آخرا ز کرده پشیمان گشته ایم روز و شب اندر معاصی پوده ایم با حضور دل نکردم طاعتی هست امید مغفرت از لطف تو ما امید از رحمت شیطان شد چشم دارم که گند پاکم کنی از جهان با نور ایمانم بری
--	--	---

یا رزاق صدای بخواند اول و آخر درود و شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وبارک وسلم بعد از نماز بخواند اینک بعد از  
 بزرگ مشغول شوند بعد از برای کشایش و مغفرت صد بار یا غفور و صد بار یا غفار بخواند اول و آخر درود و  
 چنانچه عمل این ضعیف است بعد از نماز نشسته باشد چون آفتاب یک نیزه بر آید و رکعت نماز بگذرانند  
 در هر رکعت بعد از تسبیح سه بار سوره اخلاص بخوانند بدین نیت نیت تویتان صلی الله علیه و آله  
 رکعتی صلوة شکر النهار تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد مشغول بسبق باطن  
 باشند و هرگز بگذارند که هیچ وقتی خالی از سبق باطن برود خواه نشسته خواه ایستاده خواه غلیظند  
 مشغول باشند و چون وقت ضعیف باشد دو رکعت به سوره سلام بگذرانند بدین نیت نیت تویتان  
 صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة الفجر تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر در هر رکعت  
 بعد فاتحه سوره اخلاص سه بار بخوانند هرگز این نماز تمام قضا کنند که ثواب بغایت است و فائده  
 بی نهایت دارد و بعد از غروب شمس رکعت به سوره سلام او این بگذرانند بدین نیت نیت تویتان صلی  
 الله علیه و آله رکعتی صلوة الا و این تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر در هر رکعت  
 بعد فاتحه اخلاص سه بار بخوانند بعد و گمانه با ایصال ثواب روح فرید الدین گنجشکر قدس سره بدین  
 نیت نیت تویتان صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة هدیه الروح فرید الدین گنجشکر تقربا الی الله تعالی متوجها  
 الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و دیگر دو گمانه بغرض ایصال ثواب روح خواجیه به الدین نقشبند بدین  
 نیت نیت تویتان صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة هدیه الروح خواجیه به الدین نقشبند تقربا الی الله تعالی  
 متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد و گمانه دو رکعت به نیت ایصال ثواب روح پرفتوح حضرت  
 پیران پیر رضی الله عنه بدین نیت نیت تویتان صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة هدیه الروح غوث الاعظم حضرت  
 شیخ عبد القادر جیلانی تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد و گمانه  
 نماز هجرت حفظ ایمان در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص پنج و پنج بار این آیه ربنا لا تمزع قلوبنا  
 بعد از پرتیا و سبب لنا من کذب رحمة انک انت الوهاب و دو رکعت و دیگر به نیت حفظ ایمان بخوانند  
 در رکعت اولی بعد فاتحه اخلاص بنقبات و یکبار سوره قلن و دو رکعت دوم بعد فاتحه اخلاص بنقبات یا یومنا

یکبار بخواند و بعد از نماز عشا بنا بر کشایش رزق هر دو جهان مقدمات یا قتل بخواند و مغشش در دل تصور کند  
 که خواندن هر اسم از سهای الهی به تصور پیش بود و نفع ندارد اما اول و آخر درود و بعد نماز  
 عشا جهت کشایش رزق هر دو جهان یکبار فاتح رزقی یا قتل و مقدمات یا قتل هو الباس بخواند و مغشش  
 در دل تصور کند این اسم این ذره خاکسار را از عالم باطن بالهام ربانی رسیده است بعد مدبار لا حول الا  
 اول و آخر درود و شریف بعد سوره مزمل بدین ترتیب بخواند که اول ده مرتبه درود بخواند بعد یکبار است الکری  
 و سه بار استغفر الله الذي لا اله الا الله و هو الحي القيوم و التوب اليه بعد مائة و عود و تسبیح مائة بار سوره  
 مزمل بخواند و هر بار عود و تسبیح بخواند باشد هر حاجت دینی و دنیوی برآورده و اند بعد چون بخواند  
 ر و قدر بار درود و هر کلمات بفرد بعد قدر بار لا اله الا الله الحکیم العظیم و تسبیح ۲۵ و پنجبار خلاص  
 دود بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعد کلمه طیب یا ر خواند بخواب رود و گاه گاه  
 بدین ذکر نیز مشغول شود که این ذکر را ذکر خواص میگویند تا تاثیر عظیم و فائده جزیل دارد و جانب است بگیرد  
 حق جانب چپ حق پیش گوید حق و بر دل ضرب نموده و بوقت ذکر آتین خان خیال کند که راست  
 چپ و پیش و در دل من حق است هیچ موجود نیست این ذکر نافع تر و مفید تر است و هر که این ذکر مشغول  
 شده به سود و به نصیب مانده است مقصود حاصل شده است بکرم الله تعالی او دیگر ذکر زبان  
 هندی از شیخ فرید الدین گنجشکر منقول است بدین ذکر نیز مشغول باشد است بگویند او نهاتو و چپ بگویند او نهاتو  
 و پیش بگویند او نهاتو و در دل ضرب کنند اینها تو - این چهار ضربت بگفتن این ذکر در دل ذوق  
 آید یک ضرب بدین طریق - اینها تو - اینهمی - این ذکر به زبان هندی بسیار ذوق بخش  
 و اثر عظیم دارد و حضور تمام دهد باید که ناخن نکند و اگر در آخر شب صلوة التهجید بدین ذکر مشغول باشند و  
 در روز نیز اگر جاسه خالی از اغیار یا بند کمال نفع دهد و در هر روز از خواندن قرآن غفلت نکند یک  
 سیپاره کم یا بیش بدین وطیره بخواند باشد و با آنکه گفته و نوشته شده است استقامت و مداومت نماید  
 اما غفلت نباید هر که استقامت نکند و مواظبت نماید تقصیر از کس است نه تقصیر ازین فقیر و یا قصد  
 شهرت کند چون ریاض شهرت دخل یافت همه فاسد گشت و السلام علی من اتبع الهدی تمت رساله



علی الیوم واللیل از سید محمد کالیو سی قدس سره

حالا میگویم که فی زمانه پابندی اوقات موافق رساله هذا متعسر و دشوار است و جمعا طاهر لاحاجه بلبیان مختصر  
می نویسم باید که حتی التوسع بران عمل نمایند تا هم غالی از فائده نخواهد شد بعد استقامت صلوة و لفیه اکثر  
بجماعت خواه اکثر بجماعت چنان روش اختیار کنند که خود را عادی صلوة تهجد کنند که آن هم از جهات  
این راه است و از آن وقت تا طلوع شمس صلوة اشراق ادا کرده چیزی که از او را دلسانی خوانده اند تا آنکه  
چهار گریه یوم بر آید. انگاه صلوة چاشت خوانده متوجه با کسب امور معاش شود تا آنکه قریب به  
چیزی تناول کرده قیلوله کند بعد قیلوله از صلوة ظهر فارغ شد چیزی از آن در و در خوانده باز بطلب نعمت لایحوت قصد آنکه وقت عصر  
تمام عصر متوسط وقت بخوابد باز متوجه بسجده ایستد تا آنکه غروب یابد نماز غروب ادا کرده صلوة او یحیی از نماز متوجه به اهل و عیال خود شود تا آنکه  
عشا آید نماز عشا خوانده چیزی که خورده با وضو در دو گویان بخواب رود و اگر صلوة تهجد ممکن نباشد تا اول وقت  
صبح برخیزد و سجا آورد و آنچه که نوشته ام درین زمان اینهم بس است لا قول هر شد ما ست که ضبط وقت  
بین العصر و المغرب از متعسر است حتی التوسع به نباه آن پردازد **نور ۲۲** ذکر الله چندان کن که دیگر  
ترا بخون دانند اگر چه افراط در جلای و رفیقای خیر الامور و سطها خوبست مگر ذکر الله زحمت و اجازت  
ورودی ندارد کثرت ذکر الله حتی لیتوا لجمون این حدیث در کتاب مجمع الطبری و البکیر و علی الیوم و اللیل  
لابن السنی بروایت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه مروی است **نور ۲۳** زیاد عبادت مکن بلکه  
محیط اعمال است بلکه بروید و نادیدن کسی اصلا التفات مکن **۲۴** اگر روی طاعت ترا و جهد  
اگر جبر سلیقت نه بنیدر و است خالصا کنی هر چه کنی که همین محمود است و بس بلکه عبادات ناقله  
خفیه بهتر از جهریه **نور ۲۵** مقامات لغزش و دولت این راه مایل سلوک را هفت قسم اعراض  
یعنی اندکی روگردانی طالب از مطلوب این در مرتبه اول است حجاب یعنی در میان طالب مطلوب  
برده حائل شود که طالب مطلوب را نه میخیزد این در مرتبه ثانیست - تفاضل یعنی در میان طالب و  
مطلوب جدائی این در مرتبه ثالث است سلب مزید یعنی نسبت طالب که با مطلوب حاصل بود  
بسیار رو کمی آورد یعنی سلب شود این در مرتبه رابع است - سلب قدیم یعنی سلب نسبت اعم

در از گذشت و میگذرد این در مرتبه خامس است تسلی یعنی مطلوب را در طلب طلب تسلی شود با و کاری نما  
 طلب کند یا نکند این در مرتبه سادس است عداوت در میان طالب و مطلوب دشمنی پیدا آید و طلب نفس  
 مکروه دارد این در مرتبه سابع است معاذ الله من ذلك الغضب الخذلان مرتبه اخیر را علاجی نیست خوف  
 سلب یا نیست و چون تدارک و میان واقع نشود شده بر مرتبه اخیر میرسد پس باید که از اول فکر

کند تا نوبت اخیر نیابد ورنه خسر الدنیا و الاخره ذلك هو الخسران المبین نصیب گردد. اللهم احفظنا اللهم احفظنا  
 اللهم احفظنا **تور** - بر کشف حالات آئیده خود اعتبار نکند تا آنکه مطابق واقع نشود و نه بر خلق عرض

کند تا که در صورت خلاف وقوع کذاب مشهور نشود زیرا که شان ایزدی بر یک غنویت کل یوم مہونی شان  
 آنوقت که ترا معلوم شده بود ممکن که همان صحیح و درست بود و حالشان پروردگار از لطف بقهر یا از لطف  
 آید بر عکس معلوم تو وقوع یافت پس تو بوجه اظهار آن نادم و منفعل شوی و کذاب قرار یابی و موجب لشخند

که و مہ شوی این بند حضرت غوث اعظم است و الله اعلم بالصواب و الیہ المرجع و المآب **تور**  
 چندان بخور که زنده مانی و عبادت کنی بخیر آنکه بخور شوی حکیم بجای رفت و یکسال طرح اوقات  
 اندخت کسی بماند ناچار بوطن واپس آمد و مردمان پرسیدند چرا واپس آمدی گفت ضرورت قیام خود  
 ندیدم زیرا که مردمان آنجا بوقت خوردن لحاظ میدارند غلبه جوهر را که چون گر گسنگی غالب میشود و بخور

و بخور باقیست که دست از طعام کشند بدین سبب بخور نمیشود و بعضی موخین این نقل را بعهد اقدس  
 حضور سید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم نسبت کنند و گویند بادشاهی از بادشاهان رومین حکم  
 حاذق بنابر معالجه اصحاب کرام بطور هدیه فرستاده بود این حکم تا یک سال ماند چون کسی بخور نشد واپس

رفت و این حالت عادت صحابه کرام بعرض رسانید همه حضار مجلس در حیرت آمدند و بخوبی اسلام  
 اعتراف آوردند **تور** - مدام با وضو باشی تا روزی کشاده شود و اگر مداومت بمیر نیاید تا اکثر  
 اوقات همچنان کن و اگر این هم بدست نیاید آخر کم نه از آن که بچکانه وضوی تازه کن و اگر کسی بعلیقتی

این هم تواند تا قدرت و طاقت خویش عملدار که باعث برکت و ترقی رزق است **تور** هر از سو  
 خاتمۀ خائف باش و آن دو قسم است قسمی آنکه معاذ الله سلب ایمان شود دیگر آنکه در خیال و محبت نماید  
 یعنی در آخر محبت مال و متاع و زن و فرزند یار و دوست و اجباب نیاید خیال باشد همین مراد از دنیا است  
 این هم قسمی از سو خاتمۀ است در بصورت گنگ کار میرو پس چند سال از خیال سختی بنیدلجده نجات یابد  
 خاصان خدا را نه چنین سوئی خاتمۀ هم می آید پسند تو چه چیز نیستی که بفکر نشسته اللهم احفظنا من کل شیء  
 بجاه سید الکونین سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و بجهت و لیک الغوث الاعظم آمین **تور** در شیطان  
 انداز ذریات البلیس لعین چون انسان بالغ میشود هر دوی آید و در قلب وی مستقر میشوند یکی را ایمان  
 و عقائد ایمانی خدشه پدید میآورد و در دل می فلند که بر خدای ناویده چگونه ایمان آوردی که او نیست  
 جائز است که دوبار یا ده باشد بلکه همچنان باید زیرا که تدبیر انجمن عالم و سبع از یکی چگونه اصلاح پذیرد  
 و انبیا را ناویده چگونه تصدیق کردی ممکن است که ایشان بنا بر عظمت خویش ضیق دعوی کرده  
 باشند معجزات چیزی نیست از جاد و گرانی همچین افعال صادر میشوند شاید اینهم از آن خمس باشند  
 و ملائکه ناویده را چرا تسلیم کردی که ایشان بر تدابیر عالم مامور اند و همچنین نظرات و وسوسه های عقائد  
 اسلامی اندازد و دیگرے در فروعات دین مثل نماز و روزه و غیره شک و وسوسه پیدا میکند بجا  
 میگوید که نماز از انشد فلان کن فراموش شد و وضو صیحه شده مسح کرده یا قعدۀ چه میکنی این کعبه است  
 اول یا سوم است در روزه نیت نکردی یا آب از حلق فروخت همچنین دیگر فروعات در دل می آید  
 ازین سبب انسان دو هم می افتد حتی که بخون میشود بعضی را معاذ الله با کجاء و زندقه نوبت میرسد  
 اللهم احفظنا من شر ما یس انسان را باید که به احوال و خطرات این هر دو دشمنان عمل نکند بلکه خلاف آن کند  
 اگر او شب گوید آنرا روز و اگر روز گوید آنرا شب دانند تا ایشان شکی روند نهادت این مردود دان  
 همچنان که با التفات و خوض و تردد چه میشود باعرض در گردانی و توجه نکرد الهی و در خیر میگردد

پس وقتیکه وسوسه و رول آید و اندک از من نیست بلکه کسی دیگر و رول آمده بخین  
میگوید و مراد دفع آن بے بد و خداست قدرت نیست من همان بنده گردن نه و فرمان پذیر  
و ایمان گزین خداست خودم که بودم این تصور دیده بروین خود مضبوط ماند و عبادت حجت  
و چالاک انجم از شبهه ایشان نجات خواهد یافت و خراب و برباد نخواهد شد و لاجول  
و لا قوة الا باللہ العلی الاعظم **نور ۱۰** - وصول اللہ نہ بذکر و مشغل و غیرہ است نہ طریق او  
شخص باینها طرقت بسیار اند و بیرون شمار چنانکہ گفته اند طرق الوصول الی اللہ بعد  
انفاس اخلاقی پس بہر نوع و بہر طور کہ میسر باشد و جمعیت خاطر بان دست دہد  
و تہم ہوں ذکر و مشغل است همان را طرق وصول دانی و کارمانی و اند مثلاً اگر کسی را  
این معنی از سماع کتب دین میسر آید و جمعیت باطن پیدا شود و برای آنکس بہین مطالعہ  
ذکر و مشغل است و اگر کسی را از صحبت صلحا میسر آید بہین صحبت مراد ذکر و مشغل  
و علی ہذا القیاس چنانچہ علما فرمودہ اند - لیس فضل الذکر حقیر فی التہلیل و التبیح بل  
کل مطیع اللہ تعالیٰ فی عمل فہو ذاکر این فائدہ حسب تعبیر شیخ خود نو ششم  
بکذا ان ولی سخی رضی اللہ تعالیٰ عنہ **نور ۱۱** - اختلف المشايخ في المقام و السفر  
فاختار قوم اقامة الوطن و اختار آخرون سفر البلاد فناء الحكمة فيه قال مشايخنا  
رضی اللہ تعالیٰ عنہم ان ذلک لیس باید نیابل بامر اللہ تعالیٰ و الامامہ و یختلف ذلک  
بأختلاف الاحوال فان كانت الهدایة للنجا و افاضت الخیر علیہم اکثر فی السفر و انما  
وان کان عکسہ فالحضر اوسل من السفر و ان كانت الهدایة فی السفر و الحضر علی السواء فالحضر  
ایضاً اوسل من السفر لان فی الحضر جمیعہ زائدہ بمقابلہ السفر فلذا کان شیخی و مرشدی  
السیدی الشاہ آل الرسول الاحمدی رضی اللہ عنہ ترک الاختیار فی ذلک الی و قال

لی لا احمک علی الاقامه ولا اضیق فی ذلک الامر علیک بل اترک الخیرة فیه بیدگی لانی علم  
 حال ایل قرابتک فانهیم کلهم یجادونک ولبنا ذونک فمنهم من یظهر منهم من یفهم اللهم الا شرفه  
 قلیله منهم هم من المواقین الباقون ان غیبتا دوک وان حضرت اذوک ولاتیرکونک  
 تقیم چیلک فان لا اگر یک علی اقامه بل یک اختیار فیها وخی تر کها بکذا سمعت من جدی  
 نور ۱۳۱۰ اوقات شبانه روزی بانیطو مقرر کند که پاسی از شب باقی مانده بر خیزد  
 و فوراً بغیر کلام دیگر کل طیب بخواند بدین وجه که دل بین وقت بیداری از خواب پاک  
 و صاف میباشد از جمله کدورات نفسانی و شیطانی پس چون بکر که منقش شود کلمه استقرار  
 یا بدو در بعضی خطرات مذکوره باز داخل شود خوانند و تا شیء ذکر کلمه هم برابر و دو نقش  
 پذیرد بخوابد شد پس باید که کلمه طیب خوانده از بستر برخیزد تا دل سالک بکر الهی منور شود  
 بعده از طهارت و استنجاء و وضو و غیره فراغت کرده نماز تجمید ادا کند و آن دوازده رکعت  
 به شش سلام است در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بخواند من بعد بکر و مشغول  
 و مراقبه موافق تسلیم مرشد خود متوجه شود تا آنکه صبح صادق بدر آنگاه باز تجمید  
 طهارت کرده نماز صبح در مسجد با جماعت گذارد و کلام نکند و متوجه باطن خود شود تا آنکه  
 آفتاب بقدر مرغ بر آید الوقت نماز اشراق ادا کند که آن هم چهار رکعت بدو سلام است  
 و بهر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بعده چیز از او راد و وظایف لسانی معموله  
 خاندان خود در مکان قیام گاه بخواند چون ربع یوم تمام شود یعنی پاسی از روز  
 بگذرد آنگاه نماز چاشت که هم چهار رکعت بدو سلام است و در هر رکعت اخلاص بعد  
 الحمد سه بار ادا کند بعده به درگاه معلی حاضر شده و طیفه آنجا خوانده ثواب  
 بار و ج بزرگان هدیه کند بعده بخار و دیگر مثل درس و تدریس یا کسب ریاضت

و مزدور و نوکر و بر وجهه حلال باشد متوجه شود چون نصف النهار بر آید  
 انگاه چیزی از قوت لایموت تناول کرده قدری نجسپ تا کلالت شب بیداری دور شود  
 من بعد ازل وقت از قیلوله برخاسته چهارت وضو و غیره کرده نماز ظهر با جماعت ادا نموده تلاوت  
 قرآن شریف اقل یکپاره و ربع و دلائل الخیرات و حصن حصین کند و قدری متوجه درین لیس  
 حدیث و تفسیر علوم دینی گشته جزوی کار بار دنیاوی کرده وقت عصر از نماز عصر جماعت فراغ  
 حاصل کرده تکلم نکند لاحیا و ما بین العصر و المغرب که صبح عاشقان همین است آنچه که ممکن باشد  
 از سبق باطنی غافل نماند متوجه قلبیاند و ذکر و شغل کرده باشد تا آنکه آفتاب زرد شود و قریب به غروب  
 رسد انگاه بر لطافت اوقات آن یوم تا مساف خورده حسرت تبارد و بگوید که تمام روز با خر سیدی بیچ  
 طاعت و عبادت الله جل جلاله نگردم و گریه کند بشبه طریقه کیفیت آمده باشد و جهد کند که آرد و نباشد  
 و بر یار نرسد زان بعد نماز مغرب با جماعت ادا کرده صلوٰه او امین که شش رکعت به نیت سلام است بعد  
 انحد اخلاص بربه باریت ارسال ثواب باروح مرشدان طریقت خود بگذارد زان بعد خانه خود آید و  
 تفقد اهل و عیال خود کند که عادت نبی مایود صلی الله علیه و سلم بعده اگر طالب علم است بمطالعه کتب  
 توجه کند بعده عشا با جماعت ادا کرده چیزی از قوت لایموت تناول کرده با وضو و در دو گویان  
 بخوابد و دو بعده باز چون بیدار شود همین طور بجا آرد و دست این اوقات بنا بر تصفیه باطن ضرور  
 می باید و از فقیر حساب رسد و شیخ خود از عمر نه سالگی تا ده سال کامل پانصد این اوقات مانده است  
**نورسم** بعد ظهر تلاوت قرآن شریف بقاعده فی الشوق یا بقاعده دیگر و قراءه منزل  
 حصن حصین و حسب و دلائل الخیرات ضرور بجا آرد که در وقت عادت بزرگان مایود  
 و اقل درجه تلاوت قرآن یکپاره و ربع است و درین تدریس کتب و حدیث و تفسیر و غیره هم در وقت  
 یعنی بعد ظهر تمول بود عادی شود **نورسم** خواندن فاتحه تمامی شجرات خاندان خود با مخصوص

شجره که در آن مرید باشد بهر طور عادت گیرد اول درود غوثیه اللهم صل علی محمد و آل محمد و الاکرام  
 و سلم یا زده بار بقا تحه و ائمه الکرسی یک یک بار و اخلاص مع البسم الله شفقت یا تنه بار و درود شریف  
 مذکور نیز شفقت یا تنه بار خواند ثواب نیمه قدرت نام بنام برشد ان سلسله ابد کند و بعد سلاستی شد  
 خود خواهد و اگر زنده بود و در نام او هم شامل کرده فاتحه دهد و دعای خیر بحق خود بوسیله هولا، الاولیا  
 الاکرام ازو تعالی بخواند این فاتحه بعد فجر یا مغرب مع فم ثواب و این ضرر و سجا آورد **نور ۱۵** -  
 در اینجا بعضی اوراد و شغال و تسبیحات مخصوصه خاندان برکاتیه بنا بر متوسلان این خاندان عالی  
 میگویم که بروی عمل نمایند که قلیل المحدث و کثیر المنفعت اند **نور ۱۶** - یکی از اینها پنج گنج  
 بعد هر نماز خواندن معمول است بعد نماز صبح یا غزیر یا الله - بعد نماز ظهر یا کریم یا الله - بعد عصر  
 یا جبار یا الله - بعد مغرب یا ستار یا الله - بعد عشا یا غفار یا الله - هر یک صد بار **نور ۱۷** -  
 دوم پنج گنج کبیر بعد نماز صبح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک الی کنت من الظالمین یکصد  
 و یا زده بار اول و آخر درود شریف سه سه بار بعد آیه فاستجبنا له و نجیناه من النعم و کذا الکس  
 نبی المومنین یا زده بار بعد ظهر یا حی یا قیوم بر جنگ استغیث یکصد و یا زده بار درود شریف  
 سه سه بار بعد عصر حسبنا الله و نعم الوکیل یکصد و یا زده بار درود شریف سه سه بار بعد مغرب ربانی  
 منی الفرد انت ارحم الراحمین یکصد و یا زده بار درود شریف سه سه بار بعد عشا و افوض امری  
 الی الله ان الله بصیر بالعباد یکصد و یا زده بار درود شریف سه سه بار **نور ۱۸** - سوم از آنها  
 اورا و خمسة است اعلم ان الوردین الاولین هما الاولان من الکنزین الکبیرین فلیتذت بهما  
 و لیجمع بین النیتین اعنی نیتی الکنز و الورد و انذکر الثلثة البواتی (ف الاول) فسهیل یا طهی  
 کل صعب بجمه سید الابرار سهیل نائمه و احدى عشرة مرة مخاطبة بالصلاة ثلثا و الثانی  
 الله صمدی من عندک مدد می و علیک معتمد می عشره و ناد علیا نائمه و عثمه و احدثا میه یا ابوالنیت

اتقنی و یا علی ادرکنی بحمد و عترته الطاهرین عشر محاطه کذلک یا شیخ عبدالقادر شیعاً شادماً  
 احد عشر مرة فحاطا (و الثالث) صلاة القادرية اللهم صل على محمد بن الجود والكرم وآله  
 وسلم ثلثة و الاضایوالب فی ذ الوقت علی هذه الصلاة بعد المحاط مع الصلاة الاوليستین  
 مرة اللهم صل على محمد بعد ما عندک من العدد فی کل لحظة ولحمة من الازل الی الابد وکله  
**تور ۱۰** - چهارم از آنها اشغال خمسه و آن انيست خمسة بعد خمس و کل ذلک فی النفس  
 ما بها اللسان خبره کلها احدى عشرة مرت تعقب بهن السلام من دون تحلل کلام و تقدیم الدعاء  
 النسب فاذا فرغت فالنصب فبعد الفجر ترفع شطر الهيالة الشافی فی النفس المستنشق من القلب  
 النیل فری الی ام المودری رافعاً سر اسک وترسل لشطر المثبت فی النفس المرسل بالعکس  
 فانصار اسک و تقرب منها لک ضرباً خفياً (و بعد الاولی) محض المثبت مقسوماً کذلک علی شرطیه  
 فالاول لام التعریف و الثانی من لام جوبه الکلمه الی الاخره تسکینه من دون انبهار الضم  
 (و بعد الوسطی) فجد العلم الاکرم منقسم کذلک علی المعروف والمعروف مع السکون المذكور  
 (و بعد المغرب) کذلک لکن بانهار لقمه و شبا عها (و بعد العشاء) مثل الفجر و اضغاضمیه  
 موضع المنظر و اتقا علی الاول **تور ۱۱** - بعد هر قدر ضمیمه بر عایت شجره چشتمه یازده یازده بار  
 ضرب نفی و اثبات و وضری بجهر باید کرد بدینطور لا اله الا الله از ناف باو از بلند بردارد و بدماغ بر دارنجا  
 الا الله در دم زیرین فرو د اود ده باو از بلند بقوت تمام بر دل ضرب و بد بعد دعا خوانند اینهم  
 سهول بزرگان باره بود و حالاً هم گم شد انا الله و انا الیه راجعون **تور ۱۲** - بعد اشراف  
 یک وقت در حویلی سجاده گوی دعا و حرز یانی و کبار دعا و حزب البحر و چهل اسماء بطور خمسة هم  
 از نوازم داند و در درگاه منجوره بنابر ایصال ثواب بار و اح طیب بزرگان و نود و نه نام بار بقیه  
 و نشی و سه آیت حروف تهجی مع موکلات بخواند چهل اسماء در درگاه هم خواندن خوب و درو



غوثیه کلان دور و مستغاث بهم خواند نور ۲۲ - طریق بیعت گرفتن و طالب نمودن چنین  
چون طالب پیش آید و برآمد بر سر استند کند اول بین که قابل بیعت است یا نه اگر غیر از استند  
یافته شود از او پرسد که پیش ازین بر دست کسی بیعت کرده یا نه اگر گوید که ای الان نکرده ام پس  
حال ابا و اجداد و کبر سده که در کدام خاندان منسلک شده می آیند آنچه او گوید در همه خاندان اگر  
اجازت داشته باشند می کنند و اگر خود را اجازت آن فلان نباشد از او عذر گرفته و پرسد که  
مرا باین خاندان اجازت نیست سوا آن به فلان فلان خاندان اجازت میدارم اکنون کدام  
خاندان مرید خواهی شد پس آنچه او گوید در همه خاندان او را منسلک کند شخصی برای بیعت نزد  
مرشد آید حضور از او مصافحه کرده فرمودند که من ترا مرید نخواهم کرد تو از خاندان صابریه  
هستی و مراد را آن خاندان اجازت نیست و از محمد و صابریه صاحب درین کار حجاب خواهد بود  
او گفت من با حدی سوا حضور مرید نخواهم شد نگاه او را مقیم داشتند بعد از آنکه روز فرمودند باین  
آن طالب چون حاضر آمد فرمودند اکنون بیا مرید میگیرم که مرا از محمد و صاحب اجازت مثلاً این چنان  
از خود خوشنیده ام و درین شک هست که در کدام سلسله مرید فرمودند آیا در صابریه یا قادیان  
باجمله چون بیعت گرفتن خواهد اول حکم غسل فرمایند بعد دو گانه توبه او کند و هر کس بعد از محمد  
منگه بار سوره اخلاص بخواند و بعد از ختم بیعت هیچ سخن نکند و قدر سه شیرینی چند انکه او تقدیر  
باشد بحضور شیخ آورده بر قدم صدق استاده مانند شیخ بران شیرینی فاخته بزرگان سلسله او  
دعای استقامت بحق مرید خود کرده او را بنشانند و دست او مثل مصافحه گیرد و بسم الله و کا طیب  
و کله استغفار و یا الله از او بگویند من بعد توبه از معصیت بزرگانی که او داشته باشد بکبانه  
باز بقراض و دهنه موسی پیشانی او تراشد که رسم سلف است من بعد دوبار از دست خود شیرینی  
بوسه دهد و تا بکند که خود خور و دیگران را از آن حصه ندهد اینست طریق مرید گردان

**نور ۲۳۳** - اگر کسی بجای دیگر مرید باشد مریدش نکند طالب کردن مضائقه نیست و طالبی  
 قید شیرینی و دو گمانه و مصافحه نیست صرف فاتحه آن سلسله که در آن طلب میکند خوانده اجازت دهد  
 که سلسله را بخواند و دوسه بار تمینا و تبرکات کلیه طیبه و تغفار و یا الله یگوید من بعد حسب تقدیرش که  
 نفی و اثبات و اسم ذات او را تعلیم کند که ایجاد اول مست و تاکید نماز و روزه و استقامت بر شریعت<sup>لحقت</sup>  
 مرید و طالب همه را بطور نصیحت کرده باشد فائده تجدید بیعت مکرر خواهد شد که رجائز نیست  
 اما اگر فردی در تفسیر باشد انگاه مضائقه ندارد چنانچه قدماء و رین باره مخالفت شدید کرد که  
 بلا ضرورت با شیوخ دیگر بیعت نکند چنانکه گفته اند شرط ششم از کتاب سلوک و شریاط بیعت آنکه پیر  
 مریدان خود را نگذارد که با شیخ دیگر نشینند و نه با مریدان شیخ دیگر صحبت اختیار کند بیعت آنکه ممکن  
 که هوای این مرید مخالفان یک باشد و بر مشایخ لازم که مخالف هوای مرید فرمایند چه نکند با هم  
 باشند و نشینند و هوای شان مخالف است و امر شیخ شان برخلاف هوای شان پس  
 بر یک امر شیخ دیگر را موافق هوای خود باید بضرورت میل کنند و این میل پیش این طائفه ارتداد  
 معنویت و این ارتداد بحکم طریقت مورت بعد و قطعیت است چون میل شیخ دیگر و ششیش از  
 نظر ساقط شود و صحبت شیخ دوم میل کند و ملازمت اختیار کند و اگر این شیخ نیز از ارباب حقیقت<sup>است</sup>  
 بموجب مقام شیخوخت همان چیز امر کند که شیخ اولش فرموده بود و چون فرموده او را مخالف  
 هوای خود باید باز شیخ خود رجوع کرده معلوم شد که صادق نبوده است پس فرموده مثل تالیم  
 که از اینجا رانده و از اینجا مانده خوار و بیکار و سرگردان ذمب مع الذل و ابین الی سبحین<sup>الطبیعی و بحال</sup>  
 نفوذ بالقد من هذه الفتنة والخذلان (سوال) تجدید بیعت شیخ دیگر جائز است یا نه (الجواب)  
 حاصل بیعت با شیخ کامل اگر با حسن وجه و حصول انجامید حاجت تجدید دیگر نیست یعنی اگر  
 از بیعت شیخ اول سکون با تمام رسید یعنی مرتبه فنا و بقا میسر شده چه حاجت است که تجدید کند اگر چنین<sup>است</sup>

اختیار بدست خود است **نور ۲۴** - پیر مرید اگر با هم یکی بنشینند مریدان بآداب تمام خود  
 را دارند و پیر هم وقار خود نگاه دارد و کلمات فضول و لایعنی و بی تکلفی نکند و زیاده احتیاط هم  
 روا ندارد و در نه پیر در نظر مرید حقیر خواهد شد و عظمت و هیبت و جلالت و قدر و منزلت پیر در حفظ  
 نخواهد ماند و فائده مریدی بر طرف خواهد شد این قسم مریدان را ازین قسم پیران هرگز نباید تکلفی  
 کشود و نشود ازین جاست که نصیحت مشوهر در حق زن فائده نمی بخشد لهذا بیعت زنان با مشوهر  
 خویش با وجود عدم موانع پسند نداشته اند **نور ۲۵** - طریق توجه دادن محمول خاندان  
 قادریه نیست یازم المرشد صرف الهیت بخلقها الی قلب المرید و با حره با سناد و رکتیه الی  
 رکتیه مع غصص عینیه و التوجه الی القلب مخفیاً ثم قلبه علی قلبه بحيث لا یخطر به الیه خطره ملتجیا  
 الی الله بنحشوع تمام حتی تکلیف نور الذکر و تیر شیخ فی قلب المرید جائز با قلبه بقوه الدیالین الی  
 نفسه مستعداً من ارواح اکابر الطریق فی هذا التصرف حالاً و لا الا این فائده بدست خاص حضرت  
 اچھی میا نصاحب رحمة الله علیه نوشته است از انجا نقل نموده شد **نور ۲۶** - از آن خبیه  
 بیعت از کارم نشود و خلوت با او همچو دیگر اجتناب حرام بود و در دیدنش روی شیخ یاد برن شیخ  
 رویش را نیز نهان حکم است که دیگر زنان بیگانه را پس نباید که روی هم را ببینند و اگر برپای شغل  
 بر نرخ تصویری در کار است هم نه بینند و نه عکس رویش و آب و آئینه و تصویر او بلکه تصویر آئینه  
 خیال مشابه صورت پدر یا برادر حقیقی و غیر هم سیکه از محارم خویش تصویر نموده بر نرخ درست سازد  
 این است طریق سلامت و المدد تعالی اعلم و در سبب بخت شیخ خود عرض نمودم که مراد شغل  
 و غیره از آخرین شغلها تعلیم فرمایند که این دو شغل در و باید کرد که مرشد ما را از همین دو شغل  
 آخر مرتبه سلوک ختم شده بود و الا اول اللهم صل علی محمد و آل محمد و الله ترفع بحملته الا العطف من العلیون  
 الی المدوری و تنزل بالعطف الی الصنوبری قنضرب به علیه باضر با خفیاء و الثانی تکتب

فی نوادک بر اعراس القبور ایضاً نورانیاً کالدائرة و تجعلها نصیب عینیک سناکت ایما **اللہ** **اللہ** **اللہ**  
**نور ۲۷** - بنا بر استقامت قلب در راه سلوک بعد از وفات  
 نیاز ده بار بخواند یا اللہ یا رحمن یا رحیم دل مارا کن مستقیم حتی ایک نصف و ایک نسیعین ظاهر  
 از عنایت بنیات شیخ ما بود که بوقت نصف النهار در حویلی سجادگی برای قیل و الشریف  
 سید اشتند آو وقت عرض نمودم که چیزے بفرماتان از وظائف لسانی حصرج در شغل قلبی واقع  
 نشود این دعا تعلیم فرمودند در آخر **سنة** هجری یاد را و اائل **سنة** هجری این عمل تعلیم شده بود  
**نور ۲۸** - از اہل خاندان فقیر اگر کسی را توفیق الہی رفیق شود و شوق این راه دامن گیرد  
 اورا باید کہ در خاندان و سلسلہ خود داخل شدہ کہ بفضلہ تعالیٰ نور و نجات را مسلک صحیح  
 و درست است بنا بر تعلیم خود عمل بر رسالہ معمول حضرت سید محمد کالیوی رحمۃ اللہ علیہ کند  
 و همچنین بمطالعہ کتاب مستطاب کاشف الاستار الیاف شریف حضرت جدی سیدنا  
 شاہ حمزہ نور اللہ مرقدہ در سالہ چہار النوع و عوارف ہندی وغیرہ از رسال صاحب البرکات  
 قدس سرہ و رسالہ تربیت مریدان مولفہ حضرت سیدنا آل محمد عرف اچھی میان حقائق قدس سرہ  
 کردہ مطابق آن در سلوک کار بند و بفضلہ تعالیٰ از علم باطنی بہرہ وافی خواہد یافت  
 حاجت تلاش شیخ دیگر نخواہد شد انیفاً ہم از و صایا ہی فقیر تابل خاطر و یادداشت است  
 جمل و محفل نگزارند **نور ۲۹** - اگر او تعالیٰ بندہ را بنواز دہد و بدرجہ اعلیٰ برساند بندہ را  
 باید کہ شکر مولیٰ جل و علی بجا آورد و از حمد خود پاسے بیرون نہد بمثل مشہور آریاز قدس سرہ  
 بشناس دور خلق خود را باغراز و غمایش ظاہر نکند بلکہ پنچان وار و کہ خلق اورا زلسل و  
 مبتذل دانند اشکاء بندہ بندہ خواہد شد ورنہ همان آتش در کاسہ موجودیت و ازینجا حکایتی  
 مناسب بنجال بنظر آمد تبسطیر می آرم در ویشتہ براسے ملاقات در ویشتہ سیر شدہ

رفت چون بمنزل گاه درویش آمد گفت سلام علیکم آن درویش جواب داد و علیک السلام  
ای ظالم رعنا گفت مر ظالم رعنا از کجا گفتی گفت ظلم تو انبلیست که حیوانی که لپشت او حق تعالی  
از بار آزاد کرده است تو بران نشستی و بار نهادی و رعنائی تو نمائیش نیست مطلق را **لور**  
شغل و ونیم که از اسرار خاندان است بقلم می آرم گو دلم رخصت نمی دهد که عزیز الوجود دست و سوا  
خاندان مار بهر جای دیگر یافته نمیشود و با خیال آنکه داندگان رفتن بمباد اکتمان باعث اضمحلت  
باشد بنوک خامه می آرم تا بعد فقیر باد کار ماند به آنکه این شغل کثیر النفع و قلیل الممت است و انما  
سمی دو نیم لکریه من شغلی الفجر والنظر و شطر العصر من الاشغال الخمسة کذا الفا و جری و در شش می کشید  
آل الرسول الاحمدی نور الله مرقدہ و ما هو الا ان تالی او لا بشغل الفجر ثم النظر ثم العصر مع قطع الهاء  
و عن هذا صار دو نیم ثم نیم من یفرب علی الصنوبری و الا صوب هو الفرب علی النیلو فری لیکون  
سطا بقا فی الاشغال الخمسة اهل اصل لهذا و منها اخذ کما تری **لور** روزی حفرة  
ما یفسر و ندکه از والد بزرگوار خود پرسیدم که آن کدام پنج ترکیب است که مخصوص خانواده است  
مرا باید مؤخت فرمودند پنج گنج صغیر و کبیر و اورا و خمسة و اشغال خمسة و شغل و ونیم و نسخ و کیمیا و فیکه  
سید یوم بے آب و دانه بگند و انگاه تیار کرده قوت لایموت حاصل کند پس هر چهار ترکیب هر سه  
مخفی و نزد من خود کردم و نسخ کیمیا را گد هشتم و احقر از کردم بلکه کان لم یکن و نسخا منیا نموده و دوبار  
و کریم نکردم نه والد با جرم خود بخود به تعلیم آن قصد فرمودند و زنی فقیر شیخ خود را پرسید که دین  
ترکیب چه سبب بود که بعد از حال تمام و قلیق تمام رشتیق مالایطاق تعلیم میشد فرمودند که علاء  
نفع کثیر و محنت قلیل سبب دیگر هم بود تا طالب باشتیق تعلیمش دیگر گاه متوجه اکساب باطن  
ماند و بطمع این امر که دیده باید تا چند نعمت عالیه خواهد بود که انیقدر اخفا میکنند سالها سال  
در ذکر و شغل شب بروز رسانند طالبان همچنین کردند و در پی نمیکند اشتند و پیران نیز مطلب خود

میدیدند یعنی تکمیل طالب بروجه مطلوب دیده تعلیم میفرمودند اکنون نه بچنین طالبان نه  
 آنچنان پیران هر کسی که پرسد بیا موزیدش باید که همین راه سهل و حلوائی بے درد و گمان  
 برده متوجه ذکر الهی شود و شده شده تن به مجاهده دهد **لور ۳۳** - همچنان سلف در  
 عطای شال خلافت تا خیر بیا نمودندی تا وقتیکه تکمیل کامل ندیدندی نداندندی حالا  
 نیز چنین باید اما اگر کسی اصرار بیا کند بغیر انتظار تکمیل باید و او چرا که زمانه دیگر گون است  
 عجب نیست که بیدل شدی دست برداری کند و نیز کم از کم در صورت عطای خلافت  
 شکر و انگیزه عاقلش خواهد شد که حلیفه فلان ام اگر زیاده لیاقت نیست تا هم ظاهر خود  
 را با شریعت آریسته دارم تا خلق لعن و طعن نماند گوئیا استخلاف نیست در حقیقت بار  
 بروی نهادن است این هم خالی از فائده نخواهد بود این تقریر آخر هم در جواب و سوال  
 فقیر از حضرت شیخ مابود که نوشتم **لور ۳۴** - بزرگان فقیر بعد نماز فجر یا چاشت در  
 مکان سجاده گوی و اوراد لسانی مثل حرز یمانی - حزب البحر - واقعه تشریعی برقی - دعای  
 و غیره جمله اوراد میخوانند بعد بدرگاه معلی رفته بعد فاتحه هزارت پنجسوره و نود و نه نام و  
 سی و سه آیه و حرز و تہجی مع سوکلات و چهل اسم و حرز و غوثیه کلان و در دستها  
 و سیغی به ترتیب کلان تر از حرز یمانی خانقاه میخوانند پس بایانرا که از ناخلف اولاد  
 ایشانیم اتباع بزرگان بیاید بعد فراغ پنجسوره ثواب این جمله بار و پنج مشایخ سلاسل قادریه  
 و حشمتیه و سہ و رویه و نقشبندیہ ابوالعلائیہ و مداریه و غیر ہم رضی اللہ تعالیٰ عنہم بدین نمود  
 مرشد اگر زنده است سلامتی او خواسته دالانام او هم شامل فاتحه کرده دعا و خیر حق خود کنند  
**لور ۳۵** - بدانکه فقیر را اتفاق دعوت اسما و بعض ادعیه بغرض تصفیہ و تزکیہ و حصول  
 تجلیات اسمائی و صفاتی بسیار افتاده است پس در عمر سبب سالگی خلوت اختیار کردم

ناصیه سال اکثر دخلوت ماندیم باصوم متواتر گاهی فصل طویل از صوم را در نهمین و در آخر  
 در بار و سه بار بلکه زیاده ازین دعوت اسما داد و عید مفصله ذیل بجای آوردیم حرب البحر سوره قصه  
 سوره منزل اسما را صاحب کهن آید الله لطیف بعباده چهل اسما دعوت بطور منظمه  
 مختصر معموله خاندانی اسم بدوح ساده اسم بدوح با موکل آید کریمه اسم انبیا  
 الاجابة اسم یا بدیع العجائب اسم یا شیخ عبدالقادر شینا شد و عمل شجره زرع  
 و عا حیدری و عمل یا مقلب القلوب اینهمه اسما را عید سالها سال بار بار به ادای نظر  
 عامل و عمل ادای زکوة نمودم و بار و حانیات و تجلیات این اسما حفظ کرده و پابند  
 ترک کولات جلالی و جالی و کروات ماندیم و صوم نافع نکردیم و دخلوت نگذاشتیم بر ارام  
 علویه بعلبه و سستیلا حکومت حاصل کردیم تا دوازده سال بر این سنوال اوقات بسبر بردیم  
 و ماورای ازین که مذکور شد نذر حریمانی - شیخ - برستی - واقعه قرشمیه - بابت العظمه و عمل چهار  
 و عمل چهارشنبه و حروف تهجی مع موکلات و نمودن نام بارتقاع دسی و سه آیه سالها سال  
 شد که هر وقت در و میدارم حالا بعضی ازینها بسبب ضعف قوت ترک بهم کرده ام بجای  
 آن در و کبیرت احمد و دلائل الخیرات و حصن حصین افزانه کرده ام و قرآن شریف صد بار  
 خوانده ام در و عمر عجب نیست از روی تخمین از هزار استجاده شده باشد و فتوحات کثیره  
 دنیاوی و دینی یافتیم اوسط فتوحات دنیاوی سالانه پانصد و پید سال است که نخواهد شد  
 که الله تعالی ببرکت عمل شجره زرع از خزانة غیب رسانید حالا آنرا سی و پنج سال میشود که در  
 عمل است گاهی نافع نشده است و ترکیب اینهمه در مجموعه وظائف نوشته ام و دیده عمل نمایند  
 هر کسیکه ابلهست دارد و در اجازت عام است که عمل کند و در اذکار و اشتغال و مراقبات از عمر  
 نسا لگی تا بلیست سا لگی نذر که هر کلمه طبعیه نفی و اثبات بطور چهار ضربی در خلوت ششماه بجا

فی یوم و شب صد بار ضرب که زائد از لکنه ضرب شده باشد بعل آوردم و بر دقایق علوم و حقائق  
 آن سطلک ششم **ع** دل من داند و من دانم و داند دل من - و شغل نفی و اثبات و اسم ذات  
 مع جسم و دم و بغیر جسم و دم بجا آوردم و مشتق برزخ شیخ و آور و بر دوز و بر و شغال  
 خسته و شغل و نیم سالها سال کردم و شغل آئینه و اشغال هر چهار مقام ملکوت و ملک و جبروت  
 و لاهوت و اداسا ختم و مراقبات اسم ذات و غیره هم نمودم تقضی و هی جلای جمالی هر قسم کردم  
 و جمعیت آنرا حاصل کردم یعنی از برزخ شیخ تا ختم سیر این راه بقنایت پیران عظام فراغ  
 حاصل کرده متوقع حیرت خاتمه میانم الله تعالی خاتمه بخیر کند سوا این فکری دیگر نیست لیکن  
 با وجود این همه دولت و نعمت هنوز بامبندیان هم برابری ندارم این شامت اعمال من است  
 الله تعالی مرا بنواز که بشوم هنوز قابلیت بنده بودن هم ندارم و خوف سوی خاتمت مرا بر آن  
 لرزان و ترسان میدارد که هنوز بدتر از سنگ و خوکم و باشد التوفیق و علیه التکلان و جمله اذکار  
 و اشغال و مراقبات و غیره که در کشف القلوب نوشته اند همه از مجربات فقیر اند حالا منتظر  
 لطیفه غیبی میمانم الله تعالی بایمان مرا بر دارد **دوره ۳** - طریق اخذ فیضان از قبر ولی  
 باید که بر قبر بزرگ حاضر شده اول فاتحه خوانده اهدای ثواب کند من بعد ربه قبر و پشت قبیل  
 محاذی سینه است چهار زانو یاد و زانو شسته چشم بسته قلب خود را متصل روح میت  
 که مثل آفتاب درخشان است کند و ربط دهد که دل زیر روح این بزرگ است و فیضان معی  
 از و منتقل شده بشکل نواره نور یا شمع آفتاب یا قطار امطار یا نسیم سحری و غیره هم در دلم می آید  
 و دل من صفت ذاتی این روح میگردد و همچنین تصور کرده خاموش نشیند و اگر در او اهل ریاضات  
 بحالت خاموشی خطرات بیشتر آید نگاه بنا بر دفع آنها دل را بشغل الله شد شغل دارد  
 پس بعد ساعتی بر دل همان کیفیت پیدا خواهد شد که در برزخ شیخ مذکور شد اگر آن روح با نسبت



خواهد بود از فیضانش ذوق و شوق اللہ جل جلالہ و گریه و سکون پیدا خواهد شد و در عکس عکس  
 کما مر بیانہ را اگر آنمیت را در دنیا دیده باشد نگاه وقت ربط دادن قلب روح را در همان برزخ  
 انسانی او که در دنیا دیده بود تصور کند بعدہ بدستور بقیہ ترکیب بجای آرد فیضاب خواهد شد  
 طریق اخذ فیضان از قبور اولیا اللہ تعالیٰ و عمرہ وقت ادبین العصر و المغرب یا بعد از نماز  
 صبح تا اشراق و رنہ ہر وقت کہ میسر آید بجای آرد نور **۳۳** شناخت تعذیب و تنجیم نیست  
 و قہر نیست کہ بعد جلسہ معلومہ و غمض چشم و ربط قلب بروح چنانکہ گذشت زمانے خاموش نشیند  
 بعد ساعتی اگر کیفیت ترویج و تفریح و دلچسپی و فرحت و انبساط و بشاشت و امثال ذلک در دل  
 پیدا شود بدانکہ مرحوم و مغفور و تنجیم و عشرت شناسان و مسرورست و بیچ و بابے و عذابے  
 و تکلیفے ندارد و اگر خلاف آن کیفیت بد پیدا شود بجای فرحت و انبساط حقیقان و مہول **۳۴**  
 و دہشت و قبض و مراقبت و امثال آن پیدا شود بدانکہ در تعذیب است ادعا و مغفرت کند این ابتدا  
 کیفیت است و آئینہ تفصیل تعذیب و تنجیم از کثرت ربط و شوق درین قاعدہ معلوم خواهد شد انقدر  
 کہ نوشته شد در یک روز معلوم میشود و این اوراک روح ما از دو مقام میشود یا خاص از مقام  
 برزخ کہ مقام مستقر حقیقی روح است و این خاصہ قطاب است کہ المیشان بانیمقام میرسند  
 کا جو ائمست یا از عالم مثال چنانکہ ذکر شد گذشت کہ در آنجا عکس ثواب یا عذاب اصلی برزخی  
 تابش می آید و ارواح مشاہدہ کردہ معلوم میکنند اول بحر تبہ لہن است دوم از ان ہم فہ و ترجمہ کہ  
 اوراک اول فرو کمالی است و اوراک ثانی چنان نیست اگر میت را در تعذیب بنید یا کسے نگوید و بعد  
 آن ظاہر است حاجت بیان ندارد مگر آنکہ میت از تبدلین مشہودین باشد نگاه اخبار باید کرد  
 تا مردم از بدعت او پرہیز باشند **نور ۳۵** - النوار یکہ در انوار و اشغال پیدا آید  
 بخند صورت ظاہر میشود و تفصیلش آنست کہ نور دل مائل بہ زردی مثل قرست و نوری

که محض سفید مثل آفتاب در دل تجلی شود و نور در وحشت نور دل از ان نور روشن و تجلی است  
نور القمر مستفاد من نور شمس نوری که از جانب قبله نمایان بود نور روح نبی ماست صلی الله علیه و آله  
علیه وسلم و با وی راه سالک است و نور یکدیگر گفتن مبین مستقلاً بود نور کاتب اعمال حسنه است  
و برکت چپ مستقلاً نور کاتب اعمال سیئه و آنکه سمت کتف راست بقاصله درجه دو درجه معلوم شود  
نور روح مرشد سالک است که بنهایی اوست و خدا این سمت کتف چپ بقاصله درجه دو درجه نور  
ابلیس لعین گمراه کننده سالک و علامت دیگر مظهر نور شیطان را نیست که از ظهور او مبحث و وحشت  
و خوف بخاطر رسد و نفرت پیدا شود و نور یکدیگر مقابل سینه و ناف بزرگ آتشین یا دو خط مظهر شود نور  
خناس است و نور یکدیگر بلاجهت بود و محیط همه سمت باشد که از ظهور او حضوری و سرگردانی پیدا شود  
و جمعیت و اطمینان رو نماید و عجب کیفیتی پیدا آید که سالک بسبب ذوق و شوق آن در خود نگیند  
مخصوص بسبب از دستهای معلومه نباشد هر سمت یکسان بود آن نور احدیت است جل جلاله و علم نواله  
که مرئی و مقصود و مطلوب و محبوب سالک است و نور یکدیگر اول از همه این انوار که گفتیم و نوشتم پیدا آید  
مثل شعله و مثل برق لایع گاهی در تجلی و گاهی در استتار یا مثل شمع و قندیل و مشکوه یا مثل  
ستارگان علویه و امثال آن بود بیشتر ابتدای عالم مثال یا نور طهارت سالک مثل و مضمون  
و غیره یا نور روزه و نماز و دیگر عبادات سالک یا نور ملائکه ملائکه باشد نیست انوار که در مجاهد  
تأدیه ظاهر میشوند و باقی عند الکسب خود بخود ادراک آن خواهد شد این انوار را ب حفظ و ضبط دار و تا  
از بلبلیه با ابلیس لعین ربانی یا بد نور ۸۸ وقت سماع حالت وجدی که پیدا میشود -  
متخلف الاحوال است بحسب اختلاف طبائع کیمی را گریه و یکدیگر را خنده این اسکوت آنرا آه  
و غیره زلک و معنی وجد یا بر علی القلب من طرب او حزن بلا تکلف باشد و معنی تو اجد آنکه این قسم  
اسباب پیدا کردن و تکلف همیسا ساقی که آن حالت وجد اصلی پیدا آید این هم محمود است اگر

نبیت خیر باشد انما الاعمال بالنیات پس صوفیه وقت ورود و انچالت بر طالب تعظیم آن لازم داشته  
 اند زیرا که در اصل تعظیم آن تجلی میباشد که هر طالب تجلی میشود نه تعظیم ذاتی آن شخص پس اگر  
 از وی برسبیل تنزیز است تا هم مضائق نیست و ادا نمودن با لغوم و اگر انا را اگر صیانت و شخصی  
 تعظیم او نکرد و نسبت انیکس مسلوب شود و مفسر تعظیم با و رسد به حال تعظیم واجب است گو  
 و در اصلی باشد یا نه زیرا که بر عیوب قلوب بجز علام الغیوب کسی واقف نیست و محض مظهر خود  
 تا اصل و نسبت زنهار نشاید که موای ظن حرام است و در طریقت حرام تر بنظر ابا المونین فیرا علی  
 باید دست **نور ۳۹** - البیس بعین تخت خود در شب وسط دیای کلان فرش کرده می نشیند  
 جمودیت آن بعین حاضر شده کارنامه های خود بعضی میرساند که فلان انسان را بر سر قوه و شتم  
 فلان را بر زنا و فلان را بر قتل و علی بن ابراهیم کردار بد خود عرضه میدبازان میان اگر کسی میگوید  
 که فلان طالب علم را از سبق باز د شتم یا میان زن و شو آتش جنگی بدل و ختم این خبر شنیده  
 می خیزد و او را بکنار میگردد و در قرب خود جای میدهد و هر شیا بعین و دیگر میگوید که این چه کار بود که چنین غرت  
 دادی ما را که مصدر خشن گناهان کبائر شدیم هیچ اعزاز نکردی میگوید شما نمیدانید کار گذاری اینان  
 فانی ترا صدیق کارهای شماست اکنون بیایید که بر شما این را از افشا کنیم ایشانرا همراه گرفته  
 بر در عاکر رفت و او را در یافت و گفته: بن جبریلیم الله تعالی مرا نزد شما فرستاده و فرموده است که عبادت  
 تو مقبول شده نزد ما بیای و بچاره ساده لوح جبار ازین مزه باطل خوشنود شد الطیلس و در چشم بند  
 کرده بنظر بله بول و دواز بر و اسجاکد بشته خود غائب شد بعد بر و عالمی رسید و او را از دوا و مسالک  
 سخن بمیان آورد که در و افادات شما قبول ما نگاه افتاد اکنون حق تعالی شما را نزد خود بخواند و انچه  
 قرب سر فرازی و غرت بخشد عالم مذکور بر بدست گرفته بر و دله کرد و گفتای بجا نمیدانی که بعد  
 رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و سلم هرج نباشد جبریل آمده کسی را بر و تو شیطانی مرا بکله بخواند

این گفتند و در لاجل مضنند شیطان ذریت خود را گفت دید که معاند عالم متقابل جابل چگونه است  
 باز سخن از جنگ بدل زن و شوهر آغاز نهاد که درین هم مصالحه بسیار است اول انقطاع نسل نبی آدم که  
 که بعد و ما هست دوم چون آتش شہوت سر برکنند و با هم رنج گذشته اند که بعد گریه نشوند و با چار کار بجرام  
 کشند و اولی هم بول النسب پیدا آید و تر که بناستحقان رسد و نزول رحمت که با تفاق و اتلاف منوط است  
 مسدود نشود و غیر و برکت آدمی زوال یابد و علی بن ابی طالب است که شهادت اندید این حکایت برآ  
 آن آورد که درین زمان وقوع این هزار بسیار بسیار است مردمان در تحصیل علم دین کوتاهی میکنند بلکه  
 بالکل منحوا و زن و شوهر سازندارند اگر در برابر کسی را باشد باشند و در نه خیرست مردمان دینی را باید که  
 خوشنودی خود را باز خرد تا سخره شیطان شده چنان نشوند که بصورت انسان و بصیرت خردند  
**نور ۴۰** - بر مقابر انبیاء و اولیاء و علماء و فضلا و صلحا و شهدا چون برای زیارت رود باید که با وضو باشد  
 و با ادب و عبادت و ادب ندکائی بجا آرد یعنی چنانکه در حالت زندگی ایشان حاضر شدی همچنین در نیحالت حاضر  
 آید و فاتحه خوانده بوسیله ایشان دعا طلب کند تا بمطلوب رسد **نور ۴۱** - فقیر را بدست راول محرم  
 ششم حجری بمقام کانپور شخصی را بمن توجه جدی و مرشدی حضرت سید شاه آل رسول احمدی رحمة الله علیه  
 سید القاسم شد بهوشی بروطاری گشت گاهی گریه و گاهی خنده میکرد و رنج شیخ هر وقت و هر آن  
 تا افاقه پیش نظر او در آن سکین میداد و بزرگ دیگر سیدی علی شاه مرحوم قادری فچوری نیز درین  
 باب توجه میداشت و محبت صرف میکرد و بوجه کمال محبت و اتحادی که فیما بین خود با داشتند و از کمالین  
 وقت بود و نیزه حضرت شیخ جمال اولیاء قدس سره الله تعالی بجهة الفردوس جای دیا و چون که بر او لیا  
 انخفای حال و کرامات خود واجب است حتی الامکان اظهار نکنند الا ماشاء الله که عجز و زحمت خلاف انبیاء  
 که بر ایشان دعوت نبوت و اظهار حجرات لازمست بخمال این سلسله نقل قصه اش بحیات او مناسب  
 نبود حال که ازین جهان حلت کرد و ما نمی توانیم از این فاضل افاده دیگران از چگونگی این مقام پیروی می نویسم

چون این برادر را سیر الی الله ختم و سیر فی الله شروع شد شروع شد کیفیت اختتام این مقام پس بدیدم که چگونه  
 بمشما را چه معلوم شد و حالت چیست گفت چگونه اظهار کنم گفتم به تشبیهات گفت هیچ تشبیه ای مطابق نمی شود  
 گفتم هر قدر که شود گفت حالا حال اسوی نر و م چنین است که کسی را اتفاقاً چیزی ضروری از دین در آن  
 شد که مقرر شود و حال و خزان و حافظ هم منتقل شد مانند هر چند غور می کند بیا دنی آید بین بجم جمله موجود است  
 معه وجود خود را شعور هم بدر فرقه است و هر سو و هر جانب یک نیست محیط و بسیط که جمله اشیا در آن فانی  
 و مستهلک است حتی که در لوح و ما غم چیزی نیست و مثل خواب هم حالت نیست که واقعه خواب بعد بیداری  
 صرف از نظر غائب شود و در ذهن باقی نماند و در نظر دوزخین چیزی نیست صرف ذات جد و چون و چگونه  
 بے کم و بکیف موجود است و محبت آن ذات بر دل بوجه کمال مستولیست چنانکه گرسنه را بطعام و تشنه  
 را باب و عاشق را بمعشوق نسبتی و تعلقه شدیدی پیدا شد که بغیر او نمی پرد از دوزخ چنان کیفیت من پیدا  
 باین سبب گاهی گریه و گاهی خنده می آید و عجب لذت و دهرانی است که دل من دانند و هر لحظه و هر آن  
 رو به ترقی می نهد چنانکه نشانه آب جوی و دنیا بد حالت آنوقت تصور باید کرد و یا آب بد نور نوشیده  
 نباشد حالت آنوقت دوزخین بایر و دشت که چگونه از دیدن آب خوشحال خواهد بود و دوسو آب  
 این زبان چیزی نگارید و توجه نکند و دیگر تشبیه آنست که عاشق به جو رسنوالی راه و فتنه بلکه وصل میسر  
 حالت عاشق آنوقت چگونه خواهد بود و غور بایر که در غم و عجب استغراق و تحیر افتاده است که چگونه توان خوش  
 را تصدیق آن ذات بحت کنم و خوش شدن را فضا سازم بهر حال دیوانه و اگر کیفیت دارم زیاده ازین  
 حال کیفیت وجدانی چه گویم قالی نیست که لقال آرم و شروع ریاضت این راه آن شخص را و ایل  
 محرم است که چیزی بود و آگاهی او اکل محرم است نه نه نصیب شدن به عتبات آخر در سیر فی الله میاند  
 به محرم محرم است نه نه بعد از اتم قدس شرافت الله تعالی بیا مرز و بر تبه اعلی رساند پس بزرگ  
 و نیکبخت بود و با حقیر محبت بسیار کردی و همیشه عند الملاقات همین قسم تذکره بیا میان آوردی و تلاش

بعد حلقش مجلا انهار کردیم اگر زنده بودی اینقدر تم کفنی که اخفا ضرورت در نه بر باد میرود  
 و آنه چون اندر زمین پنهان شود چه لائق سرسبزی بستان شود **نور ۳۲** - خوب یاد دارم که در اوایل  
 ریاضات شیخ مافرمودند هر دار و خلیجی که در اشغال دار و شود بجز من یکبسی بگو تا زائل نشود در ذکر  
 یاد دارم که حالتی در شغل اسم ذات پیدا شده که از خود خبر نماد از صبح تا ظهر انجالت با عرض  
 نمودم فرمودند خوب است این را بمان بگویند روزی و سوسه شیطانی روی داد که تفصیلش حالآباد  
 بعضی اقدس رسانیدم فرمودند این از اندفاع شیطان موسوم بود لاهنت یکبسی گویا باز نیاید همچنان شد  
 که باز آن سوسه گاهی نیاید بلکه توهمات بحمد الله تعالی به برکت حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه اندفاع یافت  
**نور ۳۳** - عقبات راه سلوک دوازده است که سالک را مانع و سدر راه میباشد **اول** عقبه  
 شرک و کفر تا آنکه اسلام نیارد و شرک ننگزار و بدولت عرفان رسیدن محال است و علاج این عقبه  
 بدست خودست یعنی قبول اسلام و ترک کفر و شرک **۲** - عقبه معصیت تا آنکه از معصیت اجتناب نگیرد  
 و طاعت نه پذیرد ازین نعمت بی بهره ماند و علاج این عقبه تو بوضوح است **۳** - عدم محبت برادر  
 شیخی کامل و کل مرید نشود و دست معرفت نصیب نشود علاج این عقبه به اختیار سالک است یعنی مرید  
 شدن **۴** - عقبه والدین آنکه شفقت ایشان مانع از محنت و مجاهده این راه میشود علاج این عقبه  
 آنست که اینان را هم راضی دارد و نه چیکه ممکن باشد خفیه مجاهده پردازد **۵** - عقبه عدم طهینان  
 که اگر طهینان قوت لایموت نیست قلب چگونه مطمئن و یکسو شود متوجه بطرف اکساب باطنی خود باشد  
**ع** پرانگنده روزی پراکنده دل - علاج این عقبه آنست که اول منبری بیاموزد که از آن بوجه  
 حلال بقدر کفایت قوت بدست آورده باشد یا حیل دیگر اختیار کند که ازین تهنکه نجات یابد **۶** -  
 عقبه محبت دنیا مثل حب جاه و مال و زن و فرزند که در غم و تپا را اینها چنان فانی و مستغرق باشد که  
 از چیزهای جز نذر و علاج این عقبه آنست که از حصول مرثبت و جاه و مال دنیاوی بجز قوت لایموت

انماض عین کند و از تیمار واری و خبر گیری زن و فرزند باینطور خود را مخلصی و بدر که دست با کار و دل  
یاد در این اول متوجه بخدا ماند و از جوارح به خبر گیری اینان متوجه نشود. ع - عقبة شهرت که غلبه آن  
در جوانی چنان میشود که طرف دیگر جوع دست نمیدهد علاج این عقبة آنست که اگر تو اندک خج کند و نه  
کثرت صیام و قلت طعام اختیار نماید. ه - عقبة مجاهدت بقاعده که بخود را می و خود پسندی بجای آید  
اول در آخر و او آخر و او اول و صبح بشام و شام بصبح بلا تعلیم شیخ نمودن گیر و ازین مجاهدت  
بچ اثری قرب نشود و علاج این عقبة آنست که هر چه شیخ فرماید بمهر آن عمل کند و برای خود گامی  
نزد چاکر که شیخ بنافض طبیعت مریدان باشد هرگز سرگز معالج بقاعده و بیفائده نخواهند کرد. ۹ -  
عقبة جوع خلق که چون بنده بر ریاضت و عبادت مصروف میشود خلق او را ولی دانسته جمع می آید و اوقات  
او را پریشان میکنند و این دو صفت آنها افتاده بر باد و خراب میشود علاج این عقبة آنست که تصور کند  
که من بیشتر ازین چه بودم که یکپس انقضات بمن نیکو و اکنون بسبب انس جز این طاعت و عبادت پیچ نیست  
باید که عبادت و طاعت بجهت تبلیغ نمایم و برگردان ایشان نگریم. ۱۰ - عقبة عجب پندار و نخوت که اعباد  
بر خیزد و علاج این عقبة آنست که تصور کند که بیشتر ازین مشغول خاک بودم یا قطره آب لب ناپاک بلکه هیچ نبودم و اکنون  
عبادت و طاعت مرا این رتبه عالی بخشید پس مناسب آنست که در ترقی طاعت و عبادت کوشش کنم و مگر این  
موجب بجای آوردم نه آنکه خلاف آن نخوت و پندار گزینم که موجب هلاک من است. ۱۱ - عقبة کشف و کرامت  
که چون سلاک بمقام ملکوت ترقی میکند در مقام کشف او را روی نماید و کرامت از وی صادر شود و این  
بیچاره داند که کامل شد و آینده از جمله مجاهدات خود را معطل و بر کران دارد و نداند که هنوز در پل دست  
نادر ولایت هم نرسیده است ولایت کجا علاج این عقبة آنست که تصور کند که این حالت عارضی است  
که بسبب بمشاهده ملکوت حاصل شده است و ملک ملکوت اصل مقصود نیست باید که بمراد حقیقی متوجه شویم  
و بیشتر روم و بچو طفلان درین تماشا باز نمانیم. ۱۲ - عقبة بلبس لعین و این سخت ترین عقبة

بلکه لب لباب و خلاصه جمله عقبات همین یک عقبه است که در طرفه العین سالک را از عروج بقعر جهنم می رساند  
 و از اوج قرب بخصیض بعدی اندازد و العیا و باشد تعالی علاج این عقبه خرب نیست که از این عظام خورش  
 ابد و خود و جمل و قوت خدا تعالی جل شانہ نیاہ برد **نور ۴۴** - اگر کسی ذکر بسیار کند و آن  
 احوالیکه صوفیه را باشد بیدار نماید باید که نفور نگردد که سعادت بران موقوف نیست که چون دل بنور ذکر  
 آرسنگشت کمال سعادت را می یابد و هر چه درین جهان پیدا نیاید بعد از مرگ پیدا آید باید که همیشه ملازم باشد  
 مراقبه دل را با حقیقتی دارد و هیچ غافل نیاشد که ذکر برد و اوص کلید عجائب ملکوت حضرت الهی است  
**نور ۴۵** - (سوال) آن کدام نماز و تلاوت است که داخل ذکر و شغل است  
 و برابر ذکر و شغل تصفیه قلب می بخشد (جواب) آن نماز و تلاوت بمضوق قلب است اگر هر دو بمضوق  
 ادا شد هیچ حاجت کدامی ذکر و شغل نماند صرف بنا بر تصفیه همین نماز و تلاوت کافیست و بغير حضور قلب  
 ذکر و شغل هم چیز نیست و نه منتیج که منتهی **نور ۴۶** - علم ان فی الجسم مقامات کلها محل تقربا  
 الذکر و کشف الحقائق و الدقائق و السرائر و سوقوف علیها اولها القلب الصنوبری و هو مضغه لحم  
 فی الجانب الایس تحت الشدی الایسر و هو اصل مرکب الروح و ثانیها القلب المدوری و هو الدماغ  
 و ثالثها النیلوفری و هی لیسره فاکثر ما یدع الذکر من الیسر و یوجع بالدماغ ثم ینزل الی القلب یعنی  
 یضرب به علیه فسیقع الکشف حقائق الاشیاء من الملک الملکوت و الجبروت و اللاموت و هذا هو  
 عین الفتیحه **نور ۴۷** - ذکر و شغل و مراقبه از ذکر فعل لسانی مراوست و از شغل فعل قلبی و  
 مراقبه تصور چیزی که هست و خیال بآن بلیستن **نور ۴۸** - در برخی از اداب سالک از ادب  
 اول تا تواند از خدا بجز خدا طلب نکند ع که حیث باشد از و غیر او تمنائی - چون خدا مرئیه  
 را باشد همه فلاقی از ان بنده شود و له المولی فله کل **۴۹** - هر کلام که کند با ادب کند کلام بی ادبی  
 بر زبان نیارد که ایمان همین بودست با خدا و محبوبان خدا **۵۰** - نفس خود را از ظمهور آثار نعمت



الهی با تحقیق گیر و یعنی هر مرتبه از مراتب قرب الهی خواه قرب نوافل باشد یا از قرب فرائض مستقیم  
 ماند و با سر اران بصورتی که بعد از ۳۷ - چنانکه حق تعالی را بالذات مطلع احوال ظاهر و باطن  
 خود میداند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم را نیز بعطای الهی همچنان پندار و تاسیج کاری و سخن  
 مخالفت خدا و رسول جل جلاله و صلی الله تعالی علیه وسلم صورت نمیداد بلکه شیخ را که بر تو  
 عنایت خدا و نائب حضرات نبیاست هم دانای بنیای احوال خود انکار و مخالفت شیخ نیز که عنایت  
 مخالفت خدا و رسول است بوجود نیاید خلاصه آنکه این مراقبه حیا انگیز و اختیار گیر که ۵ - است  
 نبوی را اصولت الله و سلامه علیه در عبادات و عادات و افعال و اقوال هر چه تمام تر بر خود  
 لازم گیر و در بجا آوردنش جهد تبلیغ نماید که در جمیع همی و سبک این سلسله آخیمه است ۱ -  
 حضرت رسالت علیه افضل الصلوة و التحیة چون سادات و مشایخ و علمای سنت را و از آنان بنی  
 و بسته به تعظیم و احترام آنها گوشه زنها به بیج و جبهه و به بیج حالت به تقصیر درین معنی از خود  
 راضی نباشد که - شیخ خود را افضل از همه شیوخ زمان در حق خود پندارد و حکم او را در حق خود  
 از جهت تبلیغ حکم نبی صلی الله تعالی علیه وسلم شمارد و بیج قول و فعل او را صنعت و حقیرانه انکار و  
 آنچه بفهم ناقص خود نیاید او را در سلک متشابهات منسلک دارد ۲ - مستر شد باید که اختیار خود  
 بخیر شدن سپرد و پیش او کمالیت فی نفسیه را نباشد و بیج فعلی ظاهر و باطنی حکم مرشد بجا نیارد و بحد  
 خوردن و آشامیدن و سایر حرکات و سکنات ظاهریه و باطنیه همه موقوف بر اذن و حکم شیخ دارد و در  
 هر کاری بهر قدر که اجازت یافته است زیادت نقصان و بی صلاح کند زیرا که مرشدان بنا بر طبیعت  
 مستر شدن میباشد که اخلاص خطرات و مساوس انفساج و اسهال و اخراج در دست تدبیر  
 ایشانست ایشان را دیدار شد فوق دیدیم همچنان و دل بالیقین دانند ۳ - هر چند خوش باطن  
 از غلبه و در تجلیات که بیرون از و هم و فهم باشند سر بر زند حد مرتبه خود نگذارد و با بزرگان همسری

که بیم هلاکت است بلکه در حق او بهتر و انسب النسب که خود را کمتر از همه مخلوقات حتی که اذل از دل  
از سنگ شوک پندارد و در غیر تبه کمال انسانی است بخیر امداد الهی حاصل خوان کرد و تغییر باصلی التدریجاً  
علیه وسلم با وجود سلطنت عظمی و خلافت کردی و خطاب لولا که ما خلقت الدنيا مناجات فرمودی  
اللهم احیی مسکیننا و امشی مسکیننا و احصرنی فی زمرۃ المساکین از اینجا معلوم باید کرد که مجازاً مرعیه چه  
قدر بلند است باجماع در همه امور و همه اوقات خود را بخدا باید سپرد و هیچگاه در عوی و عجب بر نیاید جز  
از انوای نفس باشد با تقویت دل و روح ۱۱ - بطاشر با خلق باشند و باطن از ایشان گریزان و  
با حق نگران ۱۲ - خلوت از خلق و عزلت از خود کنند یعنی از خلق تنهایی گیرند و از خود پندار بر طرف سازند  
از نیل و جواس عشره جمع تواند نمود اینهمه تدابیر را حصول جمعیت و دفع انتشار است و حصول فی الشیء  
بالائق و منقاد ۱۳ - در تعلیل غذا و شراب و کلام و خواب هر چند که تواند که شود که در وی نواری بسیار  
مندرج است بزرگان سلف قدست اسرار بهم مدتهاست اکل و شرب بسبب می بردند بعد که از نور باطن  
و قوت روح بکمال ملأنگ رسیده اصلاً احتیاج اکل و شرب نمیداشتند تا آخر الامر از بصر باس سفت و  
و اظهار عجز و عبودیت قدری تعلیل غذا اختیار نموده اند این دوازده ادب سلوک که مجملاً در قمیه پذیرفته  
سالك کافی است بیشتر به ارشاد مرشد کار کنند که بمنزل مقصود رسد و از نیمه با صحبت مرشد  
باحسن ادب و رسوخ عقیدت انفع و افضل است زیرا که حضور مرشد منار عقبه و صندل را حائز یک  
مجلس بر طرف کند نور ۱۴ - فناء است تا که حاصل کنی اصلاً درین راه بهره یاب نشدی  
(فناى اول) فی الشیء یعنی به تصور مرشد خود را چنان فراموش سازد که نفس خویش را غیر مرشد نفهمد و جمله  
حرکات و سکونات که از جوارح ظاهر آید داند که این جوارح شیخ است و سکون و حرکت اینها فعال  
مرشد بود به اختیار مرشد است و خود را در همه احوال یکسر موجود نداند نه حقیقتاً نه تصوراً نه فوئناً  
(۲ - فناى فی الرسول است مضمون سابق را از حفره پیغمبر منقاد و اصلاً وجود خود را بوجه و کمال

بنیاد فنا از فنا سے اول حاصل شود زیرا کہ او در شیخ فانی شریف شیخ در خواست پاک  
 رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فانی است پس فنا فی الرسول بہ آسانی میسر آید  
 (۱) فنا فی - فی اللہ و این فنا چون انتہا یا بدابتدای بقا بدست آید چون این فنا بجای  
 را حاصل شد فرمود چهل سال هست کہ من بخدا کلام میگویم و خلق پندارد کہ با ما تکلم است  
 و بہین طور اقوال بسیار از بزرگان منقول است بعد حصول این فنا سالک موصوف بالذات میشود  
 کہ شرک وجود نیز باقی نمی ماند **تورہ** - قلوب العارفین فی حکم المسابہک قال مولانا  
 الرومی **س** ابلهان تعظیم سجد میکنند در جفا سے اہل دل جد میکنند مسجد  
 کا در و درون اولیاست مسجد گاہ این است کا بنجا ہم حد است **تورہ** - از  
 عادات شیخ ما بود رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ شب جمعہ و یوم جمعہ سورہ کہف بیکان بار  
 قرآن میفرمود بحسب حدیث نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و بعد عشاء قبل از آنکہ آرام  
 فرماید سبجات ستر یعنی سورہ حدید و حشر و صف و جمعہ و تغابن و اعلیٰ بضم سورہ العلم  
 سجده و سورہ ملک و نبی اسرائیل و زمر میخواندند و اکثر اوقات سورہ نزل ششم یوم  
 اللہ شبہ حصن حصین مندرج اندر قرآن میگردد و خصوص سبحان اللہ و سجده بسیار میخواندند  
 و صبح جمعہ در رکعت اولی سورہ الم السجده و در ثانیہ میخواندند و اکثر اوقات در اولین  
 رکعت و تبر بعد فاتحہ سورہ اعلیٰ و در ثانیہ سورہ کافرون و در ثالثہ سورہ اخلاص میخواندند  
 و بعد و تر و در رکعت ثانیہ سورہ فاطر و در رکعت اول سورہ اذ اززلزلت الارض و در  
 ثانیہ کافرون و بوقت خفتن شب سورہ فاتحہ و سورہ اخلاص خواندن معمول بود  
 کہ خواندہ بر خود دم فرمودہ بخواب مشغول می شدند باز کلام نمیفرمودند تا آنکہ وقت سجد  
 بیدار می شدند **تورہ** - در زمان **س** بجاہ ربیع الاول شب ہفتہ ہم مانده کونہ جمعہ

فراغ فاتحه مرشد اعلی سیدنا آل احمد عرف اچھی میان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ جناب  
حضرت جدی و مرشدی سید شاہ آل رسول احمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقیر را کہ دران زمان  
دوازده ساله بود ہمراہ خود بمقام سجادہ آورده و بر بند طریقت حکم جلوس بصورت مبالغ  
فرمودند چنانچہ حسب الحکم ششم و خود بدولت دوزانور و بر دیم جلوس فرمودہ یک روپیہ  
بطور نذر پیشکش نموده فرمودند کہ مبارکباد دران زمان در این فصل بسبب صغیر سنی خود ہمیدیم  
روپیہ را و کر بند نہادہ بر اسے استرحت و در دالان کلان آدم و بحیث مادر رضاعی خویش  
خسیدیم صبح چون برخاستم روپیہ را بنیا فتم سجدہ ماجدہ خویش عرض ساختم کہ دی  
حضرت جدی و مرشدی مرا یک روپیہ بکمان سجادہ نذر کردہ بودند و جملہ حال بعینہ نوشتن  
جدہ خود کردم جناب عالیہ بر ما در رضا عیم عنایت فرمودند و حکم تلاش دادند ہر چند تلاش کردہ شد بت  
نیامد زان بعد حضور اقدس بعد مر و بسبت سال یا زائد از ان روزی بہ تنہائی وصیت فرمودند  
کہ اگر نزد من مردمان متوسلان مانند ان مکلف مسند نشینی شوند با و تماشائی نا کردہ قبوا باید  
کرد و بکرات و مرات این وصیت اعادہ فرمودند چنانچہ همان طور بطور آمد و بعینہ واقع شد و از  
گم شدن نذر مذکور چنان بطور پیوست کہ مال و نیابت آید و و برود باقی ماند و گاہی  
نوبت جمع اموال میسر نیاید و حاجت جمع اموال افتد اللهم احفظنا من الدنیا و ما فیہا و کمال

### لمعہ خامسہ در مسائل فقہیہ

تو را اول بزجر و امد یقین بدار اگر چه عادل باشد کہ شرع در شہادت کم از دو عادل نمی پذیرد  
و بمعنی باختلاف احوال مخیر مختلف نشود مثلاً اگر یکی از اولیاء اللہ گواہی دہد کہ زید را بر عمر خدین  
وامست قاضی را و انیست کہ ہمہ شہادتش فضل کند اگر چند بر صدق آن دئی دل مطمئن است  
حکایتی سناسب بمعنی گویم روزی امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیش امیر المومنین

حضرت سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه عرض داشت که تصور حکم بن عاص را از درگاه سر عالم  
 صلی الله تعالی علیه وسلم معاف گردانده بودم اکنون میخواهم که او را اجازت آید مدینه عطا شود و صدیق  
 اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود بر عذرالت و صدق شما اطمینان و ائو است اما بقاعده شرع گواهی گیر  
 باید عثمان غنی این عذر صحیح شنیده خاموش ماند چون دو روز خلافت بمیر المؤمنین عمر فاروق اعظم  
 رضی الله تعالی عنه رسید انگاه باز این سخن بجناب روق عرض داد و دهان جواب یافتند چو  
 چون نوبت خلافت خود رسیده حکم را طلبیده اجازت آید مدینه دادند که او شان را بوجه آنکه خود از  
 حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم حکم معافی گرفته بودند عالم یقین بود و هیچ حاجت نبود  
 نبود فافهم العاقل تکلیفیه المشارة فوراً ۲۰ فاسق بخلن را ابتدا بسلام کن و با او نشین و سخن  
 گوی و قربت جوی و او را از خود دور دار اگر چه فرزند تو باشد که حکم چنین است و سرایش همین چیست  
 روزانه در و تر و خلع و ترک من یغیر که میخوانی و عمل نمیکنی یا هر روز پیش مالک خود دروغ گفتن  
 را سهل میدانی ای برادر اگر عمل کنی از کذب و راهی و ربه چه بلا سبک و گهری دیگران با همسران  
 خود دروغ گویند تو با خدا می خود صحیح همین تفاوت ره اگر بجا است تا بگما اما کار بقدرت اگر قدرت  
 ترک نمیبای بی نصیحت پیش آو هر چه توانی طعن بر روی او شان کن و اگر اینهم تعد و نیست از دل  
 ترک ایشان کن و ضلع ساز که او در مراتب ایمان است فوراً ۲۰ وقت وضو من و بی بی  
 را خوب صاف و پاک و بچکانه مسواک کند که چرک و بوی بد دور گردد که خود منست است که ملائکه داخل  
 باو من پاکیزه انس گیرند و ربه هم ایشان و هم نبی نوع انسان همه را باعث آید و منقذت فوراً ۲۰  
 بخانه کسی داخل نشو تا آنکه او را سلام بر اهل آن گویی و او آن گویی و اگر خانه خود هم باشد در آن  
 هم بطوریکه اندرون خانه از یقین و سکنا من فی الحکله مطلع شوند و نقد ربه هم کافیت ربه حکم حکمتها  
 بسیار و فواید بسیار است چه دانی که با مقیمان بکدام حال و کیفیت اندر شلای سفر و که این وقت کسی سفر و

بنسل است یا همچنان بجای و فارغ نشسته ای غیر ذلک هم در قرآن شریفاً آمده است یا ایها الناس  
 آمنوا لا تدخلوا بیوتنا غیر بئحکم حتی تستأذنا و لتسلوا علی الیها ذلکم خیر لکم لتذکرون **نور ۵** -  
 اولین است و پیرا بنام ایشان ندانند که بی ادبی است همچنین زوجه مزوج خود را در محرم بلاد  
 مازوج را هم نشاید زوجه را بنام ندانند که خلاف حیا دانند و در همچو امور از اتباع رهم و عرف توان  
 گرفت **نور ۶** - مزاح فضول و پیوده و لغو و بیفایده مکن خصوص مزاحیکه در آن کذب و بهتان  
 و آزار کسی یا غش یافته شود که حرمت نامزاج مباح که از جمله محذورات شرعیه پاک نشود باشد اگرگاه  
 نگاه بهر تطیب خاطر دوست و نشاء طبع خویش کند مضائقه ندارد و عادت نکند که بطالب باشد و بیست  
 بر **نور ۷** - بدانکه خنده قسم است تبسم ضحک تبسم آنگونه دیگری آواز نشود و نه خود  
 حرف حرکتی خفیف بلهرا رسد و نشاید که زبهم بکشانند و دندان پدید شوند و ضحک آنگاه آواز او همچو ضحک  
 بشنود و دیگری و تبسم آنگاه آوازش چنانفس صاحب تبسمه و چه دیگران هم بشنود حتی که باشد که جانیهم  
 پس تبسم باز و سنون است و تبسمه کرده و غفلت و کثرت ضحک مل میبازد چنانکه در حدیث است  
 کثرات الضحاک میت القلب **نور ۸** - هر چه از قرآن حفظ کنی یا داری ورنه میوه جزا نبیند و نیز  
 فراموش کردن قرآن گناه عظیم است **نور ۹** - بدانکه سجده و قسم است یکی سجده عبادت و دو قسم  
 تحت یعنی سجده تعظیم و تکریم که برای عظمت و جلالت کسی بقصد عبادت او کند چنانکه برادران اولاد  
 و والده یوسف علیه الصلوٰة و السلام کرده بودند سجده ملائکه به آدم علیه و علیهم السلام هم ازین قسم  
 بود و ملائیم در شریعت عزیزی محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم حرام شد است اما کفر نیست که کسی هیچ  
 شریعت مباده توان شد همچنین طواف چیزی سوای بیت الله شریف حرام است مگر آنکه بغیر یا در حالت  
 بی هویتی واقع شود یعنی کسی را از کثرت شوق لقای عند التلاقی حالتی طاری شود که عقل را از  
 و انحاءه سجده تحت یا طواف اگر بجای آرد و بوجه عدم اختیار او اخذ نباشد مثل حال مجانین

که سلطان گیر و خراج از خراب - و اگر کسی بجز بر طواف بیکر صبه دار نیست طواف کند که انما الاعمال بالنیة  
 نور ۱ - قرآن شریف در جمیع آیهست بخوان با مخصوص آن نوقت که سامعین متوجه نشوند و از آیت تفسیر  
 و از اثر قرآنی القرآن فاستمعوا له و اطيعوا العلم کلم تفکون واقف نباشند یا غافل نشوند یا دیده و دانسته  
 غفلت اختیار کرده باشند یا در کلام دنیاوی محو و مستغرق شوند و نه صورت سامع و تالی هر دو گنہگار  
 شوند با بغرض تعلیم و تعلم قرآن و حفظ آن مرصعین از در کتب بهتر خواندن مضائق نیست و تلاوت هم  
 حتی الوسع احتیاط نماید جای که تنها و دور از شستگاه - اولنگ لاف نام عمل هم اضل باشد شسته  
 تلاوت با اوست تمام بجای آورد نور ۱۱ - درج و ستایش مشرک و کافر و کافره و فاسق ملعون و ملعنه و  
 ایشان نمایند چنانکه عادت جهل بیباک است که سماع حرام می شنوند و میگویند که چه خوب سماع شنیدیم  
 و مضینه چه قیامت خوش گلو بود و خوش می سرود و بعضی بیجا کلمات تعظیمی بارتیغالی مثل سبحان الله  
 و غیر هم میگویند که بعد که میسرند و همچنین امرای ظالم و فاسق را با الفاظی بلند دروغ بینمایند که قریب  
 بکفر میسر باید که ازین حرکت شنیع تو بکنند که حرام است جاها معاذ الله بیکم کفر دارد بلکه بجز انجین  
 نابخاران باید کرد و ملاست بقدر قدرت بر روی ایشان کردند تا مگر لیشیان شوند اگر بر و قدرت دارند  
 بغیبت کنند اگر این هم ممکن نشود و در دل کنند که این را وون مراتب است ورنه در مرتبه ایشان شمار  
 و محشور خواهند شد معاذ الله من ذلک نور ۱۲ - نسب خود را میپوش و با نسب دیگر خود را نشو  
 مکن که از اشد منوعات است نور ۱۳ - بایع زن خلوت منشین که شیطان دشمن در پی آزار  
 سب و اترا و تمهید ندارد و قریب گناه کبیره گرداند روزی ابلیس ملعون با موسی علیه السلام گفت در  
 حق من دعا کنید که خداوند تعالی مرا بیاورد و از خطای من درگذرد و موسی علیه السلام  
 متوجه بارتیغائی شده عرض کردند حکم شد این ملعون را بگوئید که حال آبرو هم علیه السلام را  
 سجد کند چون این حکم بارتیغائی ابلیس ملعون از موسی علیه السلام شنید باز بجای

جلی خویش ابا کرد و گفت ای موسی چون آدم را سجده نکردم گوش را چنان خواهم کرد  
 که شمارا برین حق ثابت شد گوشت از شومی طالع خویش محروم ماندم لهذا همه را میگویم ازین  
 امتیان خود را خبر دار کنید در سه اوقات مرا یاد و از ندکی آنکه مرد اجنبی وزن اجنبیه با هم  
 در خلوت باشند و دم بوقت غضب شوم هنگام قتال با کفار چنان زن و فرزند  
 و اقربا یاد هم که بمیرا رسیده و بفرار می آرند و بوقت غضب عقل را از اهل سیکم پیر را از  
 پسرا از پدر جدا بینایم حتی که نوبت بقتال میرسانم و در خلوت اجنبی اجنبیه چنان لب  
 می شوم که خلاصی از من دشواری شود کم کسب باشد که درین حال بر زن دنیا یم یا نزدیک  
 بدان نکند نور سحر - هر مسلم را کافر گفتن از قتل کردن او هم بدتر است چرا که در شرع  
 شریف برین قول و وعید سخت تر آمده است کقوله صلی الله تعالی علیه وسلم لا باعه بهما  
 همچنان لعن مسلم نیز باشد که با سرست العیاذ بالله تعالی نور ۱۵ - در میان دوزن  
 خود عدل کن ورنه بمیش از یک زن دیگر خواه که حکم نص چنین است نور ۱۶ -  
 حرام خدا را حلال ندانی ورنه مبتلا به بلام کفر خواهی شد که هر چه حرامش  
 ضروری است حلال دانستنش کفر جلی است گناه را حرام دانسته ارتکاب کن  
 گناه و حلال دانسته که دن و وبال گناه که بکفر میکشد چنانکه دانستی نور ۱۷ -  
 شهادت رست را کتمان نمودن گناه دل است و شهادت دروغ با کفر  
 و بت پرستی هم پیلو و متصل قال تعالی لا تکتبوا الشهادت و من  
 یکتبها فانه آثم قلبه و قال تعالی فاجتنبوا الاوثان و اجتنبوا حول الزور  
 خنفا و تهد نور ۱۸ - دجوب ادای شهادت پیش قاصی مسلم عادل  
 و الا لا نور ۱۹ - بر نابالغان و غیر مکلفان گناه نوشته نمی شود و پنج



که از ایشان بسبب غفلت و چشم پوشی ولی ایشان خواه با جازت او ستر  
 هم بروی ایشان نوشته شود مثلاً اگر ولی طفل صغیر را از شرب خمر منع نکند یا خود  
 بتوشاند در صورت گناه خمر نوشی بروی ست نه بر صغیر و غیر مکلف  
 پس لحاظ این مسئله باید داشت که این زمان بوجه بیعیلمی اکثر چنین میشود  
 می دانند که اینان خورد سال اند و معاف اند هر چه خواهند کنند باطل نباید  
 شد بلکه خود و البیان از خوردن خود گناه می کنند مثلاً در مجمع رقص و سرود  
 طللان را باطل نمیسوزند بلکه بر غبت داخل میکنند و می دانند که بر ایشان گناه نیست  
 پس چرا تنبیه باید کرد - اسے بی علمان اگر چه این امر صحیح است که ایشان گناه  
 نخواهند شد مگر بر شما از کجا معافی آید که شما هم گناهکار نخواهید شد نور ۲۰ -  
 پرورش اولاد بر پدر تا بلوغ فرض است و من بعد بر و احسان نور ۲۱ -  
 شریعت مطہرہ زن را کہ سرتا بقدم عورت مستوره است حکم به پرده فرمود  
 و آن دو قسم است یکی حجاب و دیگری ستر حجاب آنست کہ خانه نشین و بالکلیه  
 از نظر نامحرم دور ماند و ستر آنکہ جزو امره رخ و ہر دو کف دست ہمہ بدن را بجامہ  
 کثیف پوشد کہ سرموے از بدن عورت ظاہر نباشد نہ بے پردہ و نہ از زیر جامہ  
 تنگ و باریک اول کہ حجاب است بر اہلبیت نبوب علی سمد ہم و علیہم الصلوٰۃ و التہنۃ  
 فرض بود و بر سائر زنان مومنان مستحب و دیگر کہ ستر است بر ہمہ مومنان حرائر فرض است  
 حال علمای شریعت کہ حکیمان امت و حاکمان شریعت اند بوجه فساد زمان حجاب برجہ  
 حرائر لازم گرفتہ اند و چه خوش رسمی است در شرف و اہل عزت و دیار ما کہ خانہ را بر  
 زنان زندان و بچاہای بیرون آمدن ندمند اگر نباشد با آن بدعتی شنیعہ کہ در لباس و ستر نہادند

و از فرض بحرام افتاده و طاعت و غیرت هر دو را بر باد داده که بر زنان و پسران عم و عمه و خال خاله  
 و برادران شوهر و شوهران خواهر و غیر هم نامحرمان بوده نکلند و پیش ایشان نه همین بحساب  
 بلکه بستر محض می آیند جامه تنگ و باریک بر دارند که پشت و شکم و گلو و سر نمایان باشد بلکه از  
 هر تنگی سر و چند انگشت شکم و هر دو ساق و ساعد و بازو و گلو حسابی نگینند این مواضع اکثر اوقات برهنه  
 محض میباشند و پشت اگر برهنه نداشتند تا باریکی جامه او را بی پرده می نمایند فاما نکلند و اما الیه را چون حقا که  
 زنان حجامان و حاسکان ازین لباس شرفادر نیک تر حالت باشند که اگر چند از خانه بیرون آیند و از بار باره بروند  
 اما جامه آنها کشیف و صغیق باشد و همه اعضای عورت خوب ترویجی مستور و محجوبت مجروح و خللا آنها چنان  
 تنگ است که سر پشت و شکم نمایان باشند زیر جامه آنها چندان وسیع که پانچ بر دارند و ساق نمایند  
 چندان تنگ که بآبدن ملصق باشد و کیفیت جسم از فری و لاغری و غیره و ناخود شوهر زن یا هم نامان نسبت  
 آنرا مکه اهل بیت و عز و وقارند همچو جان در تن و دل در بدن مخفی از انظارند و آنرا که بیرون می آیند برقع و دستار  
 و موه می پوشند که از هر دو کف دست قدم نیز چیزی ظاهر نباشد فاما هر زن و علی الله برهنه نکال است  
 التوفیق والعفو العافیة نور ۲۳ - زن را باید که او از هم به اجنبی نشواید که عورت را عورت و عورت  
 هر دو عورت اندنی زمانه زنان هند با نامحرمان کلام میکنند و باسکه ندارند و پیش مرد و نابینا خیال  
 آنکه نابینا است بی تکلف آینه گیرم که مرد نابینا است چه زن هم کو رست و مرد را دیدن ندان اجنبیه  
 باید همچنین زن را دیدن مرد بیگانه هر دو درین حکم مساوی اند علی بن القیاس حکم آنرا رست  
 چنانکه صورت را پوشیدن حکم است همچنین او را از اجنبی نگاهداشتن باید اگر مرد و نابینا  
 باشند نگاه لحاظ کلام باید کرد که با نامحرمان نابینا شکم نشود نور ۲۳ - زن سله  
 را از کتابیه و بوسیه و مشر که هم مثل مردان پرده کردن حکم است چنانکه در دختران  
 و غیره کتب فقهیه صریحست همچنین از زنان فاسقه فاجره معلنه پرده باید کرد تا از کفر و شرک نفی

که بصحبت بداینها پیدا میشود این ماند و از مرد و مقطوع الذکر و خنثی نیز حکم پرده است و استر عورت زن از زن همان قدر فرض است که استر عورت مرد از مرد و زن را پیش محرم خود بهین شکم و پشت و از ناف تا زانو پوشیدن فرض است و باقی اعضا نمودن رویت اما سر برهنه بودن و معجز بر شانه افشاده شدن گوشتش محرم رویت مگر از نظر زیاد و درست و نمودن سینه و پستان با و صنف جواز از آنهم نامناسب تر و چه خوش سبمی زنان هند را که در انقضای پستان کوشش بلیغ دارند کاش با او بهتر شکم و پشت توفیق یافتنی که پوشیدن اینها از محرم نیز واجب بخلاف سینه و پستان که سترش از محرم بهین سبمی تحسین و واجب شرعی نیست جالبی بهین که رسم را چنین سخت گرفته اند و فرض را چنان سهل گذاشته اند باز آنکه محرم آنرا گویند که با او نکاح مدّة العمر هیچ وجه حلال نتوان شد و آن سه قسم است محرم نسبی همچو پدر و پسر و برادر و اولاد برادر و خواهر و محرم رضاعی که همچنین علاقها از جهت رضاعت دارند و محرم صهری چون خسرو و ماد پرده از محرم نسبی نباید که قطع رحم است و آن رویت و از دو محرم باقی یعنی رضاعی و صهری زن جوان را به زمانه ما حکم به پرده کرده اند و بهین راه سلامت است اما ما محرمان اگر چند خویشاوندان باشند مرگ عاجل و سهم قاتل اند زهار زنها که زن بیش ایشان بپرده نباشد خواه نکاح بالایشان مطلقاً جائز باشد **فقره ۳۴** زن را پرده از بیرون طلاقیت خود هم فرض است مثل اجانب دیگر و آنکه شیخ در حکم پدر میشود و آن معنی دیگر است یعنی چنانکه پدر مرئی جسم است پیر مرئی روح است و درین تعظیم و تکریم وی مثل اب حقیقی است نه آنکه در جلد احکام برابر شود ازین حیثیاتی که فی زمانه و اکثر جهال رواج دارد پدر حذر باید بود همچنین از استاد علم ظاهری هم پرده فرض است **فقره ۳۵** آنکه گویند لائیک بین العیدین مراد از وی نماز عید و جمعه است یعنی اگر عید فطر یا اضحی بر روز جمعه افتد نکاح بعد فراغ از نماز جمعه باید کرد که بین العیدین بوجه قلت فرصت فراغ نیایی باز اگر کسی بجهلت تمام این کار را بجا آورد و خود مانعتی شرعی نیست **فقره ۳۶** در شعر گوئی حفظ مراتب نگهبانری

یعنی تشبیهات اشعار توهمین کسبشان لا ینکبه و انبیا و اولیا نباشد مثلاً در حق تنقیص حُسن یوسف و زکریا  
 حکمت کسبشان تعلقان علیهما السلام و در صوفیه و الفقار بریدگی پر جبریل علیه السلام و در تعریف طیب  
 توهمین شان علی علیه السلام بخیان در اشعار لغتیه بخاطر باید داشت که لغت بمرتبہ حمدرسد یعنی آنرا  
 که خصص بخالق عز و جل باشد نه مخلوق ثابت کند و محو الوهیت و معبودیت و خالقیت و غیر ذلک منشا  
 اصحاب و اهل بیت و اولیا بمضایین لغت انبیا پہلو زنند و مدح با و شایان و دیگر امر را در دنیا بمناقب صحابه  
 و اہلبیت ہمسر نشود و در تعریف مکان مبالغہ امیر تنقیص عرش و کرسی و باغات و امکنہ جنت را دنیا  
 و علی بذالقیاس همچنین اشعاریکہ مضمون آنہا فحش و باعث اشتعال شہوت باشد حرام و ممنوع است شعر  
 بعینہ حکم کلام دارد چنانکہ اہلبیت در سماع شہ طریقت همچنین در اشعار پس اگر از شعر گوئی و شعر خوانی قوت  
 شہوانی جوش زند و حق همچنین کس ممنوع باشد و اشعار لغت مناقب و لیار توہین و تذلیل و جھو کفار جا  
 و مباح و تحب یا شہد خود همچنین اشعار حضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر ہمراز حسان بن ثابت  
 رضی اللہ عنہ شنیدہ اند و ترغیب دادہ، جو کفار کو باندیدہ **نور** ۳۔ بزرگ کسی سوگ داشتن و زینت  
 گزشتن بیش از سر روزگار نیست بزرگ شوہر کہ زن را طست کہ چہار ماہ دہ روز بسوگ داشتند و تا انقضای  
 این مدت زینت نگزید پس تا تم داری حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام در محرم الحرام چنانکہ  
 ہر سالی ہنرم چہاں ہند و ستانست کہ درین ایام دہ روز بعضی تا چہل روز ہر سال ترک زینت تقریباً  
 شادای میکنند و ممنوع باشد کہ بدعت شنیعہ روضت البتہ درین ایام صدقہ و خیرات بر اہلصال ثواب  
 بروج پرفوق حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام کردن خوب و شرع مرغزو بست و حالات  
 ایشان از احادیث صحیح شنیدہ بمقتضا ایشان تا سبف خوردن نیز جائز و مباح و محبوب آنکہ جزع و  
 فزع و نوحہ تکلف و تصنع کنند و مینہ نوشند و ریخ خراشد و حجامت و غسل و تبدیل پارچہ و پان طعام  
 ترک ہند و زنان چو رہا شکند و سیاہ و کبود و مسبز پوشند و ہر امر و بدعت و ممنوع است آری

اگر یاد مصائب آنای مجرور گریه بے تکلف دست هر موجب حمت و برکات است **نور ۳۸** فاتحه  
 یازدهم حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مخصوص یازدهم ربیع الاخر شریف برای برکت رمال  
 و اولاد و انجام مرام و حصول مراد جائز و مندوب کاری خوب است که به تجربه بزرگان آمده و بالغی شود  
 شریعیه در آن نیست بشرط آنکه مجلس از منوعات شرعیه مثل قصص سرور و آیات کاذبه و منوعه  
 خالی باشد همین سرور و درود و کلمه تلاوت قرآن و ذکر کرامات شریفه و حالات بنیفه حضور پر نور غوث  
 رضی الله تعالی عنه مطابق روایات صحیح و قناعت و زینت مجلس یازدهم عین ایمان باقی است  
 او تعالی قادر بر آن را توفیق دهد که جاری دارند **نور ۳۹** - محفل میلاد شریف هر روز که خواهند  
 خصوصاً ماه مبارک ماه ربیع الاول شریف بالخصوص از غره تا دوازدهم لایمیا خاص روز و شب از ۱۱  
 بشرط خلوا از منہیات شرعیه موجب هزاران نذر خیر و برکت است الله تعالی جمله مسلمانان را توفیق  
 دهد که باین راه میگردانند و نازند و جان و مال در محبت محبوب فی الجلال علیه افضل الصلوة والسلام بازند  
 قیام وقت و ذکر و تلاوت شریف نیز جائز و درست است علامت شوق و محبت است درود انکار اینک علامت  
 شقاوت و قسادت قلبی است اللهم احفظنا عمنکر ان ذکر شریف در آیه خسر الدنیا و الاخره داخل اند  
**نور ۴۰** - بر سیت نوحه نکلند که حرام است نوحه آنست که باواز بلند گریه کنند سینه زنند و مگویند  
 و روی خراشند و عادات و اوصاف و اطوار سیت باواز بلند بیان کرده باشند اینهمه با حرام و  
 ممنوع و باعث وبال عظیم است و در بعض بلاد دیده شده که زنی که آنرا نوحه میگویند و از قسم دوم  
 میرانی باشد آید مثل امام می نشیند و عقب آن جمله قراتیان سیت جمع شده صف به صف مثل مقتدی یا  
 نماز می نشینند و نوحه باواز بلند و صف میت مثل جود و سخا و غیره بیان کرده نوحه می زنند و سینه کوبی  
 میکند و عقب آن صف قراتیان همچنان تا یکد ساعت سینه کوبند بعد خاموش شوند باز نوحه و صف  
 دیگر گرفته همان میکند و مقتدیان هم باتباع امام همان بهمین طو کی پاس یابد و پاس بجای آرد تا چه حکم

بعد چنانکه را از مال بیت بعضی این شقت شاقه چیز می دهند این خود بدعت ملعونه زمانه کفر و  
 جاہلیت است و الله تعالی ما را و جمیع تبعان ما را ازین تہلکہ نجات دهد و قتیکہ رسول مقبول صلی اللہ  
 تعالیٰ علیہ وسلم را خیر شہادت حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسید و مسجد بزرگی تعمیر شد  
 نشستند کہ آثار حزین و ملال از چہرہ اقدس نمایان بود و عورات خانہ جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 با و از بلند گریہ میگردند کہ آید بسمع حضور عالی رسانید ارشاد فرمودند کہ ای نشانرا باز دار و  
 منع کن آن مرد رفت و باز آمد کہ زنان طاعت نکردند فرمودند منع کن بکہ بار آمد کہ و اللہ یا رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم زنان را چہرہ شدند فرمودند خاک بدان ایشان انپاش و نیز بصحبت رسید کہ حضور  
 سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر آنحات لعنت فرموده است و وعید دیگر درین باب آمده کہ  
 در کتب جاہلیت مفسدانه کوست **نور اسلام** نکاح عورات بیوہ کہ سنت نبی است صلی اللہ تعالیٰ  
 علیہ وسلم اقتضایا کند و زنان را با وصف حاجت بیوہ داشتن و نکاح نکردن سنت مشرکین ہند است  
 آنکہ بگزارند و نہ در حدیث من تشبہ بقوم فهو منهم خود را داخل کردست ازین پر حذر باشند  
**نور اسلام** با ہمتدعان دیدند بہان قراعت نکنند چہر کہ صحبت بدایان سر سوزیان است و  
 آئینہ در اولاد اثر خواہد کرد چنانچہ بار بار بتجربہ آید و علاوہ ازین در بسیار صورتہا وصحت  
 ہم سقم و نزاع میماند و جاہ قطعاً نکاح مرد و دو باطل است مثل خوارج و روافض و ہامیہ کہ بعد  
 گفتہ رسیدہ باشند و پیروی وغیرہ بلکہ با شیعہ محض تفضیل ہم مناکحت ولی نیست کہ تفضیل  
 در رفض است و رفض در کفر و العیاذ باللہ تعالیٰ اگر برین نصیحت کار بند نشوند ہم بدینا و بالمشنند  
 و ہم بہ یوم جزامور و عتاب تہار و در محاسبہ سخت گرفتار شوند خبر شرط است **نور اسلام** شب  
 و یوم عاشورہ عرس جناب سید الشہداء بقاعدہ مشائخ باید کرد یعنی تمامی شب عاشورہ عبادت  
 و تلاوت قرآن شریف و حدیث شریف و کلمہ و درود بنا بر ایصال ثواب بار و ارحم شہداء است

و اخذ فیضان از روح پر قیوح سید الشهدا امام حسین علی جده و علیه الصلوٰۃ و السلام بکنند یعنی  
 قلنج را ببلار اعلیٰ اتصال داده بروح سید الشهدا ربط دهند باینطور که چشم بند کرده تصور کنند  
 که قلبم بواسطت پیران خود بروح سید الشهدا اتصال پیدا رود و فیضان روح سید الشهدا در دلم میرسد که  
 به برکت آن عروج باطن زیاد میشود و ترقی می یابد همچنین تمام شب باین تصور باشد صبح عاشوره هر قدر  
 که میسر یابد فقر و مساکین بپیت ثواب بخوانند این طریقه حضرت صوفیه کرام است که به برکت او تا یکسال  
 ترقی در قلب می یابند آنکه در آن شب با برکت بدعات شیعہ کنند و در دست راستی نقل و ضمه اسراف کرده و  
 مخالفات فاحشه بکار برده بجای ثواب عذاب مبتلا شوند و روح سید الشهدا علی جده الکریم علیه الصلوٰۃ  
 و التسلیم را نیز دارد از نظر اهرست که از هیچ بدعات و تحسان سنیات خود جدا کرم حضرت امام صلی الله علیه  
 علیه السلام و سلم بپزار و ناراض خواهند شد پس خوشنودی و رضامندی امام چه منی دارد تمام شب بجای  
 ذکر و عبادت با هو و لعب ساختن و فراموش نمودن و نواختن و نوحه کردن و سینه کوفتن و مو کشیدن و دروغ  
 و گریه مصنوعی را رنگ بستن پید است که چه قدر باعث عتاب عقاب غضب الهی و رباب نیز است  
 امام عاقل و نجیب و اهدش العیاد بالله تعالیٰ نورهم <sup>است</sup> امامت جن انسان اجازت نیست بسبب آنکه خوف  
 مکلف اند که اگر دینی نیست زیرا که اشراف نیست امامت ملک هر دو یعنی جن و انس ادر فرقی است  
 چرا که مکلف نیست یعنی نماز بر دفرض نیست حکم نقل دارد و هر جن و انس فرض است بنا بر فرض نقل و انبوا که خبر  
 علیه السلام رسول مقبول صلی الله تعالیٰ علیه و سلم را امامت نمود خود یا نبی حضرت عیسیٰ یا موسی یا یونس یا زان و روزی  
 جبریل نیز فرمودند این همانی لخطاوی و رد المحتار و الله تعالیٰ علم قور <sup>است</sup> اطاعت الدین را امور با خدا <sup>است</sup>  
 و در امور غیر شرعیه هر کس ممنوع مثلا بدگوید که خبر نوش نماز خواندن درین حکم اطاعت و نیست اما کمال آیت که بخت و جانشین  
 نزد ملک بطائف الحیل از آن تجاوز و باز دارد مثلا اگر بدگوید که فردا در داری ای حکم او بجا آرد زیرا که روزه نقل  
 واجب نیست و در امور غیر واجبیه اگر حکم بدد تا خیسر آید با کس نیست

با کفایت و علی هذا القیاس **نور ۳۳۰** - جانوران موزی را بکش قبل از آنکه ایدارسانند  
 چون شیر و گاو و خرس و مار و کژدم و سگ گزنده و کبک و پش و غیره یا همچنان حیوانات فاسق  
 را چون موش و زاغ و زغن و بوزنه که قتل آنها در جم و احرام روست و جانوران غیر موزی را اگر  
 بساجت غذا یا دوا یا بغرض بیع می کشی روست ورنه ناجائز بود همچو شکاری که اگر مردمان مانده  
 به بندوق و شست و غیره میکنند و ایشان را کار به اکل و بیع نمی باشد بلکه مراد همین تفریح و تفریح طلب است  
 انجین شکار با اتفاق حرام است و کذا تک جانوری را کشتن که نه موزی و فاسق است و نه ماکول  
 و مطلوب بهر دو و غیره حاجات که نه ممنوع است زیرا که بے سود است و همچنین جانوران موسوم جانوران  
 رمنه الی میباشد چنانکه جانوران رمنه شایان ظاهری از شکار ممنوع همچنین این قسم جانوران رمنه  
 الی مگر آنکه این هم مفسرته رود مثل شغالان که کشت را بر باد میکنند البته تدافع آن ضرورت  
 بهر نوع که ممکن باشد **نور ۳۳۱** - تصویر ذی روح کشیدن و امر کشیدن آن کردن مطلقاً  
 حرام است اما نزد خود یا در خانه کشیدن و بچند شرط حرام باشد یکی آنکه تصویر ذی روح بحالت حیات  
 او باشد یعنی چیز که از اعضای او کم نگذرد باشد که یکی او حیات متصور نیست چنانکه تصویر مجرد  
 چهره یا تاسینه یا تا کمر که دشمن اینها حرام نباشد زیرا که باین قدر جسم حیات محقول نیست بخلاف آنکه  
 تا زانو باشد که پای بریده میتواند نیست (دوم) آنکه آنقدر خورده نباشد که اگر بر زمین نهاده آتش  
 بپزد یعنی اعضایش متمیز نشود (سوم) آنکه بر وجه توهمین و تذلیل افتاده نباشد چنانکه تصویر سرت  
 در غرش یا انداز و جای نهادن فعال چون اینهمه شرط جمع گردد و نهاده آن تصویر نیز ممنوع  
 و ناجائز شود خواه سایه دار باشد یا نقش کاغذ یا نگار دیوار همه ناروست و موجب برکتی و  
 ایدای فرشتگان و باز ماندن ملائکه رحمت از دخول آن مکان و نماز گزاردن در جاهای که تصویر  
 ذی روح بشر است معلوم میشود رو یا بالای سر یا چپ در سمت یا بر محل سجده باشد که حرامست بخلاف



قبر که همین نماز بر دو سو و منوع است نه در پہلوی او و پرورش سگان و در مکان اگر بضرورت حفاظت  
 بود با کسی نیست و رنه باعث نقصان اجرو مانع دخول بلکه رحمت است باز چون بهر حاجات بزرگو  
 پروردگار نگاه هم احتیاط دارد که یکجا بسته ماند تمامی خانه در تصرف آن حیوان نگذارد که جایگاه گرویش  
 کند و حفاظت طهارت دشوار شود **لور ۸** سفر بر در خانه سکونت نباید کرد که حاصله انبیا  
 علیهم السلام است زیرا که بعد موت هم بحیات حقیقی دنیاوی جسمانی زنده اند و حی در خانه خود میمانند  
 و این نیز وجهی است علاوه وجود دیگر که ترک ایشان بمرتبه تقسیم نمی شود که متروکه میت قابل تقسیم است  
 نه مال حی و همچنین نکاح نساء ایشان بعد موت باقی میماند و خوردن اجسام طبعه ایشان بزرگ  
 حرام است که زمین تن مرده بخورد نه تن زنده پس موت ایشان بمشابه آنست که شخصی در حیات  
 دنیا بسفر رود پس از سفر نه نکاح افرغ شود نه ترکه او قابل تقسیم با بچه موت انبیا علیهم السلام است  
 همین آئی باشد بهر تصدیق و عده الهی باز نقل مکانی بیش نیست نقل سفر سفر پس **لور ۹**  
 میت را جایگزین موت آمد و مقابر بهمانجا دفن باید کرد نه در خانه که مخصوص به انبیا است علیهم السلام  
 و السلام و نه جای تنها جدا از مقابر مسلمین که باعث زیادت و حشمت و غربت است بلکه جائیکه  
 مسلمانان آنجا مدفون میشوند بهمانجا دفن باید کردن اینقدر نقل غالباً پیش از میل یا و میل  
 نمی باشد خود مطلوب است و زیاده بر آن اگر چه بوجه بزرگی آن بقعه باشد ممنوع زیرا که در بگو تا خضر  
 خیریت که شرع به تعجیل وی امر کرد چنانکه نماز میت را با انتظار نماز میان جمعه موافق و اشین تا آنکه  
 علماء گفته اند اگر شهر را دو مفرقه باشد شرقی و غربی میت بر سمت راست و مقبره همان جهت دفن کردند  
 بهتر است آخر ندیدی که حضور رسید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم شهدای اعدا را هم بدامن احد  
 دفن کرد و بعد نیت طبعه با وصف نزدیکی نبرد رسید نا عابد الرحمن بن ابی بکر بن الصديق رضی الله  
 تعالی عنهما بموضع جثشی که نزدیک مکه سقوطه واقع است رحلت فرمودند مردمان نعش مبارک

اور انجیل فصیلت بکه منظر آورده دفن نمودند حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا  
 چون بزیارتش آمد فرمود سو گند بخدای اگر سن وقت مرگ شما حاضر بودی شمار دفن نکردندی مگر جائیکه دفن  
 شما واقع شد پس رواج شنیدی که اکثر جهلاء زمانه از روافض ایران اخذ کرده اند برای فصیلت فن بهر کجای  
 سحلی یا خرمی و دیگر لغش و رتا بوتا نهاده براسے در تسمین سپرد زمین میکنند یا بعد از ان برآورده  
 به فلان جا برنمض لنویسوده و خلاف شریعت مطهره است در نقل لغش پیش از دفن سخن آنچنان  
 بود که شنیدی بعد دفن حرکت چگونه جائز و مباح خواهد شد این خود با اتفاق ممنوع است و سپردگی زمین  
 امرالغنی و بدعت سیه شیمیه شنیده نور ۴۰۰ در بعض مواقع ضروره شریعت مطهره برای آوردن  
 لغش از قبر بعد دفن رخصت داده است از انجمله آنکه میت در زمین مضموبه دفن شد یا کسے زمین الشفع  
 گرفت و بر اقلے قبر ارضی نشد یا ظالمی بظلم و جبر بر اخراج داشت و در همچو مقامات لغش بر آوردن  
 و بجایے دیگر دفن کردن مضائقه ندارد و در نه سخت ممنوع است و اگر مالی از دفن کنندگان بگو  
 افتاد و بعد دفن یاد آورده باشد که باز کنند و مال بر آرد باز دست نمایند اگر چه قبر مکمل شده باشد و اگر  
 میت بغلط روی بغیر قبله یا بر پہلوے چپ مدفون شده است تا خاک ریخته اند تخمه یا باز کرده مراعات سنت  
 باید نمود و بعد از کشادن ممنوع نور ۴۱۰ وصیت قبر واجب التعمیل نیست یعنی اگر کسے وصیت کند  
 که چون بمیرم قبرم به فلان جا باید کرد بهتر آنست که بموجب وصیت عمل کند اگر مخدوری نباشد و اگر  
 خلاف آن خواهد شد مضائقه نیست زیرا که واجب العمل نبود که خواه خواه مطابق آن کرده شود چرا که وقت وصیت  
 محل موت مبهم بود که میدانست که قبر یا خواهد شد پس وصیت واجب العمل نباشد نور ۴۲۰ سنت  
 آنست که قبر خام دارند و بشکل کوهان شتر باشد طول بقدر قد میت و عرض بقدر نصف قد و عمق بقدر  
 قد آدم و میت را بر پشت نخواه باند بلکه بر پہلوے راست خواهد باند و پس پشت او پشت از خاک  
 همیا کنند تا بهم شق خود متوجه قبله باشند این سنت است که سندیان یکسر ترک کرده اند الا من شناسد

عین رویت بسوی قبله میکنند و سایر او برستان خفته انجین نباید و افضل و سنون لیلی  
 قبر است که سقف آنهم زمین باشد نه صندوقی که سقف آن از چوب یا سنگ بود و از پشت پنجه  
 مکروه است همچنان و هست شیخ با بود رضی الله تعالی عنه الامردمان بصلحت وقت رواج بعمل میآورند  
 و قبر ملا مقبور ساختن ممنوع است و زیارت بجز قبر حرام نور ۴۴۴ - بارها از زبان فیض ترجمان حضرت  
 جدی و مرشدی قدس سره السیدی شنیده بودم که در ماه محرم الحرام از ارتکاب بدعات شیعه مخوف  
 و مریض خوانی منع میکردند بلکه میفرمودند که روزی حضور شیخ خود یعنی حضور اچو صاحب رضی الله تعالی عنه عرض  
 داشتم که در دینی استادی مگر می باشد مولوی شاه عبدالعزیز را دیده ام که در ماه محرم الحرام ده روز عطف  
 شهادت حضرت حنین علی جد بها الکرم و علیها الصلو و السلام میفرمایند و روزهم از صبح تا وقت شهادت  
 یعنی زوالش فضائل شهادت و غیره گفته تقسیم طعام مینمایند حضور عالی شنیده فرمودند بسیار خوب  
 بهتر میکنند لکن اگر با من اتفاق ملاقات گشتی گفتی که درین ماه خاص حنین با تمام مناسبت  
 صرف بر قدری قلیل فاتحه حضرت کرده و نه دیگر انجین اهتمام و عطف و غیره که در دیگر ماهها  
 چنین مجالس شعار و افشاست و درین زیارت اهتمام گویا باب فضل و انجمن است آیند  
 اولاد اجداد خود را شنیده گمان میکنند که بیشک ایشان شیعی بودند و تقیه مینمودند و در سید و سنان و غیر  
 از مسلمانان کسستی دیگر شیعی از اینها هیچکس منکر شهادت و فضائل حنین رضی الله تعالی عنه است  
 پس اهتمام این و عطف درین دیار چندان حاجت ندارد البته در غلبه خوارج ضرورت است آنان منقولند  
 فقط انجی تقریر مرشد مرشد رضی الله تعالی عنه پس خیال بعالی حضرت جدی فرمودند که از این تاریخ  
 که این مسئله بصلحت از حضور شیخ خود شنیدم خودم از اهتمام انجین کار درین ماه احتیاط کردم چونکه  
 فی زمانه این بدعات در محرم بسیار جالوسیت لهذا این فائده برای تبعان خود آوردم الله تعالی  
 توفیق عمل دهد و هم شهرت که مرشد مرشد اقدس سره تا تحریر جامی انصاحب بر او تعالی جل جلاله

که در خانقاه ساخته بود از خانقاه ملک بارگاه بیرون کردند با آنکه هیچگاه بدعوی نمیفرمودند و وقت بشد  
غضب برایش مظهر خویش دست مبارک نهاده ارشاد شد که ای جاهر رافضی را خواهی گویشا و بیز  
اگر بجای انسان خوک نباشد فقیر را فقیر نگویی **نور ۴۴** - من تشبهه بقوم فهم منهم فهمون این حد  
شریف فهمیده بران عمل کند چرا که این فتنه فی زمانه بسیار رواج گرفته است ضرور ضرور بر پدر باید بود  
تشبهه انکار تحقیق شود که آن فعل فی نفسه با شریعت عزرا مخالفت ار دیا اینکس بنیت مشابهاست با کفر  
و فجوه لعل آورد و الا مثلا امری که در شریعت غیر مباح است گو فعل آن مشابهاست بی نیت و قصد تشبه  
پیدا شود از ان با کفر نیست که داخل در تشبه نیست مثلث مثلا شلواری بی زیر جامه که لباس ایرانیست  
و لباس قدیم عرب نیست در عرب بجای آن تهنید مستعمل بود و شریعت عزرا از شلواری منع هم نکرد بلکه  
در حق او لعن المستر آمده است پس کسی شلواری پوشد گو مشابهاست به ایرانیان یافته شود اما مضائقه  
چرا که مخالفت شریعت نیست و علی هذا القیاس آنکه خلاف شریعت باشد و از فعل آن پیدا شود یا نشود  
البتة البته از این چیزها مثلا فرق میوه با سه مرد جانب چپ قریب گوش که عادت نصاری است  
و شریعت بران نیامده بلکه محل فرق و وسط مقرر و شریعت است پس اگر کسی فرق در میوه با جانب  
قریب گوش کند البته تشبهه داخل خواهد شد و علی هذا القیاس **نور ۴۵** - زیارت قبور اولیاء  
مردان و زنان هر دو جایز است کما فی الدر المختار لیکن اگر انتخاب نسأ خوف فتنه باشند منع کنند که منع  
معدت از جلب صحت است **نور ۴۶** - سوال کدام وقت است که از تخلیفات شرعی بیز  
می آید (جواب) آنجا که عقل با کلیه زایل شود و الا **نور ۴۷** - تدایمی است قسم است (ا)  
قطعی و یقینی (ب) قطعی (ج) دمی - بلکه اول گفته گارست و تارکب و دم نه گفته گارید و نه شاب و تارکب هم  
شاب است از اول مراد اکل و شرب است با قطع برای صحت و بقای حیات نیست و در حالت  
ترک آن اگر نگارید بموجب عام متکلف باشد و از دوم مراد علاج به ادا و یہ است که فائده حکم قطعی دارد

پس اگر علاج نکرد و ببرد و بچ و بال نیست باز پرس نخواهد شد و اگر معالج نمود تا هم پاک نیست اما در صورت  
هم مشاب نخواهد شد زیرا که در حکم اباحت است لانی فعله ثواب و لانی ترک عتاب عتاب مگر آنکه  
متابعیت سنت و امتثال امر تدو و عباد الله و امتثال ذلک نیست کرده باشد بریت معالج خود  
ثواب یا بد چنانکه حال همه بیباحت است بنیت محمود محمود و بقصد مذموم مذموم و در ذات خود یا  
نه محمود و نه مذموم و از سوم مراد علاج با فسون و رقیه است که فائز آن حکم دهم دارد و اگر آن  
خلاف توکل و شکنده است و ترک آن دلیل استقامت بر توکل و لهذا ترک مشاب نشود درین  
سبقت عکاشه رضی الله تعالی عنه است که چون حدیث انیمینی از حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم  
شنید برخواست و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از امر و ترک اینها بر خود لازم گرفته من بعد  
و دیگران هم چنین گفتند جناب سالت اب صلی الله تعالی علیه وسلم فرمودند سبقت عکاشه است رضی الله  
عنه این سعادت از فیض ایشان بخواهد بود و دیگران سبقت برده اند و شد آنچه که خوشی بیست و دوم

باید دانست که طلاق عند الله البعض الاشیاء است و عتاق ضد است مرد حتی الوسع عورت خود را  
طلاق نمیدهد مگر بجهوری و افتراق بین الزوجین بچند وجه میشود یکی از طلاق و مافی حکم دوم موت سوم  
ازدادن اسلام از هر جانب که باشد مرد و زن شود یا زن از اینها یعنی طلاق و ازداد از امور اعتبار  
است و سوم که موت است فطراری اما بموت زن مرد اجنبی شود جز در حق نظر و لهذا او را غسل زن  
خود روا نبود و بموت مرد علوق نکاح در حق زن باقی ماند تا انقضای عدت و در هندوستان بستی  
اعمال و کثرت جمل مردان و زنان رواج سحریات که موجب افتراق بین الزوجین باشد بسیار جاری  
و ساریست که بنا پاک غرضی دنیاوی معاذ الله ترکب شرک کفر میشود همچنان در باره حبس و غیر  
فرق اعمال حرام و حلال نکنند خاصه زنان در تسخیر شوهران هر حیل که تواند بجا آرند و پابند عامل علوی  
و سفلی و ساحر هیچ ندارد همچنان برای شغای پسین و فرزند و طو لمرش و امتثال ذلک رجوع سحر و

و شبها طبعین با کنند و میگویند که ما خود نیکم و گری میزند بر پاچه و بال و دندان که من رضی با کفر فیه و ایضا  
 منہم ای من زمرۃ الکفار اینفا نده برای تنبیه این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند و این را  
 چنان کثرت این امر است که از صد یکی شاید محتاط باشد و ریز بسیار کافر شده کج خود را تباہ میکنند و لا  
 ولد الحرام پیدا شود و به حق ترکہ پدری بدلد الحرام از که زید جرئی نیست اللهم حفظنا من سوء عملنا و وضع ما که از وجهی بخروج به و در  
 نیز حرام است چه جای که با مورع و کفر و العیاد باشد تعالی نور ۴۴ - ممنوع است بجز ذات باری تعالی  
 غیر مالک الملک الملوک گفتن و علی هذا القیاس -

## لمعة سادسة و اخلاق و نصاب

نور ۱ - راز خود را بکسی مگوغ السکر و اجازت الاثنین فشا نور ۲ - بر فعل عالم بگوید قول  
 منہم ای من زمرۃ الکفار اینفا نده برای تنبیه این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند و این را  
 چنان کثرت این امر است که از صد یکی شاید محتاط باشد و ریز بسیار کافر شده کج خود را تباہ میکنند و لا  
 ولد الحرام پیدا شود و به حق ترکہ پدری بدلد الحرام از که زید جرئی نیست اللهم حفظنا من سوء عملنا و وضع ما که از وجهی بخروج به و در

ایشان متوقع نیست که خلاف سنت باشد پس فعل اگر خلاف بدست بر آن عمل کنند و اگر موافق باشد  
 بعمل آوردن چنین قول نیز مگر گاهی خلاف نمی باشد که برای دیگر است نور ۳ - عادت بزرگان اختیار  
 مکن که عادت بها مخصوص بذات آنها باشد عبادت ایشان اختیار کن که مشترک است میان ایشان  
 و غیر ایشان از اینجا است که گفته اند تقلید عادت ضلالت است و تحقیق عادت هدایت یعنی سبب  
 آن عادت یافت کردن و مکنه آن رسیدن عین هدایت ایمان و محض تقلید بلا تحقیق هدایت  
 آن مگر ای و مدللان اما تقلید عبادت که مشترک است موجب قبی در جات قصه حضرت موسی و خضر

علیهم الصلوٰۃ والسلام و عمل بر این مناسب است و هو المعلوم المشهور که در وفی القرآن  
 العظیم فی سورة کہف نور ۴ - بدان و فاسقان را نصیحت کن تا شاید که تو بکنند و عیب آنها را  
 بکس مگو تا شوخ حشمتی نگیرد و از تو را رضی شد و خوشنود شده بر نصیحت تو عمل کنند نور ۵ - باز بر چنان



برنجاند و بر تو ظم رو دادند و بدی را بدی سهیل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسما  
 و خواه نخواه اگر بینی که بغیر ترک چاره نیست پس انگاه ترک کنی اما برو چه جمیل کن بمصدق و هجر  
 علی بالقول و اجمعهم اجمعهم این وصیت را سوگند آن چیر که بر قاطع رحم و عید سخت آمده است  
 اللهم احفظنا عنده نوزدها - با خوردن خود برین قول سعادت کن از خوردن خطا و از بزرگان  
 عطا و بزرگان برین مصرع - خطای بزرگان گرفتن خطاست نور ۱۰ - از نصیحت بزرگان  
 رنجیده مشوا ز نادید خور دان غافل نشین که هر دو غالی از فوائد نیستند نور ۱۱ - برادر مسلم را  
 رو بروی ستایش کن مباد که نفس کشی کند و عجب نخوت و پندار و دل می پیدا شود و این  
 روح را حدیث مانع است هم آمده است نور ۱۲ - با جان خود احسان و سلوک کن تا خداوند تعالی  
 از تو راضی باشد و حقوق او را چند آنکه توانی بکند و مثلاً اگر بر دیوار تو اندک تصرف خواهد کرد  
~~برای تو نفیست بایست که او بود آنرا اجازت ده و بطیب قلب رو داد و همچنین در دیگر امور نور ۱۳~~  
 بر راسی زنان کار بند مشوریر که ناقص العقل میباشد از باب شوره نیستند و زنان را حکومت  
 یعنی والی مکن که از منوعات است نور ۱۴ - وقت خشم خود را نگه دار که غضب شیطان است  
 ورنه هلاک شوی غضب شیطان آنست که از اشتغال نفس باشد و روحانی آنکه مطابق حکم الله و رسول  
 باشد مثل قتال با کفار و ردین و انتظام مظلوم از ظالم روحانی محمود شیطان می مرد و نور ۱۵ -  
 از خدا ترس و با خدا بساز تا همه خلق از تو ترسند و طبع تو شود نور ۱۶ - عیب کسی دیدن و پویندن  
 موجب جرم جزیل عادت مقبولان رب جمیل است اگر نصیحت کنی بر الا مکن بلکه بخلوت چنانکه عادت  
 بزرگان دین است که در نصیحت پرده پوشی میماند بر تو ستاری خاق غر و جل بر بنده می افتد  
 که از آن از یاد مرتبت تهو است نور ۱۷ (م سوال) دوست خاکسب است (جواب) آنکه در ملاقات  
 و موافقت کند و در خلا عیب غایبی نصیحت فان النصح فی الملا تقییم و دوستی است که از برای سبک است



اذا هما وان راسي منك حسنة وفنها -

## لمعه سابعه در بعض فوائد متفرقه

نور - اسلخ همراه چون کشید برار بار کلمه طیبه بخواند و چهل و یکبار الحمد شریف میفهمد میفهمد سیم آخر تسبیح یا اللهم  
 بهر بار درین سرایت از شیخ و شنیده ام که هر شد هر شد ما درین امر تاکید کنید میفهمد و اگر در سماع نشنیده افتد یا  
 ابرو غبار آسمان باشد و آن ماه و باری یعنی دو شنبه اند شنبه و شنبه یکرازه یا قاری یا بیکر کرد و از ترانه  
 این گردد و روزی کشاده شود و باید که ناخن کند نور - چون از نماز فریضه فارغ شود دست راست بر تالید  
 و بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم اللهم اذ برب عنی اللهم والحمد لله رب العالمین و دعا که در حدیث است  
 از سنت شیخ بابو که مدام عبادت کنند و گاهی ناخن نیکوند و فقیر را بر وصال تعلیم دهند نور - اگر چه در  
 عزیمت جنبه و قرة آن بطور ساده هم بخمال عدم علم بعضی الفاظ اندام و به بطور ساده خواندم الا انما یستعمل  
 و دیگر ادعیه علویه کلان مثل جزایانی و چهل اسماء حسنی و نقل و باستان فخر و غیره برین نوم آشنایی حکم  
 حاصل کرده بدفع خلل اسبیب سحر و جفت نظر و اراض بیکر بطور هالان سالها سال پر ختم و فعل هر گونه بکشد  
 دفع ساختن این هم اندر سیاد و از ده سال اتفاق ماندن بعد کم کرده است بسته بسته که ششم زیرا که خبر تفصیل او  
 نفع دینی نبود و هو المقصود این قضیه ایدینو هر فائده علمیه مستفاد نوشتیم که مقصود ازین نصیحتی است از آبکش  
 جان شنیده بخمال دارند که اینکار بس پر خطر است زیرا که بمقابل با دوی می افتد و مضمون فصلنا بعضهم علی  
 بعض و در عالم دائر و سائر است مبادا که با غالب تر بر خود نوبت تعرض رسد و انگاه منفرقی عظیمی  
 حال شود و از تجربه مشهور رسیده که انجام کار چنین کسان یعنی عاملان عزیمت خراب شده و نیز خوف  
 سلب یان هم دارد و علوم با دینیکه البیس بعین اند با گاه با تعالی شده است از وقت تا ایندم که می بیند  
 کمال رسیده مبلغ ایشان همین قدر است که بکثرت طاعت و عبادت از صاحبین شمار میشوند بخلاف انسان

که مر او را ولایت خاص یعنی قرب بانی بدرج کمال میباشد پس جن را از انسان این منزل عظیم  
 که در نیم قاسم رفیع با وی مساوات ندارد و تا غلبه چه رسد مگر در دیگر مراتب مثل حصول مرتبه تجلی صفات  
 و اسمائی که در عرف این فرقه را اعلان اعمال میگویند از انسان منزل نیست بلکه تواند که ترقی گیرد  
 پس عامل محض که چاشنی ولایت خاص نداشته باشد بروی غالب آمدن این فرقه ممکن است  
 از راه قوت عملی و تسلط که در کلامی قوت چه دلالت و چه عمل بیخ غلبه ندارد و تا هم اندیشه نیست  
 که ایشان را عری دراز میشود و این فضل عملی و غیره مورد نیست که اولاد عامل هم عامل باشد پس  
 بعد از موت اولاد عامل را نصرت شدیدی رسانند و دیگر اقربا و اعز را حیران و پریشان میکنند پس  
 بهتر ترک این فعل است یعنی بقوا بعد عاملان متوجه نشود تمیثا بر کما چیزی از اسما الهی نوشته  
 باشند همچنان بدر یک قاعده دیگر خاص ایجاد فقیر است که از ان حصول مطلب بخوبی میشود و هیچ خطر  
 نمیباشد و ان نیست و قتی که حاجتمند اینکار پیش عامل آید عامل را باید اول سبب این را سانی بیند  
 آیا از وجه عداوت و بغض است یا از راه عشق و محبت زیرا که عشق اینان هم به انسان مضرت  
 میرساند که این قوم آتش است بوجه محبت حلول ایشان در جسم خاکی انسان ترکیب شخص اعتدالی  
 انسان را متغیر از اعتدال میکند که باعث اذیت میگردد و پس اگر سبب تکلیف تقاضای محبت است  
 انگاه اعمال افسردگی محبت فیما بین بجا آورد تا از نصرت پیدا شده عملی گوی اختیار کند و اگر باعث  
 اذیت غضب و عداوت بهجت خطای که از انسان و زرع آن جنی سر بر زده انگاه عمل هوا  
 و میلان است کند قوت غضبیه و نائره عداوت منطفی شده عقب گزار میشود و اگر سبب اذیت  
 فعلی سحر است انگاه بقدر امکان عرفی و شریعی از ان ساحر التیام کرده فعل او را استوار کنند  
 یا قوت سحر را سلب کنند همچنین و دیگر تدابیر مناسبه بر کار آورده تا خلصی یابد یا بر سر و چوب نشاند  
 یا تنهیم و انهام بر وجه ایتلاف و التیام نماید و چیزی مثل گل و شیرینی و غیره

بطوریه واده راه بنات بکشاید و از عهد چیمان گرفته بطور مصالحه بعضی را بساحل نجابت گردانین تمام بجهت برشته  
 که عجب گزاری میشود از نقصان و محضرت خود و از دفع نظرم و ضعیف اندیش نیست که هر دو دوست العقول نمینند  
 طریقه که ممکن باشد دفع کند نور هم تا عده تلاوت قرآن در زمانه آخر چهل و یکم رسد روز ختم نیاید که باقی بخار  
 خواه در بقعه ختم کند خواه در ماه کامل بر آخو ختم نموده منزل فی بشوق مشهورست و بنا بر ختم سه یومی قبل پس نمی بشود  
 از فائحه تا آمده و از نامه تا یونس و از یونس تا بنی اسرائیل و از بنی اسرائیل تا شعرا و از شعرا تا و الصافات و از  
 الصافات تا قاف و از قاف تا آخر و قبل از فائحه تا یونس و از یونس تا لقمان و از لقمان تا آخر قرآن و در وقت بعضی  
 غیر است یعنی از فائحه تا یونس و از یونس تا روم و از روم تا آخر طریقه دیگر نیز نمیشود و است که در آخر واجب گویند  
 آقن جلالی است چنانکه فی بشوق جمالی و آن این است از فائحه تا انعام و از انعام تا یونس و از یونس تا طه و از طه  
 تا عنبکوت و از عنبکوت تا مر و از مر تا و الصافات و از و الصافات تا آخر قرآن مجموع هر وقت آن فایده دوست  
 و کثیره آن است که هر روز یکبار در پنج خواند و مدت بست و چهار بوم ختم کند این طریقه براسه فائحه حاجت  
 دینی و دنیوی دستور خواندن بار و معمول حضرت سیدنا شاه آل محمد قدس سره العزیز است الله تعالی  
 را از تو فیق استقامت عطا فرماید آمین یا رب العالمین و طریقه دیگر است که فقیر بنخواند از سورت بصورت ختم میشود  
 و یکبار در پنج آن بحساب آید و چون از اول فائحه و از دوم آل عمران سوم بنا چهارم مائده پنجم انعام  
 ششم اعراف هفتم انفال و نویسه ششم یونس تا هود و هجران یوسف تا ابراهیم با نوح تا نخل و بنی اسرائیل  
 تا که هفتم و میریم تا انبیا و حج تا نور و فرقان تا نخل و قصص تا روم و لقمان تا سبأ و فاطر تا ص در قرآن سوره و شش  
 تا جاثیه و احقاف تا و انجم و قمر تا متحه و صف تا مدثر و قیامه تا آخر فرقان نورده اگر خواهی که از حال خیر و شر موت  
 مطلع شوی اگر در تنیم منی شک کردی و در کار بجا آر اگر در تخریب منی استغفار و حق امان بخوان و بایست که گو  
 که صلوات درین است همین قدر گفتن کافی است العاقل تکفیه الاشارة پس باید که این تسبیح وقت ختم بخوانی  
 و ثواب آن بروج میت بخشد و بلا تکلم مشغول خواب شوی هر چه که حال آن روح خواهد بود و بانو خواهد گفت

تسبیحات ابن ست شب بخشنده یا الله شب جمعه کلمه تسبیح شب بخشنده کلمه طیب شب بخشنده یا  
 یا قیوم شب در شب و در شریف شب بخشنده لاجول شب چهارشنبه اسنخضر العبدی سن کل ذنب و لویه  
 الیه هر یک هزار بار الشاء الله تعالی در شب و شب هاست مذکور مطلق حال ایشان خواهی شد و هم این  
 تسبیحات حال بالنسبت بودن یا نبودن زنده معلوم میشود و باید که این تسبیحات را بنیت انکشاف حال  
 شخص معین بخواند الشاء الله تعالی در شبی از شبها بخواب معلوم شود و ثور را سور الاذنی طاهر و سوره الزینین  
 شفا میا به نشسته بنشیند و غنیه و وضو و آب فروزم و آب باقی مانده از شرب سیم را هم گویند که این هر سه آب  
 ایستاده بنوشد و حکم است که آب فروزم خوب سیر شده آشاء چنانکه اضلاع و شکم بالا بر آید ثور را امام  
 نوری قدس سره را پر سید مذکور مردم کجاسن او را گرد تا مرقع را پسند و بگفت و فیکه از حق تعالی فهم کند  
 لعلست که در زمره امام ابو الحسن نوری قدس سره جمید را قدس سره بر سر دید گفت یا ابا القاسم  
 خداوند تعالی از عالم بعلم او را معنی نشود تا او را اندران علم نه بدین اگر تو بر علم خود کار میکنی لازم گیر این مقام  
 را و نه از منبر فردا و سینه قدس سره در حال فرود آمد و بایست ماه بهمن گفت و از خانه بیرون نیاید پس بیرون  
 آمد و گفت اگر بن بر سیده بودی که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده است که  
 آخر زمان پیشوای قوم خوارترین ایشان باشد هرگز بشما سخن نگفتم این جا گفته اند ابن از جنید قدس  
 سره اقرار است بر تفصیرات خود یعنی اگر در مراعات حق علم راست نیستیم ما بر حواله اقرار بر تفصیرات  
 آن راست باشیم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و العبد الکبر و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم من  
 جمیع ما که الله تعالی و تعالی و طاهر او باطنه

مخص بتایز مطبوع کتاب مستطاب از مطبع و قادیون نقاد جناب مولانا و بالفضل و الکمال اولادنا حامی الفتن  
 حامی السنن سلج الاسلام هادی الانام اسد المعارک زین الدین جامع المقبول و المنقول هادی الفروع و الاصل

تمام ظهور العزیز و الرافعة من المفضلة و غیرهم من الیہودین حامی حمی الشریعة العزیز و الدین المبین  
 المحدث المفسر الفقیہ الصوفی الادیب الاریب البلیغ المفلح المناظر المتکلم مولانا الابل مولوی احمد رضا خان  
 صاحب البیرونی کہ خلیفہ اعظم اکرم حضور پر نور قیام العرفان کبنة الاولیاء مستدی الواصلین مولی اکملین  
 حضرت جناب سید شاہ آل رسول صاحب ارہروی رضی اللہ عنہ اندو مقرب بارگاہ باجاء و ممتاز بنیم  
 سرایا اعز حضرت مصنف کتاب و است فضائلہم - سراج العوارف فی الوصایا و المعارف قدوسی  
 من العلوم غر الفوائد و ابدی للفقہوم در الافراد کتاب بابہ + ام صواب زاہر + ام عیاب زاتہر بل سجا  
 ماطر بل فوق ماکتبہ الادبام و الخواطر فقد حل محل البدرفی ظلم البیابجہ و وقع موقع القطر فی ظلم البیابجہ  
 + مستری ذلک + اکتبت ہناک + ولولایضیق لطاق النطق + عافیہ من محاسن حق + و من قب صدق  
 + لاریتاک ما تقر بہ الاعیان + و اسفناک ما تلذ الاعیان + و اھنناک ما تستلذ الاذیان + و لکن فی  
 ظلمۃ الشمس ما ینیک + عن وصف یغنیک + فلفظہم علی نتیجۃ للطبع + انشاہا الآل فی تاریخ الطبع و لکن  
 کیفی ما یقف ہاقت + اذ اتالی فقال یحیی و یواصف + چار سراج العوارف فی الوصایا و المعارف سید  
 داعین ہذا سید الجلیل بامتداد ظلم الجلیل الطیل و حامدین لد علی ما ولی + و المصلین بالسلام علی اکرم  
 مولی + و اللہ و وجہہ اکرام العلی و بی ہذہ علی ماتری و الحمد للہ العلی الاعلی +

یاسیدی یا ابن غر عطارف	و یا احمد النور نور المعارف
کلاک نور بہار السلاسل	و شہد مصفی عن الزین صارف
و تحقیق ترویج کشف القلوب	و لیل الیقین سراج العوارف
و لا غوان جابر منک سراج	فانک نوری نادی المعارف
ار انا سراجک باللیل شمساً	و شمس بلیل عجیب و طار
و المیر بھیدی و بھیدی و بھیدی	سراج و لعا و زر المعارف

هو الصبح يجلو ويخيلو ويخيلو فهل يشاء في تليد وطارف كان الكتاب نفيس مفيد رجوت رضاك بتاريخ طبعه سراج العوارف نورته ١٣١٣ هـ	بعين وضيئاً وعن شين قارف واین فاین تراه الطوارف فجر عارف وجر عارف تقلت وفي الحمد فله العارف فكنت سنار سراج العوارف ١٣١٣ هـ
---	---

قطعه تاریخ تفسیر کتاب مستطاب ایندی تلیع سلیم و فهم سقیم جامی اسلام حاجی کفر نظام رئیس در اس علوم عقلیه و غیره  
سراف تفسیر فاسح مکایده و حایلین وافع و ساوس شیائین بطالین سراج شریعت مصباح طریقت حاجی الخیرین  
مولانا قاضی محمد عبدالمقتدر قادری دامت برکاتهم العلیه

بشری کلم اقبال الطلاب خیرات بنازلان بدافیه الهدی و غدا طوبی لنا عشره الابان عن لنا ابوی سراج حسن العرفان والحکم نور الوری احمد النوری ذو کرم هو الذی احرق النوری بوارقه بنامویدین الله بمقتصد اروی الخواجه والرافض صاربه بنامیه سراج العلم والحکم	فالمیه حرف بانوار و نفحات قد انقذ ورفار المستر است فیه ضلال الوری سوس رایت من یج منقذ شمس الهدایات مولی السدی دله در پاکرامات ابو الحسین الذی یاربایات و فخر الحق من جن الهدایات بنیع اسرار عرفان زکیات فله اهل تفضل کاموات اکرم به سراج ذی الهدایات
---	---

<p>اعظم من کتاب واضح و جہی ان شئت فقل کلام فیہ قدظم</p>		<p>نجی الوری من اباطیل الضلالت قل فی البرایا بدائش السعادت</p>	
<p>ایضاً منہ ناسخ طبع</p>			
انظر لکھنؤ الی الابصار	طیباً قد صفا عن الاکدار	نور الکون شمس مصفرة	وتجلت بوارق الاسرار
من سراج العارف المتع	صنوبر نور الاله فی الامصار	ذاک سفر معظّم باو	للبرایا الی حمی الانوار
محرّق النجی سطل الالہو	بشت الحق منظر الآثار	مہکات للخواج الفجرة	قاصم للرد انض الاشرار
کیف لاندافاده سند	العافین وقدوة الاخبار	قبیلہ المجد کعبۃ الاکرام	نیز وجہ الہیور والاعصار
قدوة کلون احمد النوری	نور قلب الکرام والابصار	دام بالفضل والافادات	قائمًا راس بدیعۃ الفجار
فان فی الدہر حسد ید ایداً	بصوت الفصح والادوار	وعذا سکروہ الہی ہوی	حاکمین بہبہ الاخطار
<p>قال عام النطباعہ ذہبی</p>		<p>قد تجلت بدائع الانوار</p>	
۱۳		۱۳	

علاطہ

کتاب	نہ	کتاب	نہ	کتاب	نہ	کتاب	نہ
۱	۲۱	۲	۱۸	۳	۱۹	۴	۱۷
۵	۱۱	۶	۱۰	۷	۱۵	۸	۱۴
۹	۱۳	۱۰	۱۲	۱۱	۱۱	۱۲	۱۰
۱۳	۱۵	۱۴	۱۶	۱۵	۱۷	۱۶	۱۸
۱۷	۱۹	۱۸	۲۰	۱۹	۲۱	۲۰	۲۲
۲۱	۲۳	۲۲	۲۴	۲۳	۲۵	۲۴	۲۶
۲۵	۲۷	۲۶	۲۸	۲۷	۲۹	۲۸	۳۰
۳۰	۳۱	۳۱	۳۲	۳۲	۳۳	۳۳	۳۴
۳۴	۳۵	۳۵	۳۶	۳۶	۳۷	۳۷	۳۸
۳۸	۳۹	۳۹	۴۰	۴۰	۴۱	۴۱	۴۲
۴۲	۴۳	۴۳	۴۴	۴۴	۴۵	۴۵	۴۶
۴۶	۴۷	۴۷	۴۸	۴۸	۴۹	۴۹	۵۰
۵۰	۵۱	۵۱	۵۲	۵۲	۵۳	۵۳	۵۴
۵۴	۵۵	۵۵	۵۶	۵۶	۵۷	۵۷	۵۸
۵۸	۵۹	۵۹	۶۰	۶۰	۶۱	۶۱	۶۲
۶۲	۶۳	۶۳	۶۴	۶۴	۶۵	۶۵	۶۶
۶۶	۶۷	۶۷	۶۸	۶۸	۶۹	۶۹	۷۰
۷۰	۷۱	۷۱	۷۲	۷۲	۷۳	۷۳	۷۴
۷۴	۷۵	۷۵	۷۶	۷۶	۷۷	۷۷	۷۸
۷۸	۷۹	۷۹	۸۰	۸۰	۸۱	۸۱	۸۲
۸۲	۸۳	۸۳	۸۴	۸۴	۸۵	۸۵	۸۶
۸۶	۸۷	۸۷	۸۸	۸۸	۸۹	۸۹	۹۰
۹۰	۹۱	۹۱	۹۲	۹۲	۹۳	۹۳	۹۴
۹۴	۹۵	۹۵	۹۶	۹۶	۹۷	۹۷	۹۸
۹۸	۹۹	۹۹	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۱	۱۰۲
۱۰۲	۱۰۳	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۵	۱۰۶
۱۰۶	۱۰۷	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۸	۱۰۹	۱۰۹	۱۱۰
۱۱۰	۱۱۱	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۳	۱۱۴
۱۱۴	۱۱۵	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۷	۱۱۸
۱۱۸	۱۱۹	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۱	۱۲۲
۱۲۲	۱۲۳	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۶	۱۲۷	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۸	۱۲۹	۱۲۹	۱۳۰
۱۳۰	۱۳۱	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۳	۱۳۴
۱۳۴	۱۳۵	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۸
۱۳۸	۱۳۹	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۱	۱۴۲
۱۴۲	۱۴۳	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۵	۱۴۶
۱۴۶	۱۴۷	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۸	۱۴۹	۱۴۹	۱۵۰
۱۵۰	۱۵۱	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۳	۱۵۴
۱۵۴	۱۵۵	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۷	۱۵۸
۱۵۸	۱۵۹	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۱	۱۶۲
۱۶۲	۱۶۳	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۵	۱۶۶
۱۶۶	۱۶۷	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۸	۱۶۹	۱۶۹	۱۷۰
۱۷۰	۱۷۱	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۳	۱۷۴
۱۷۴	۱۷۵	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۷	۱۷۸
۱۷۸	۱۷۹	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۱	۱۸۲
۱۸۲	۱۸۳	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۵	۱۸۶
۱۸۶	۱۸۷	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۸	۱۸۹	۱۸۹	۱۹۰
۱۹۰	۱۹۱	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۳	۱۹۴
۱۹۴	۱۹۵	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۷	۱۹۸
۱۹۸	۱۹۹	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۱	۲۰۲
۲۰۲	۲۰۳	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۵	۲۰۶
۲۰۶	۲۰۷	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۸	۲۰۹	۲۰۹	۲۱۰
۲۱۰	۲۱۱	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۳	۲۱۴
۲۱۴	۲۱۵	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۷	۲۱۸
۲۱۸	۲۱۹	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۱	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۳	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۵	۲۲۶
۲۲۶	۲۲۷	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۸	۲۲۹	۲۲۹	۲۳۰
۲۳۰	۲۳۱	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۳	۲۳۴
۲۳۴	۲۳۵	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۷	۲۳۸
۲۳۸	۲۳۹	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۱	۲۴۲
۲۴۲	۲۴۳	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۵	۲۴۶
۲۴۶	۲۴۷	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۸	۲۴۹	۲۴۹	۲۵۰
۲۵۰	۲۵۱	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۳	۲۵۴
۲۵۴	۲۵۵	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۷	۲۵۸
۲۵۸	۲۵۹	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۱	۲۶۲
۲۶۲	۲۶۳	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۵	۲۶۶
۲۶۶	۲۶۷	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۸	۲۶۹	۲۶۹	۲۷۰
۲۷۰	۲۷۱	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۳	۲۷۴
۲۷۴	۲۷۵	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۷	۲۷۸
۲۷۸	۲۷۹	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۱	۲۸۲
۲۸۲	۲۸۳	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۵	۲۸۶
۲۸۶	۲۸۷	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۸	۲۸۹	۲۸۹	۲۹۰
۲۹۰	۲۹۱	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۳	۲۹۴
۲۹۴	۲۹۵	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۷	۲۹۸
۲۹۸	۲۹۹	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۱	۳۰۲
۳۰۲	۳۰۳	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۵	۳۰۶
۳۰۶	۳۰۷	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۸	۳۰۹	۳۰۹	۳۱۰
۳۱۰	۳۱۱	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۳	۳۱۴
۳۱۴	۳۱۵	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۷	۳۱۸
۳۱۸	۳۱۹	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۱	۳۲۲
۳۲۲	۳۲۳	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۵	۳۲۶
۳۲۶	۳۲۷	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۸	۳۲۹	۳۲۹	۳۳۰
۳۳۰	۳۳۱	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۳	۳۳۴
۳۳۴	۳۳۵	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۷	۳۳۸
۳۳۸	۳۳۹	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۱	۳۴۲
۳۴۲	۳۴۳	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۵	۳۴۶
۳۴۶	۳۴۷	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۸	۳۴۹	۳۴۹	۳۵۰
۳۵۰	۳۵۱	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۳	۳۵۴
۳۵۴	۳۵۵	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۷	۳۵۸
۳۵۸	۳۵۹	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۱	۳۶۲
۳۶۲	۳۶۳	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۵	۳۶۶
۳۶۶	۳۶۷	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۸	۳۶۹	۳۶۹	۳۷۰
۳۷۰	۳۷۱	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۳	۳۷۴
۳۷۴	۳۷۵	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۷	۳۷۸
۳۷۸	۳۷۹	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۱	۳۸۲
۳۸۲	۳۸۳	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۵	۳۸۶
۳۸۶	۳۸۷	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۸	۳۸۹	۳۸۹	۳۹۰
۳۹۰	۳۹۱	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۳	۳۹۴
۳۹۴	۳۹۵	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۷	۳۹۸
۳۹۸	۳۹۹	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۱	۴۰۲
۴۰۲	۴۰۳	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۵	۴۰۶
۴۰۶	۴۰۷	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۸	۴۰۹	۴۰۹	۴۱۰
۴۱۰	۴۱۱	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۳	۴۱۴
۴۱۴	۴۱۵	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۷	۴۱۸
۴۱۸	۴۱۹	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۱	۴۲۲
۴۲۲	۴۲۳	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۵	۴۲۶
۴۲۶	۴۲۷	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۸	۴۲۹	۴۲۹	۴۳۰
۴۳۰	۴۳۱	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۳	۴۳۴
۴۳۴	۴۳۵	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۷	۴۳۸
۴۳۸	۴۳۹	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۱	۴۴۲
۴۴۲	۴۴۳	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۵	۴۴۶
۴۴۶	۴۴۷	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۸	۴۴۹	۴۴۹	۴۵۰
۴۵۰	۴۵۱	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۳	۴۵۴
۴۵۴	۴۵۵	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۷	۴۵۸
۴۵۸	۴۵۹	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۱	۴۶۲
۴۶۲	۴۶۳	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۵	۴۶۶
۴۶۶	۴۶۷	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۸	۴۶۹	۴۶۹	۴۷۰
۴۷۰	۴۷۱	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۳	۴۷۴
۴۷۴	۴۷۵	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۷	۴۷۸
۴۷۸	۴۷۹	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۱	۴۸۲
۴۸۲	۴۸۳	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۵	۴۸۶
۴۸۶	۴۸۷	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۸	۴۸۹	۴۸۹	۴۹۰
۴۹۰	۴۹۱	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۳	۴۹۴
۴۹۴	۴۹۵	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۷	۴۹۸
۴۹۸	۴۹۹	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۱	۵۰۲
۵۰۲	۵۰۳	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۵	۵۰۶

نمبر	کلمه	معنی	نمبر	کلمه	معنی	نمبر	کلمه	معنی	نمبر	کلمه	معنی	نمبر	کلمه	معنی
۱۶	۱۶	صفت	۳۲	۸	زیادت	۵۳	۱۲	یکوز	۱۷	۱۷	یکوز	۱۸	۱۸	یکوز
۱۷	۱۷	نقال	۳۳	۹	جهل	۵۴	۱۳	جاز	۱۹	۱۹	جاز	۲۰	۲۰	جاز
۱۸	۱۸	مقول العزیز	۳۴	۱۰	امرت	۵۵	۱۴	یزید	۲۱	۲۱	یزید	۲۲	۲۲	یزید
۱۹	۱۹	مر	۳۵	۱۱	ماهی	۵۶	۱۵	عبدالله قال الله	۲۳	۲۳	عبدالله	۲۴	۲۴	عبدالله
۲۰	۲۰	منفرد	۳۶	۱۲	مدارد	۵۷	۱۶	عبدالله قال الله	۲۵	۲۵	عبدالله	۲۶	۲۶	عبدالله
۲۱	۲۱	انجی	۳۷	۱۳	امثال	۵۸	۱۷	مصدق شدن	۲۷	۲۷	مصدق شدن	۲۸	۲۸	مصدق شدن
۲۲	۲۲	این نعمت بر این بزرگوار	۳۸	۱۴	از پس	۵۹	۱۸	باز	۲۹	۲۹	باز	۳۰	۳۰	باز
۲۳	۲۳	فاصله	۳۹	۱۵	الرفیقه	۶۰	۱۹	میگویند	۳۱	۳۱	میگویند	۳۲	۳۲	میگویند
۲۴	۲۴	شعریت	۴۰	۱۶	لسابل	۶۱	۲۰	سم	۳۳	۳۳	سم	۳۴	۳۴	سم
۲۵	۲۵	الی	۴۱	۱۷	بر	۶۲	۲۱	بالیسر	۳۵	۳۵	بالیسر	۳۶	۳۶	بالیسر
۲۶	۲۶	الکرامات	۴۲	۱۸	محاذی	۶۳	۲۲	حل	۳۷	۳۷	حل	۳۸	۳۸	حل
۲۷	۲۷	ولی	۴۳	۱۹	نیست	۶۴	۲۳	اسرار	۳۹	۳۹	اسرار	۴۰	۴۰	اسرار
۲۸	۲۸	لیفقط	۴۴	۲۰	وجه	۶۵	۲۴	دیده	۴۱	۴۱	دیده	۴۲	۴۲	دیده
۲۹	۲۹	بالا	۴۵	۲۱	بیجان	۶۶	۲۵	از دون	۴۳	۴۳	از دون	۴۴	۴۴	از دون
۳۰	۳۰	عنه	۴۶	۲۲	اورا	۶۷	۲۶	پیغمبران	۴۵	۴۵	پیغمبران	۴۶	۴۶	پیغمبران
۳۱	۳۱	عنه	۴۷	۲۳	عنه	۶۸	۲۷	منصاعه	۴۷	۴۷	منصاعه	۴۸	۴۸	منصاعه
۳۲	۳۲	عنه	۴۸	۲۴	عنه	۶۹	۲۸	عنه	۴۹	۴۹	عنه	۵۰	۵۰	عنه
۳۳	۳۳	عنه	۴۹	۲۵	عنه	۷۰	۲۹	عنه	۵۱	۵۱	عنه	۵۲	۵۲	عنه
۳۴	۳۴	عنه	۵۰	۲۶	عنه	۷۱	۳۰	عنه	۵۳	۵۳	عنه	۵۴	۵۴	عنه
۳۵	۳۵	عنه	۵۱	۲۷	عنه	۷۲	۳۱	عنه	۵۵	۵۵	عنه	۵۶	۵۶	عنه
۳۶	۳۶	عنه	۵۲	۲۸	عنه	۷۳	۳۲	عنه	۵۷	۵۷	عنه	۵۸	۵۸	عنه
۳۷	۳۷	عنه	۵۳	۲۹	عنه	۷۴	۳۳	عنه	۵۹	۵۹	عنه	۶۰	۶۰	عنه
۳۸	۳۸	عنه	۵۴	۳۰	عنه	۷۵	۳۴	عنه	۶۱	۶۱	عنه	۶۲	۶۲	عنه
۳۹	۳۹	عنه	۵۵	۳۱	عنه	۷۶	۳۵	عنه	۶۳	۶۳	عنه	۶۴	۶۴	عنه
۴۰	۴۰	عنه	۵۶	۳۲	عنه	۷۷	۳۶	عنه	۶۵	۶۵	عنه	۶۶	۶۶	عنه
۴۱	۴۱	عنه	۵۷	۳۳	عنه	۷۸	۳۷	عنه	۶۷	۶۷	عنه	۶۸	۶۸	عنه
۴۲	۴۲	عنه	۵۸	۳۴	عنه	۷۹	۳۸	عنه	۶۹	۶۹	عنه	۷۰	۷۰	عنه
۴۳	۴۳	عنه	۵۹	۳۵	عنه	۸۰	۳۹	عنه	۷۱	۷۱	عنه	۷۲	۷۲	عنه
۴۴	۴۴	عنه	۶۰	۳۶	عنه	۸۱	۴۰	عنه	۷۳	۷۳	عنه	۷۴	۷۴	عنه
۴۵	۴۵	عنه	۶۱	۳۷	عنه	۸۲	۴۱	عنه	۷۵	۷۵	عنه	۷۶	۷۶	عنه
۴۶	۴۶	عنه	۶۲	۳۸	عنه	۸۳	۴۲	عنه	۷۷	۷۷	عنه	۷۸	۷۸	عنه
۴۷	۴۷	عنه	۶۳	۳۹	عنه	۸۴	۴۳	عنه	۷۹	۷۹	عنه	۸۰	۸۰	عنه
۴۸	۴۸	عنه	۶۴	۴۰	عنه	۸۵	۴۴	عنه	۸۱	۸۱	عنه	۸۲	۸۲	عنه
۴۹	۴۹	عنه	۶۵	۴۱	عنه	۸۶	۴۵	عنه	۸۳	۸۳	عنه	۸۴	۸۴	عنه
۵۰	۵۰	عنه	۶۶	۴۲	عنه	۸۷	۴۶	عنه	۸۵	۸۵	عنه	۸۶	۸۶	عنه
۵۱	۵۱	عنه	۶۷	۴۳	عنه	۸۸	۴۷	عنه	۸۷	۸۷	عنه	۸۸	۸۸	عنه
۵۲	۵۲	عنه	۶۸	۴۴	عنه	۸۹	۴۸	عنه	۸۹	۸۹	عنه	۹۰	۹۰	عنه
۵۳	۵۳	عنه	۶۹	۴۵	عنه	۹۰	۴۹	عنه	۹۱	۹۱	عنه	۹۲	۹۲	عنه
۵۴	۵۴	عنه	۷۰	۴۶	عنه	۹۱	۵۰	عنه	۹۳	۹۳	عنه	۹۴	۹۴	عنه
۵۵	۵۵	عنه	۷۱	۴۷	عنه	۹۲	۵۱	عنه	۹۵	۹۵	عنه	۹۶	۹۶	عنه
۵۶	۵۶	عنه	۷۲	۴۸	عنه	۹۳	۵۲	عنه	۹۷	۹۷	عنه	۹۸	۹۸	عنه
۵۷	۵۷	عنه	۷۳	۴۹	عنه	۹۴	۵۳	عنه	۹۹	۹۹	عنه	۱۰۰	۱۰۰	عنه
۵۸	۵۸	عنه	۷۴	۵۰	عنه	۹۵	۵۴	عنه	۱۰۱	۱۰۱	عنه	۱۰۲	۱۰۲	عنه
۵۹	۵۹	عنه	۷۵	۵۱	عنه	۹۶	۵۵	عنه	۱۰۳	۱۰۳	عنه	۱۰۴	۱۰۴	عنه
۶۰	۶۰	عنه	۷۶	۵۲	عنه	۹۷	۵۶	عنه	۱۰۵	۱۰۵	عنه	۱۰۶	۱۰۶	عنه
۶۱	۶۱	عنه	۷۷	۵۳	عنه	۹۸	۵۷	عنه	۱۰۷	۱۰۷	عنه	۱۰۸	۱۰۸	عنه
۶۲	۶۲	عنه	۷۸	۵۴	عنه	۹۹	۵۸	عنه	۱۰۹	۱۰۹	عنه	۱۱۰	۱۱۰	عنه
۶۳	۶۳	عنه	۷۹	۵۵	عنه	۱۰۰	۵۹	عنه	۱۱۱	۱۱۱	عنه	۱۱۲	۱۱۲	عنه
۶۴	۶۴	عنه	۸۰	۵۶	عنه	۱۰۱	۶۰	عنه	۱۱۳	۱۱۳	عنه	۱۱۴	۱۱۴	عنه
۶۵	۶۵	عنه	۸۱	۵۷	عنه	۱۰۲	۶۱	عنه	۱۱۵	۱۱۵	عنه	۱۱۶	۱۱۶	عنه
۶۶	۶۶	عنه	۸۲	۵۸	عنه	۱۰۳	۶۲	عنه	۱۱۷	۱۱۷	عنه	۱۱۸	۱۱۸	عنه
۶۷	۶۷	عنه	۸۳	۵۹	عنه	۱۰۴	۶۳	عنه	۱۱۹	۱۱۹	عنه	۱۲۰	۱۲۰	عنه
۶۸	۶۸	عنه	۸۴	۶۰	عنه	۱۰۵	۶۴	عنه	۱۲۱	۱۲۱	عنه	۱۲۲	۱۲۲	عنه
۶۹	۶۹	عنه	۸۵	۶۱	عنه	۱۰۶	۶۵	عنه	۱۲۳	۱۲۳	عنه	۱۲۴	۱۲۴	عنه
۷۰	۷۰	عنه	۸۶	۶۲	عنه	۱۰۷	۶۶	عنه	۱۲۵	۱۲۵	عنه	۱۲۶	۱۲۶	عنه
۷۱	۷۱	عنه	۸۷	۶۳	عنه	۱۰۸	۶۷	عنه	۱۲۷	۱۲۷	عنه	۱۲۸	۱۲۸	عنه
۷۲	۷۲	عنه	۸۸	۶۴	عنه	۱۰۹	۶۸	عنه	۱۲۹	۱۲۹	عنه	۱۳۰	۱۳۰	عنه
۷۳	۷۳	عنه	۸۹	۶۵	عنه	۱۱۰	۶۹	عنه	۱۳۱	۱۳۱	عنه	۱۳۲	۱۳۲	عنه
۷۴	۷۴	عنه	۹۰	۶۶	عنه	۱۱۱	۷۰	عنه	۱۳۳	۱۳۳	عنه	۱۳۴	۱۳۴	عنه
۷۵	۷۵	عنه	۹۱	۶۷	عنه	۱۱۲	۷۱	عنه	۱۳۵	۱۳۵	عنه	۱۳۶	۱۳۶	عنه
۷۶	۷۶	عنه	۹۲	۶۸	عنه	۱۱۳	۷۲	عنه	۱۳۷	۱۳۷	عنه	۱۳۸	۱۳۸	عنه
۷۷	۷۷	عنه	۹۳	۶۹	عنه	۱۱۴	۷۳	عنه	۱۳۹	۱۳۹	عنه	۱۴۰	۱۴۰	عنه
۷۸	۷۸	عنه	۹۴	۷۰	عنه	۱۱۵	۷۴	عنه	۱۴۱	۱۴۱	عنه	۱۴۲	۱۴۲	عنه
۷۹	۷۹	عنه	۹۵	۷۱	عنه	۱۱۶	۷۵	عنه	۱۴۳	۱۴۳	عنه	۱۴۴	۱۴۴	عنه
۸۰	۸۰	عنه	۹۶	۷۲	عنه	۱۱۷	۷۶	عنه	۱۴۵	۱۴۵	عنه	۱۴۶	۱۴۶	عنه
۸۱	۸۱	عنه	۹۷	۷۳	عنه	۱۱۸	۷۷	عنه	۱۴۷	۱۴۷	عنه	۱۴۸	۱۴۸	عنه
۸۲	۸۲	عنه	۹۸	۷۴	عنه	۱۱۹	۷۸	عنه	۱۴۹	۱۴۹	عنه	۱۵۰	۱۵۰	عنه
۸۳	۸۳	عنه	۹۹	۷۵	عنه	۱۲۰	۷۹	عنه	۱۵۱	۱۵۱	عنه	۱۵۲	۱۵۲	عنه
۸۴	۸۴	عنه	۱۰۰	۷۶	عنه	۱۲۱	۸۰	عنه	۱۵۳	۱۵۳	عنه	۱۵۴	۱۵۴	عنه
۸۵	۸۵	عنه	۱۰۱	۷۷	عنه	۱۲۲	۸۱	عنه	۱۵۵	۱۵۵	عنه	۱۵۶	۱۵۶	عنه
۸۶	۸۶	عنه	۱۰۲	۷۸	عنه	۱۲۳	۸۲	عنه	۱۵۷	۱۵۷	عنه	۱۵۸	۱۵۸	عنه
۸۷	۸۷	عنه	۱۰۳	۷۹	عنه	۱۲۴	۸۳	عنه	۱۵۹	۱۵۹	عنه	۱۶۰	۱۶۰	عنه
۸۸	۸۸	عنه	۱۰۴	۸۰	عنه	۱۲۵	۸۴	عنه	۱۶۱	۱۶۱	عنه	۱۶۲	۱۶۲	عنه
۸۹	۸۹	عنه	۱۰۵	۸۱	عنه	۱۲۶	۸۵	عنه	۱۶۳	۱۶۳	عنه	۱۶۴	۱۶۴	عنه
۹۰	۹۰	عنه	۱۰۶	۸۲	عنه	۱۲۷	۸۶	عنه	۱۶۵	۱۶۵	عنه	۱۶۶	۱۶۶	عنه
۹۱	۹۱	عنه	۱۰۷	۸۳	عنه	۱۲۸	۸۷	عنه	۱۶۷	۱۶۷	عنه	۱۶۸	۱۶۸	عنه
۹۲	۹۲	عنه	۱۰۸	۸۴	عنه	۱۲۹	۸۸	عنه	۱۶۹	۱۶۹	عنه	۱۷۰	۱۷۰	عنه
۹۳	۹۳	عنه	۱۰۹	۸۵	عنه	۱۳۰	۸۹	عنه	۱۷۱	۱۷۱	عنه	۱۷۲	۱۷۲	عنه
۹۴	۹۴	عنه	۱۱۰	۸۶	عنه	۱۳۱	۹۰	عنه	۱۷۳	۱۷۳	عنه	۱۷۴	۱۷۴	عنه
۹۵	۹۵	عنه	۱۱۱	۸۷	عنه	۱۳۲	۹۱	عنه	۱۷۵	۱۷۵	عنه	۱۷۶	۱۷۶	عنه
۹۶	۹۶	عنه	۱۱۲	۸۸	عنه	۱۳۳	۹۲	عنه	۱۷۷	۱۷۷	عنه	۱۷۸	۱۷۸	عنه
۹۷	۹۷	عنه	۱۱۳	۸۹	عنه	۱۳۴	۹۳	عنه	۱۷۹	۱۷۹	عنه	۱۸۰	۱۸۰	عنه
۹۸	۹۸	عنه	۱۱۴	۹۰	عنه	۱۳۵	۹۴	عنه	۱۸۱	۱۸۱	عنه	۱۸۲	۱۸۲	عنه
۹۹	۹۹	عنه	۱۱۵	۹۱	عنه	۱۳۶	۹۵	عنه	۱۸۳	۱۸۳	عنه	۱۸۴	۱۸۴	عنه
۱۰۰	۱۰۰	عنه	۱۱۶	۹۲	عنه	۱۳۷	۹۶	عنه	۱۸۵	۱۸۵	عنه	۱۸۶	۱۸۶	عنه
۱۰۱	۱۰۱	عنه	۱۱۷	۹۳	عنه	۱۳۸	۹۷	عنه	۱۸۷	۱۸۷	عنه	۱۸۸	۱۸۸	عنه
۱۰۲	۱۰۲	عنه	۱۱۸	۹۴	عنه	۱۳۹	۹۸	عنه	۱۸۹	۱۸۹	عنه	۱۹۰	۱۹۰	عنه
۱۰۳	۱۰۳	عنه	۱۱۹	۹۵	عنه	۱۴۰	۹۹	عنه	۱۹۱	۱۹۱	عنه	۱۹۲	۱۹۲	عنه
۱۰۴	۱۰۴	عنه	۱۲۰	۹۶	عنه	۱۴۱	۱۰۰	عنه	۱۹۳	۱۹۳	عنه	۱۹۴	۱۹۴	عنه
۱۰۵	۱۰۵	عنه	۱۲۱	۹۷	عنه	۱۴۲	۱۰۱	عنه	۱۹۵	۱۹۵	عنه	۱۹۶	۱۹۶	عنه
۱۰۶	۱۰۶	عنه	۱۲۲	۹۸	عنه	۱۴۳	۱۰۲							



[illegible]

